



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخبار حالات کارزار تنبیه آفرین عساکر بیکران قلم صحیح لایمور و ملتان

الحمد لله  
الحمد لله

تالیف مرویدان سخن فارس مضارین فنی که آراغی و تقیتم منشی عجمه اکبر

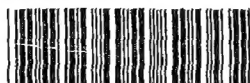
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فهرست تاریخ پنجاب

۲	حمله اول از تاج پنجاب	۳۴	دو سرکار لایبور شملر شازده دمه
۳	اصل سکبان مطرین و ذنب ایشان	۳۵	تفصیل شملر شازده کانه مند چه عید اول
۵	سبب عداوت سکبان بسلطانان	۳۶	نقل عیدنامه دوم فیما بین سرکار انگریزی و سکبان
۶	حال رنجشک و ولادتش و نبوت کشری سکبان	۳۷	تفصیل غنات بشکانه مند چه عیدنامه دوم
۷	سبب کشتن و نوبت سکبان غیر رنجشک	۳۸	نقل عیدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه
۱۱	بیان شرح فساد سکبان بنظر فیاضی سلیج	۳۹	کلاب سکبان مثل برده بشرط
۱۲	در عمل سرکار انگلیسی و وقوع محاربهات	۴۰	رفتن دو صد منجه پوشش ضرب تو سکبان
۱۳	جنگ اول سکبان با فوج انگریزی مقام	۴۱	بطرف کلکت که در جنگها دست فوج انگریزی
۱۴	جنگ دوم سکبان با فوج انگلیسی قریب فرور پور	۴۲	تفصیل کشته می شد ضرب توپ سکبان و سکبان
۱۵	جنگ سوم سکبان با فوج انگلیسی در مقام الیوال	۴۳	سکبان که بکلکت رفته
۱۶	نقل عجیب ضمیمه جنگ سوم	۴۴	باقی احوال یاست لایبور باقی دم ثقات و غیره
۲۱	جنگ چهارم سکبان با سرانگلیسی در مقام	۴۵	سبب بلوای حایای لایبور مرتبه اول
۲۲	نقل شهباز نواب کونر جنرل لارڈ	۴۶	سبب بلوای دوم
۲۳	لارڈ و نیک بنادر	۴۷	بیان کثرت سپاه و آرسنگی فوج لایبور
۲۴	نقل شهباز دکن نواب کونر جنرل لارڈ	۴۸	در عهد مہاراجه نخب سکبان
۲۵	فہرست نذر و پیشکش راجہ کلاب سکبان	۴۹	بیان آرسنگی فوج عالیجاہ قاسم علیا
۲۶	برای جناب لارڈ صاحب بہادر	۵۰	حوادث جنگا کہ با سرکار کپس جنگیدہ بود
۲۷	شروط اربعہ لارڈ صاحب بہادر و راجہ کلاب سکبان	۵۱	بیان شرح یاست راجہ نخب سکبان و سرکار
۲۸	وقت خواہش خاصیت فوج انگلیسی از کلکتہ بود	۵۲	شہ از حال شرف الدولہ مراد تورا
۲۹	نقل عیدنامه اول فیما بین سرکار انگریزی	۵۳	حمله دوم از تاج پنجاب

۴۳	بازر بنیاد و شوش و شمشیر کمان کارا کریم	۱۰۰	حساب خراج اخلاص پنجاب و پنج بانی
۴۴	سبب نجات و جنگ فوج انگریزی با دیوان	۱۰۱	دیوان و مقامات در دربار لاہور
۴۵	سوراج صوبہ دار ملتان	۱۰۲	نقل شہنشاہ نواب کوثر خیل لارڈ ولہوسے
۴۶	سبب فوت سردار چتر سنگہ باہر کارا کریم	۱۰۳	ہیادراز کتب فیروز پور
۴۷	کیفیت جنگ مقام ام کرمیو جب پورٹ	۱۰۴	تعداد رعایا و آمدنی سالانہ حاکم
۴۸	کند نجیب بھٹو نواب کوثر خیل لارڈ ولہوسے	۱۰۵	ہندوستان و غیرہ و شمار فوج ہر مقام
۴۹	نقشہ راہ از لاہور تا دہلی و پنجاب	۱۰۶	شہ از حال راجہ رنجیت سنگہ و
۵۰	بیان سپرد کردن یون و لاج خود را	۱۰۷	گرفتار ملکهای اطراف را
۵۱	در سدا کارا کریم	۱۰۸	نقشہ ملک لاہور
۵۲	نقشہ مہار نواب کوثر خیل بنگالہ	۱۰۹	نقشہ حصہ پنجاب واقع در میان
۵۳	مضمون شہنشاہ نواب کوثر خیل ہمدرد	۱۱۰	لاہور و پشاور
۵۴	از کتب فیروز پور		
۵۵	نقشہ جنگ کرات		باتمام رسید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6302

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة اول انجمن پنجاب

الحمد لله الذي جعل علم الشريعة والنظير تتعاين النصير والوزير من شأنه توفيق الملك  
من نساء ونزاع الملك من نساء لا يدركه من البشر حكمته الباقية  
ولا يصل فكله بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا  
خاتم النبیین وخير الخلائق اجمعين وعلى آله واصحابه الاقبية  
الابرار والسادة الامجاد الاختيار وبعد برثائق اخبار واثار وطلاب توفيق  
وساخ عصا مخفي ثمانا که چون قلعه و محاربات سکمان ریاست لاهور با سرکار و بتمتار  
انگلیسی زبان با بوقی آمده و مردم هندوستان مخصوصا باشند شهر که از شوکت صوت  
سیاه انگریزی وقت و اگاه نیستند که بزور پنجه بیاوری شجاعت و قوت دولت حکومت  
قلعه کون قاف را چون گاه از پنج دین بکینند و در بحر محیط بکرب رانی آتش میزنند بپند  
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بر آن موقوف و اعتماد کرده غلبه سکمان بر افواج انگریزی را  
می نمودند و حال که سرکار اخبار دلی و اگر که از روی اخبار انگریزی و جیشی های افسران فرج  
مینوشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب اصداق از رقم آثم غلبه الکبر تمسخر

و جای حال این جنگ میشد بدین خیال که این را قم برانی در یافت حقیقت حال آن  
 و پیکار اخبار مطبوعه چند جرایم طلبید و نیز زبانی صاحبان عالی شان می شنید و بر  
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بعد در خود هر خبر را  
 تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندوستان را فارسی بطبیعی  
 مرغوبست لهذا از اخبار را در و درین زبان ترجمه نمود و عرض ازین تسوید در آنوقت  
 آن بود تا مردم مذکور از احوال و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و انگیزی  
 دست دهد که غلبه و ظفر کمر است و شکست و نهریت کسیت و این مختصر ششست بر دو  
 حمله عمده اول در بیان جنگ فیج خالصه لاهور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار مذکور با دیوان مولراج بقام عثمان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران بکمان  
 در دو آب پنجاب و جلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این  
 مختصر بتاریخ پنجاب تخته طلا حجاب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا  
 عبارتی غلطی و قوتوری واقع شود صاحبان و الا هم عیب پوشش عذر نباشد بنده را  
 مسدود دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب برود و میدارد و انسان مرکب از خطا و  
 سیانست و هو الموفق للصواب و در بیان اصل سکمان طرق و مذمب  
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون  
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذمبی تعصب مذمبت خلق انبوه معتقد گشته  
 بعضی مرید بعضی چلیه او شدند و کسانیکه چلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده  
 خدمت او حاضر می شدند و در زبان پنجابی سکه چلیه را گویند و پیر را گرد و لهذا آن کو  
 که چلیه او شد مشهور سبکه گشتند و همچنین کسانیکه از بنود این طریقه و روش اختیار  
 کنند سبکه میگویند و نزد نانک شاه سبک و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح  
 نمیداد و لهذا از سبک و مسلمان برود معتقد او بودند و او در فضیلت و موعظت متبانی

اصل سکمان طرق و مذمب

کتابی نوشته است بجهان آن کتاب را کرت گویند و این کتاب نزد قهرمانی ملک شاهی  
موجود است بجهان عظیم او بسیار میکند و بوقت خواندنش بر حل چوبی می بند  
و بدون طهارت که در طریقه ایشان شرافت است کرت را مس نکینند و خلاف آنرا  
از خواب و مشغور میازند و در حرف ناگری بخط واضح بنویسند و از آن مطلقاً و بوقت  
می کنند و ساعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با او بنشته مخصوص  
و خنوع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران  
ایشان اسی فاتحه و دزدانک شاه کراه پنجه کرده هم فیه بیان خود را میخورند و گرا عبادت  
از طوای میده و شکر و روغن گاوساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا  
در بندی کراه گویند پنجه شود و بجز گوشت گا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارف  
میخورند و طریق دججه در مزب ایشان است جانور را خفه کرده و با شمشیر کشته میخورند گویند  
اکالیان از مولاد پسر ناگشاه که اکال نام داشت همیشه نزد بندگان ایشان امر شد زاده  
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان بجهان  
نیکون میباشد و از ایشان از بالابا بسیار عریض و پهن و از پائین بنایت تنگ  
که پای ایشان بدشواری در آن میخیزد از این مثل و زنیفه از دراز می باشد از حلقه ده  
پهلوی چپ مثل بالنک است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عریض  
که از آن دهون مجوف باشد و همچنین ستاره در زبان ایشان کهنک گویند و از صبح شب  
بر سر میارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای ستاره و کلمی میخیزد و بر دال حلقه آن  
عریض مثل نعل است که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقهها از قسم خرمه است که بوقت چکر  
بران جریب را میزنند و تمامی بجهان بومی آن از سر تا پایی تر شده و عبادت بزرگ ظلم  
و دشمنی بکس از اقوام نموده سکه شدن میتواند در عهد محاربه و غیبت سنگه بزرگان نموده سکه شده  
و خل فرج خالصه کردید و فرج خالصه عبادت بزرگان که در آن کل سکه از آن فرقه سکه بجهان



پس منعی خالصه آن شد که در آن فوج بولوی کجای آن میرش فتنه دیگرست یعنی خالص از آن میرش  
 غیرت و فوجیکه در آن غیر فتنه که از منود و سلطان باشند از فوج آئینی گویند و رئیس لامبور  
 عزت و نو فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که بمقتوم و محل اعما و او بود و در راه به شایسته  
 فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت کجایان با مسلمانان است که در وقت شایسته  
 یا حاکمیر یا دشت و دلی شخصی که و گویند نام از خلفای ناک شایه در پنجاب پیدا شد و بر ظان  
 رویه و طریق ناک و دیگر قلم مقاماتش بسیار زد و دست و پا طلب و در جمع کردن مال  
 و دولت خیلی زریص بود اول میثیه قرانی و قطاع الطریق میگرد و هرگاه جمعی کثیر از مردان  
 خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای کشتن  
 او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر سعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده  
 و زنده و قفس آسبی بند ساخته با دیگر رفقای او مخصوصا پادشاه آورد و نزد حکم پادشاه هر دو  
 یک عضو را می بردند تا اینکه او را شکله کرده قتل نمودند و محسین بهر اسیان او را عقوبت تمام  
 بکشند و این ظلم سفاک یعنی که گویند بر شهر که میبایست سبب شدت عداوت با مسلمانان  
 و کور و انانیت حنی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حاکمه را شکم می شکافت و غرض از این  
 مقتول شدن او مردان پیر و پیش با مسلمانان عداوت شدید میدادند و علی الصبح در حسابگاه  
 خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد و عامی کنند و زبان خود بگویند و اگر ویدی شمع و شعله آتش  
 یعنی شمع با جین که و گویند که عین شمع که دست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون سبب  
 ضعف سلطنت و ملی و وقوع احتمال در حکومت سلاطین در اینان فتنه که بر نام ملک پنجاب  
 اطراف سلطه شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و از آن  
 بهمانه بیست مال اسباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل نمودند و در ساجد پادشاهی سپهر بسته  
 حزاب و ویران ساختند و مانع از اذان با و از بلند و کاو کشتی در تمام ملک پنجاب نمودند  
 بیرون شهر اهرامت سر که از آن بر سر نیز گویند و آن مقامها و تجارت است قلعه محکم احداث نمود

در  
 پنجاب  
 در  
 هند



بنام گردو کند کور نام آن گویند کرده نهادند بحسب سکه بزکاه و تینا خزانه خود را در همین قلعه  
می نهادند آغاز ریاست بحسب سکه اکثر عائد و مقتدران مندرجه سکبان در امرت سر  
سیما نزد ولا بور فرد و کاه افواج سکه بود که سر داری مذکور آزادار ملک خود ساخت چنانچه  
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر ریاست لامبور می کنند و آنچه زبان دعوام و مردم بزرگ  
بود که در قلعه گویند کرده که در بار دپیه بحسب سکه جمع است با کمال دروغ برآمده چه اگر بقدر  
یکد و کرور و دپیه هم در آنجا میبود امکاران سرکار لامبور را در ادای چاه لک و دپیه نقد بخله  
یک نیم کرور و دپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد و فتح و دشواری رویند  
و بعضی کرور و دپیه ملک کشمیر و غیره را تفویض سرکار انگلیزی می نمودند در میان حال  
مصارحه بحسب سکه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکبان مخفی مباد  
که بقای ملک دولت موقوف و منحصراً بر حسن انتظام و تدبیر رئیس امکاران و دپیه می دان  
بر آیین وجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پادشاهی عبود و موافق بار و سامی جلیل القدر و خطبوط  
بر فوج و رعایای آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور بسبب غفلت فیس و یا بحسب ضعف  
فتوری او میباید انواع مفاسد بی انتظام مباد و این ریاست پیدا شده باعث تباهی برادر  
و دولت میکرد و مصداق این مقال حال ریاست لامبور است یعنی تا که مبارحه بحسب سکه نماند  
رعایت پاسداری جمیع امور مذکور نموده ملک خود را با کمال و فن و سرسبزی تمامی فوج  
و افسران لازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه آئینی و سزایان ایشان را  
طاعت محال نبود که از حکم او تجاوز و سربازی کرده مصدق و فساد شوند و هم پاس رعایت  
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگلیزی در سال یکزار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود  
بدان متنبه نبود که االیان سرکار موصوف از وی بسیار ماضی خوشنود بود و چنانچه مردم سرکار  
و همادوات نظرفین جاری نموده و همیشه کفر که بر سکه و شیر سکه سپران کفر نو نهال سکه  
بفریه و دیگر ارکان دولت خود را با یکدیگر عظمت و وسعت می کرد که بعد من ابقای

مباد  
با یکدیگر  
بفریه و دیگر  
ارکان دولت

ابقای سرشته و سبی و اتحاد بانس کارانگریزی هم رعایت عهدنامه موقت فیما بین دو کشور  
 را درام مثل من لمحو خطا و آهسته باشد و هرگاه که نام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه  
 حدود و افواج متعینه مقام لدبیانه و فیروز پور بدان طرف میرفتند رئیس گور بکمال  
 محبت و اخلاص پیش آمده و وکلار را برای احوال پس با مخالفت درایا و لوازم ضیافت  
 فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعه مکاتبات شش تاق ملاقات فیما بین  
 طاهر میوه و چنانچه لار و ولیم فنگ بیاد گور ز سابق بیاس خاطرش عنان توجه بدان سو  
 منقطع ساخته و مقام مناسب ملاقات یکدیگر سرست اندوز شده بودند که افسوس که چنانچه  
 دشمنان با اقبال داعی حیل را بلیک گفته سفر آخرت کردید که بید عمرش بچاه و هفت سال  
 بود و نامی شمال ریاست کرد و بعد او هر که سنگه اکبر اولادش بر بند حکومت افتاد  
 ملک موروثی خود نمک گشت مگر اورا حیل فرصت نداد که ازین ریاست تمتع شود از  
 سندی نشینی او ششماه گذشته بود که در عمر چهل پنج سال بیام شده رای ملک عدم کرد و  
 طرفه با قبالی خاندان چهار جبهه بخت سنگه این شد که کنور نوبال سنگه سپهر که سنگه متوفاکه  
 جوان نو خسته و بخلیه فهم و فرست آریسته و پیراسته بود دفعه ازین جهان سست نیان  
 در گذشت گویند بعد از سوختن لاش پر خود بر کنار درای راوی چون معاودت شهر کرد  
 و سواری او در دروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری او چند حقیقت و از دحام درین  
 آن دروازه شد که فیل سواری نوبال سنگه با سکی تمام میرفت و در چنین حال مردم  
 توپخانه برای شکک تبذیرت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از  
 پیشتر قریب دروازه مذکور حج کرده بودند سردا و انداز قضا و قدر صیدیه صدای توپها  
 سکی آن دروازه بروی بیضا و دیوان ساعت طریق عدم و فایم بود افسوس که آن  
 نبال نو که هنوز از شجر زندگانی بر خورده بود به تند باد اجل از پنج دین بقیه و خست سنگه  
 احسبش بشاهج آنار طشت و داناتی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاسو را

قلم چاکر کنور نوبال سنگه  
 غیر دروازه شهر

خوبی خواهد کرد لهذا او را و تبعید کرده بود و کهرک سنگه کو بظاہر و بیام سمند نشین آغا  
بعد فوت رحمت سنگه شده بود که خود را نائب پیش دست اعظمین فرزند لیس و دانشمند  
انگاشته بصلاح و بصواب و استقام امور ریاست میکرد با بجمعه بنوع عمرش از دست یال  
تجاوز نگزوده بود که برفاقت جد و پدر خود و سر ملک آخرت شد و آنچه سابق بخوبیان  
و طالع شناسان برای خوشایند رحمت سنگه در حق همین نوبنال سنگه میکنند که این پسر کند  
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محض کذب و دروغ برآورد  
ریاست لاہور نصیب این بچاره شد چه جای حکومت بهجت تسلیم این همه امور و استقامت  
نقدیر کسی را اطلاع بر غیب نیست الاقرض بعد فضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نوبنال سنگه  
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی راجه رحمت سنگه که مرد فجاع و صاحب جود و سخا  
بود بر سند حکومت لاہور متکلیف گشت و این مرد و پسران رحمت سنگه که یکی بعد دیگری  
فرانز و امی ملک موروثی خود شدند و درام مثل پدر خود و لوازم محبت و اخلاص نسبت ببرکار  
انگریزی مرعی و ملاحظه میداشتند چنانچه در عهد حکومت چهارم شیر سنگه افواج انگریزی فی قضا  
بسرکردگی جنرال بالک بهادر در میان ملک لاہور شده از راه دره خیبر کابل رفت  
و بوقت مراجعت از آغا تاجا میسر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار  
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرال بالک و جنرال اسمت و جنرال تات نیر  
عمل سکبان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جا بجا معین و امان بودند  
در اوقات عبور و مرور و آذوقه عساکر مذکور و لوازم دوستی از رسیدن سانی و ضیافت  
افسران فوج موافق رسته هر کس از بهر سانی و کیر با محتاج سفر قرار واقعی حمل آورده همه اسرا  
و خوشنود داشتند الاقرض چهارم شیر سنگه لوازم دوستی اتحاد نمایان بر و سرکار این شیر سنگه  
و هم در نظم و سن ملک خود مصروف بود که دفته گشت و او بار بر فوج سکبان تازل شد  
و نسبت آید و میخواست که نسبت از انگریز بر اعمال و نظم و تعدی که بر بندگان خدا علی بک

علی الخصوص بر سر عاکیس چار و سیلیمان کرده بودند برساند بخاران محض فرج سنگه که خانه  
 شهر لاهور بود باغ و محراب و بصره و داران زیاست بلو ناموده و بناوت مرزیده مهانجا  
 شیر سنگه لی نعمت خود راجع سپرد و وزیر او و دیگر بسیار سرداران از یکبشتند و قیاستی برپا ساختند  
 زمانی بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلو و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از یکبکه فاض  
 و مرد عیاش بود و دولت بسیار برادران زنان قاصه و مغنیه و هم و لوب و لعب بسیار صرف کرد  
 راجه دیان سنگه برادر راجه کلاب سنگه که خیر خواه آنخانان از عهد رنجیت سنگه عهد وزارت  
 منصوب بود از راه خیر خواهی بارها خدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت امارت راجه  
 والد شاه با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما از ارکان در امور مقبول صرف بسیار و مخیر  
 خالی میکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در کشت کوئیکه اینهم قسم بود  
 شیر سنگه کلام سخت نامزد از قیل و شام نسبت به دیان سنگه گفت و تهدید نمود و دیان سنگه  
 آنوقت خاموش ماند و گریه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را برحرمی سنگین  
 و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقول که سردار فوجی بود باغوی فرزند  
 مخفی بناوت و ورزیده در صد و آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع  
 بود با اشاره دیان سنگه درین امر با خود مشفق ساخت تا اینکه آنهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته  
 منظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از خد ریا برای ملاحظه قوا  
 فرج در میان قواعد گاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگی که بر آن کلاهها بود از جانب پشت شیر  
 سر کرد چنانچه او همین کیضرب تفنگی بهان ساعت مقول بر زمین افتاد و همایان آنستقی پس او را  
 که غافل از کشته شدن در در خانه بود بهیانه بیرون طلبیدند و مجبور درین آمدن او را  
 گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند کوسفند آن بچه بی گناه را فرج ساختند و بعد  
 کشته شدن شیر سنگه حال در خلا نیدن دیان سنگه را بر دم طرفدار شیر سنگه  
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دیان سنگه راجه بر شیر سنگه

پیرشش و او تم سنگه بر او زاده بش که پسر راجه کلاب سنگه بود بعضی بایستی شیر  
پرزه پرزه کردند و در آن روز فیا بین سرداران طوفان در ریس حجاب داران فریز  
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم نام  
و درین یلوا و کشت و خون نه سردار حلیل بقدر از طرف داران شیر سنگه و قریب پنجاه  
و سه سردار ناسی و کار آنزوده از بدو کاران وزیر پنج شش هزار مردم فوج از طرفین  
کشته و خسته کردند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لایمور برده در شکم  
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر کلاب سنگه که پنا سنگه نام دارد زنده مانده است  
که او لاد فوار و و بعد این همه خونریزی و کشت و خون و خواه فوج خالصه در فکر آن  
شد که کسی را از اولاد مهابه راجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر بسند ریاست نشانیده  
حکم رانی کنند تا بران ولیپ سنگه صغیر پس را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لایمور  
محصین ساخته مادرش را بطایر مختار ساخته و آنچه از زر و اسباب بخوانند بحکومت جبروت  
میگرفتند چنانچه شهر است که فوج بیادگان خالصه فی کس و از ده دو پسر و پسران و برادر  
گمانیده از رانی میگرفتند و سوای اتمام نفوس بر بسیاری از خزانه که دست شان افتاد  
مصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در بار لایمور کردند و کسی را از  
سرداران نگذاشتند که ایشانرا بهمانیش و یا بزور از امور بجا و خلاف دستور باز دارد  
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقی مانده که در دربار لایمور حاضر می نمودند بجز  
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می گشود او را از  
جان میکشیدند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهابه راجه ولیپ سنگه شده بود قتل کردند  
و نزد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بچار کشته شد بهر کیف چون میدان را از غبار  
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچک سر دارد و امور ما در خلعت گردن نمیتواند بر یکی از ایشان  
خود را رستم دهند یا رسیدن چنان بخاطرشان گذشت که حالا آغوش و دایمی شلج جو کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند در بیان شروع فساد سکهان  
 این طرف دریای تلج در عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربات فیما بین  
 چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست یکبار  
 سپاه با توپهای کلان جنگی و دیکر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه خود  
 گرفته رنجور سنگه و دیکر سرداران را طوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال  
 یک هزار و هشتصد و چهل پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای تلج که حد فاصل فیما بین  
 ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بریل کشیدند که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون  
 پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف بالیان انگریزی که غافل از اراده و حرکت  
 ایشان بودند صرف دریافت حال شورش و خود سری سکهان و قتل و خورشیگی ایشان  
 خود را در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دور اندیشی و مال کشی که از  
 لوازم ملکداری و کوشورستانی است خواهند که بخطر دریای تلج در عمل خود در چندین  
 و معاویه که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان است فوج خود را مامور  
 و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سرو سردار و مانند ششتران بی مهارت  
 اگر قصد آمدن بدین طرف دریای تلج سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بعضی قصد  
 و اراده لار و دهار و کنگ گور و زبیرل فرمان قوه ملک هندوستان بانفس نفیس خود مع  
 سپه سالار کل افواج انگریزی که صاحب بهادر و وار دکنپ له بیان و فیروز پور شدند  
 و بنو در تجوید بودند که چند فوج و ظلان مقام و چند در ظلان معبر مامور معین بود که در مهلا در بی  
 و کمان لار و صاحب سپه لار و موسوین نبود که سکهان خلاف عهد که فیما بین سرکار انگریزی و لار  
 از عهد بهار و نخستینکه منعقد است ملک آمده قصد قتل و غارت و تاراج و سرکشی و بیایمانی  
 سامان بسیار از راه خود بودند و فوج معینه چنانچه در این فیروز پور و فوج قلیل که در لار و  
 صاحب باشد و آنوقت افواج و کور را خاموش بود و مردم که در خاطر داشتند که بعد از این به تمام

و در یافت کردن معذرت فوج مطلوبه از عقیب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این بزرگوار  
 سکهان در عمل انگریزی با بیای رانی صاحبیه ما در لیب سنگه شده بود و یا بدون اشاره  
 مگر کلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بکنند و از مقام مجتبی  
 خالصه ازین اراده مکرر مخالفت نوشته بود که زنها را زلاهور بقصد عبور در ایستگاه  
 حرکت بخشد چنانچه ذکر شد و آید مگر آن مغروران بر خود غلط بر کفنه و نوشته  
 او عمل نکردند و این بهم بعید نیست که فوج خالصه از کفنه رانی و یا با اشاره کلاب سنگه  
 قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خاصه  
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از  
 دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میآمدند بابران خوشتنه با  
 که بکدام صورت اضحلال زور و طاقت سکهان جفا کار آفاکش و دستمال پنج  
 و بنیادشان کرد و مغلوبی و بر باد می ایشان بجز مقابل با افواج انگریزی امکان  
 نداشت از فرض قلع و قمع این کرده بجهیکه شد عین مقصود و مدعای انی صاحبیه کلاب سنگه بود  
 و عجب نیست که این هر دو کس نظر آلال کار و در اندیشی فلان جنگ چنانکه در عوام مشهورست  
 با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد نیست مغلوبی فوج خالصه بکشان آید و یا غایب  
 مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال برقرار ماند و آخر کار بچنان شد یعنی سرکار محمود نظر بر عدم شرکت  
 و تمول انی صاحبیه و کلاب سنگه درین جنگ ایست لاهور ابر لیب سنگه پسرش بحال برقرار داشت  
 و نیز و شکری و حمایت کلاب سنگه فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد  
 از جمیع مقصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و عدوهای فروغ ابله فریب از جو فوج سکهان میسر و آن  
 برای ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم  
 و فوج خود را هم برای مدو شامیفرستم تا سکهان از طرقت و مطمئن شده بقصد او بجهو  
 ابریشش نمایند و کلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که به مزیتهای متواتر خود



خورده و مانند سرب کوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و در این صلیبیم آنها را  
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن نیزه با کل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریز  
مقرر قصد لاهور خواهد کرد در صورت زیاده ازین توقف کردن در جو مناسب نگاشته  
بر جناح استیصال در لاهور حضور بر سر صاحب در رسید و بعد فهایش بمقام ارباب پیش از جنگ  
سکهان رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و استیجاب کشیدن با دیگر مردان در مسکن  
لار و صاحب بمقام حضور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف انی صاحب حاضر گشته تقدیم  
مراتب استعذار و استغفار اظهار بقصودی رئیس بنام صلح رسانید انقضای بعضی کارش و صلح فهایش  
بر دوسر کار سفید شد و اگر او درین وقت نیامدی و دو مصلحت نمیدیدی فوج انگریزی کسب می نمود  
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک چاب بیکر و در ریاست خاندان هارنجیت سکھان

در بیان جنگ اول سکھان با فوج انگریزی که در مقام مدلی بتلج  
نوز و سیم و سیمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود و کونیه سکھان در حدودان جمعیت

بیت و کینزار با توپهای کلان که گوله و جبهه آن دور تر میرسد عبور می نمود و در هر جا  
بسته بتلج نوز و سیم و سیمبر کلینار و شت صد و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کردند و درین  
جنگ بسیاری از فرمان فوج انگریزی و سیم اکثر از سپاه ولایه و هندوستانی شان کشته  
زیرا که نزد سکھان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی سید نقصان  
سپاه می نمود و فوج انگریزی با وجود قتل مردم سپاه توپهای خرد که در پیش میامی باشند خود  
میداشت و گولهای آن تا فوج سکھان نمیرسد کشته بخفیت بشا هده ایحال که مردم از سپاه  
از گولهای توپهای کلان مخالف بسیار ضایع میشوند حکم بپوشش حله کرد و مجبور حکم کردن  
سوافق قاعده ستمره بپوشش که در میان شان معمول است فوج انگریزی کسب می نمود  
کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود گشته شدن از شکلهای متواتر خریف تاخت کرده و  
درین بپوششهای سکھان و گرز و توب و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان شکست

جنگ اول سکھان  
با فوج انگریزی  
در مقام مدلی بتلج

جنگ اول سکھان  
با فوج انگریزی  
در مقام مدلی بتلج

آشبار گرفته که کلبان با وجود کثرت تاب آن نیاورده و فرار برقرار اختیار کردند و چند نفر از کلبه  
 در صفت جنگ کشته و خسته گردیدند و باقی از کلبان آن چنان بر سر سمیه و سچو اس شده و کشتند  
 که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان برست سپاه انگریزی افتاد و درین جنگ و در حمله اکثر از ایشان  
 انگریزی خرد و کلبان از کلبه تان انگریزان و خبر لان کورهای لایبی و سوار و پیاده ها هندوستان  
 مستول و مجروح گردیدند و همچنین که در جنگ از سپاه انگریزی با وجود قوت سپاه بکمی آلات و بمبها  
 فوج کثیر سکبان که بسبب تعلیم سرداران فرانسوی از قواعد جنگ خوب آفت شایع و در زمان  
 حربه و بخواب و بخت کار نمایان عمل آمده و پس از عت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته و پادشاه  
 نموده و مار از مخالفت برآورده و نظره و منقو گردید اگر چه تفصیل از جنگ نیاورده ازین خوب معلوم نموده  
 لیکن آنچه از اوقات شنیده در مقام ثبت نمود در بیان جنگ و می سکبان از فوج کلبه  
 که قریب بمقام فیروز پور واقع شده کونید بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر نیز یکی  
 و مدد سکبان که نیمه از لاهور علی الاتصال رسید به طرف خیل قبل از روانه پیاده فراموش شد و در  
 بر داشتند علی الخصوص بطرف لدریان بسیاری از فوج شایسته فوج قندهار که درازی خود و قیامت  
 توپهای کلبان فوج دیگر هم شریک لشکر نواب کور زجرانها در شده بود و دار و صاحب فوج نیز  
 ازین حال انتظار رسیدن سپاه انگریزی که بمناسبت انکاشته فوج فیروز پور را که بمقام هر ی پیش  
 افتاده بود حکم کرد که خود را از و در بطرف لدریان جائیکه سکبان بر سرشورین داشته اند بهار و در حمله  
 چهاونی لدریان ناید چنانچه اول دوم برگد پیاده و می یکم پیش پا دشا می چهل و پنجم و چهل و ششم  
 و شانزدهم راه سواران سه شرب آسی توپخانه و چهار ساله هندستانی سیر کردی بر سر می است صاحب  
 بطرف لدریان روانه گشت چنانچه و سوم پیش نیز از و هم کوٹ آمده و شریک فوج مذکور شد و آن روز  
 این فوج تا به پیش میان با قطع مسافت کرده فوج از کپوی لدریان که نیک و دلی با پیش فوج و هم قدر  
 سوار توپخانه بطرف فوج سر بر است مذکور نیز روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکبان و رفا  
 بلند فوج انگریزی آید و کوله توپ و آن آغاز کرد و مذکور است صاحب لای افسر مذکور و متوجه اسکندر و

جنگ در فوج کلبه

امر و سپاه اسرافت بعید را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ از کما هم بود  
 روانی توپ و تفنگ بطرف خرافت سر کرده میرفتند تا اینکه قریب و صد کس از توج انگریز  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکبان قاپو یافته بهیر نگاه فوج انگریز را که عقب  
 مانده بود نیز غارت و بعضی کوره و لایق و قدری سپاهیان پلش بند و ستانی را که زخمی کرده  
 سر بری است ازین قتل انهب که از سکبان بوفج آمده بود در خشم شده بتاج بنیت ششم  
 جنوری عمو بن آنرا خوب گرفت یعنی سکبان از الفرب گریز قریب بغیر و زور برده و میان فوج  
 خود کرده از هر چهار طرف همچو تشقباری کرده که اند هزار یا کشته پشته ساخت جمیع سبها  
 نهوبه فوج خود را مع اسباب غنیمت اقتراع نمود و پیشتر این جنگ در هیئت و کم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکبان بر ملک پشایله ناخنه قلعه آن را تصرف خود در آور و و شک  
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرد و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار را تحک  
 از سکبان باز گرفته حواله راجه پشایله نمود و در هر جنگ فوج خالصه العین کلی بود که راجه سکبان  
 با جمیع هست و پنجره سپاه زود برای مدد کمک مار سیده شریک جنگ خواهد شد و حال آنکه کلابکم  
 از سکبان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهمل راجه سیر شک  
 و پسرش بهجرا کرده بودند چندان تا خوش و ناراض بود که از خدای خواست که این غلامان  
 بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین جواب باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و من  
 آنجا است حکمت علی خبر آمد و خود مشهور ظاهر کرده بود تا بوم و کمان آمیزش او در کار انگریز  
 بقصد تخریب و بپوش و چون در او ای است نکند و بعضی دشمنان ایشان را از لاهو  
 کاره در باد و ملک خود غارت کری میکرد و منو سبب اینکه رانی بعد دریافت حال نریست مغلوب  
 سکبان طینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند و  
 کشیده بود از رانی بر کمان کشته که با سر کار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بود و که کن  
 در لاهو رفته رانی در لایک سنگ بهر شش کشته بجای او و دیگر بار بریاست لاهو مقرر خواهد کرد که در

قابو میافتند همچنین سیر و نبرد بر ایشان را باز رفتن در راه نور خشیب که سبب نوشته  
 راجه کلاب سکه که قبل از جنگ کمر در راه نور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد  
 با انگریزان نمائید بعضی فوج راه نور خصوصاً کل سپاه آلمی و چندی از سرداران شریک فوج  
 خالصه در جنگ کشته بودند و کسانی که بگفته و نوشته کلاب سکه عمل نکردند از کل کالیان  
 فوج خالصه از خود سری عبور سنج کرده با انگریزان جنگیدند و تباہ شدند و هرگاه نه پشیمان  
 برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون بحساب هر صد دوازده  
 رومیه در اسبه فی کس سپاه کارزادادن نمیتوانم و شما که اظهار تباہی و پریشانی خود میکنید اینهم  
 سزای سرکشی و خود سری شماست چه یکم سر کار با کار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن دیدید  
 و زیاده ازین خواستید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی کسان از فوج خالصه کلاب  
 و کرافت شهر کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و با جراتی  
 که صلح آنوقت خواهد شد که فیروز پور ولد میانہ و ابالبه در عمل فوج خالصه و آید و کرافت  
 در میان او و شاهد فصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفتح لاهور  
 پیغام داده اند که در ایامی صلح فیما بین او و شاهد فصل باشد و در جوابش گفتیم که بعد از جنگ  
 جواب پیغام شما خواهیم داد و آنحضرت قبل از جنگ و دودخوت و غرور و دروغ چنان حمیده بود  
 که کسی را به سر خود ندیدند در بیان جنگ سوم که بتاریخ نیست و هشتم  
 جنوری ۱۸۴۶ء حلیوی در مقام الیوال شده بود کونید بست نیز که  
 با بجاہ و شش ضرب برای کمک آن کرده که از کابل در مقابلۀ افواج انگریزی بود و هشتم  
 جنوری سال مذکور را منظر در ایامی صلح عبور کردند و بمبله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده صد  
 توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابلۀ فوج انگریزی بود و فوج انکاشی  
 در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت که با خود  
 قلع سپاه در جنگ هم حریف را بهریت داده غالب کردید شخصت بجاہ ضرب توپ کالیان

جنگ سوم در مقام  
 الیوال

دست ایشان افتاد و چون ضرب توپ را که سکبان همراه خود گرفته کرختی بودند بمحاله آن سه ضرب  
 در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دور که بجد و کد با نظرف دریا  
 برده بودند کشتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب ز کمال جرات چاکا  
 در محله آن میانه آن بر دو ضرب بجهای آبی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم کرد که  
 قبل از جنگ لال سنگه با میت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه است  
 آن استاد بود و چون نامه قتال کرم شد راجه مذکور علیه فوج انگریزی را دیده بدون شک  
 شدن و دست پا چلبانیدن حکام سپه را بر تافته مع سواران همراهی خود یک طرف بود  
 شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریا می تسلیم ملی ذک که بران آمد و رفت فوج سکبان بود شکست  
 و چون فوج خالصه که اکثر میاده بودند در بین جنگ موسمی مظلوم کشته رو لغز نهاد و  
 حوشت که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظهر  
 کشته شکست زان در عاقبت شان شد چند هزار از سکبان فراری با راده عبور برکنار ده دریا  
 رسیده و ثانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر در جای توقف بکنیم از فوج  
 که شکست زان و عقب می نماند کشته می شویم و اگر خود را بدریای اندازیم سبب بسیاری ب  
 غرق میگردیم با تجمه ازان گروه هر که بخوف غرق شدن برکنار ده دریا توقف کرد و از  
 فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریا انداخت لقمه بهنگ اجل گردید شاید معدودی  
 بقوت شناوری ازین تنگه بر ساحل غایت رسیده باشند و سوار لال سنگه که پل را کشته  
 رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکبان خود متعین از منزه نماز از شکست  
 حوشت مقتول و یا دریا غرق گردد و ازین مساعله که لال سنگه نسبت به فوج خالصه کرده است  
 شد که کسی از سرداران و فسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اضی خوشتر  
 زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود میترسید و سبب همین نفاق و خلاف فوج سکبان  
 با وجود کثرت و دشمنی است که در حین سامان جنگ حسب خواه بدین نودی در بر مقابلت

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن چهلای سوار نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی کردند  
 و نه در آنجا که بکشد و علاوه نا اتفاق خون ناحی محارجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و انگیز ایشان  
 بود و درازی این جمع نقص عجد نموده بلا سبب در عمل غیر یورش و تاخت نمودند و بلند بملای  
 آبی کشته مستاصل فریاد کردند و در قتل این چهلای کسی از سرداران نامی امینا فی برجان مال خود از  
 ظلم سکبان بدشت چنانچه لبنا سنگه که از سرداران حلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در ملو سنگه  
 شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره کشته شدند و از لا بور در رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
 لیکن از شامت اعمال آنجا در انجام بخوشدلی نشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر تفرج بلا  
 شرقیه احوال اقبال خود را در بنارس گذارسته و از لاماره کلکته رفته در ایام جنگ فیما بین سکبان  
 و سرکار انگریزی بنا بر عزم و موثاری حکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد  
 و نامی مال و اسباب و که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق کرد و در سبب نظر بند شد  
 سردار لبنا سنگه آن بود که سباده پاس بمقامی و هم مذهبی سکبان لا بور در دار لاماره مذکور  
 فساد می برپا کند و همچنین املاک و اموال سکبان که در مقام بر دوار دیگر ملاد و محار عمل انگریز  
 بود نیز بقوتی در آمده و بعد از انقراض صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب غیره و اکتفا شد و به کار  
 دادند و سوم فبروری و دیگر صاحب گداز از معبر و پرتا معبر به پور برای بند ساختن معابر  
 در ایامی سنگه که پایاب بود و زامور شد تا سکبان به بنظر عبور کردن نتوانند و میست و بستم  
 جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کسپ له بیانه در لشکر کشته رنجیت طحی کردید زیرا که تا  
 آنزمان فوج سکبان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود  
 از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بفر رسیدن چهارلس کیم صاحب  
 کور زنده در معسکر لار و صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف در ایامی سنگه  
 از حالت منتظره و دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن اخلاص  
 آن می نمودند نقل عجیب دوم فبروری لشکر عیسوی یک سکه قصد قتل کردن و

سز وین است که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف دخل  
 شده سپاهی پیر را به ضرب شمشیر قتل و سر در زنبیره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آن صاحب  
 دخل کرد دید هرگاه صاحب او را بخانیافت بکسینت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کرد و نزد او  
 شب در قید خود را قتل کرده و در محبت و دوام جنوری لاله چنی لال از طرفت فرج خالصه بختیوار  
 لار و صاحب پنجم صلح بر دو معذر بنامند او را جواب شد که ما سر کار خالصه سر و دایم  
 و راجه لعل سنگه که سر دفتر خالصه اند می دانیم که کیستند اگر وکیل از طرف رانی صاحب یا از چه  
 کلاب سنگه و یا دیوان دینانامه می آمد ساعت کلام او می شد و بیست و چهارم جوهری افروز  
 کشید اگر نریزی رسیده و چهل لشکر لار و صاحب شد و ششم این ماه راجه کلاب سنگه با دوازده  
 هزار فرج جنگی و بیست هزار مردم کوبی بلوایی بر فاصله ده کرده از لاهور رسید و فرود شد  
 و روز دیگر بر مبرک اویل که بر سه کرده ای از لاهور است رسیده خبر دو روز خود بخود بر انصاحیه  
 عرض کرده فرستاد حکم شد که فرج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردانید  
 و جنگ ابوال که جنگ سوم بود از فرج اگر نریزی پانصد و بیستاد و نه مردم از سپاه و شش و پنجاه  
 و سه پسر مقتول و مفقود کردید و در انصاحیه با قنای تمام سرداران سنگه و سپاه راجه کلاب سنگه  
 را وزیر کرده جمیع امور ملکی اختیار جنگ و صلح را بر و تقوین نمود و فرج خالصه هم بر جبهه کلاب  
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما جنگ را مقابله کردن با خروج انور  
 و شوارست و بعضی سکه ها که از فرج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فرج و از  
 دست رفتن فریب یک صد ضرب توب و صرف شدن خزانه و هباب رسد مانند کوه باران  
 و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ عرق شدن هزاران  
 در ایستادن سکن مل و دیگر مصائب شد آمد از ظاهر ساغند کلاب سنگه آنهمه حال آشفته و بظاہر  
 تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شمارا یاد خواهد بود که یکدیگر و ما به شمشیر  
 ازین واقعات من هیچ خلصه که سر بخود سری برداشته بار و جنگ قصد قتل طرف فرج و



کرده بودند چه قدر مخالفت نوشتیم که ز بهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت  
مگر افسوس که فوج خالصه بیهم را هم مثل ملوکا بود تصور ساخته سخن برانگشتند و آنچه در خاطر ایشان  
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای فتنه طرف لهه بیاورد و آن طرف تلخ مخالفت نوشتیم و زبان  
هم گهنة فتنه تا دم و لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعضی سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در راه بودند  
برخیته آمده بودند باز باند است سرگرم شده بجز این کلام کلام سنگه را جوابی ندادند که چون کابل  
زیر حکم کسی نبودند و بنوهم و کمان خالصه یعنی که لاره صاحب سپه سالار فوج اکمریزی در چاهانی  
لهه بیاورد جمع شده اند ازاده تشخیص و اشراق ملک پنجاب از سکمان میدانند بکار یکی عبور در یک  
تلخ نموده شروع جنگ کردند و بسبب هم ندیدی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک شد و کابل  
شد و ما را هم با ضرر و مبالغه فوج مذکور بجهوری شریک شدن با او نشان و جنگ افتاده و کیمه  
معلوم است که از ابتدا اگر بایست مهابه راجه بخت سنگه بر فوج خالصه بچندین شکست بر نرسیدند و  
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و قحطیاب میشد مگر اکنون از زمان مساحت بخت سه بار علی الاصل  
سنگت بر سنگت خوردیم و نامی تو بهیا که در جنگ برده بودیم درست فوج حریف افتادند  
اکنون نزد داریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج اکمریزی کنیم مگر با قیامدگان از فوج خالصه  
میخواهند که بکار دیگر با فوج اکمریزی بکنند و در صف جنگ پایماری کرده با کل مقتول و قتل شوند  
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا سنگت ناموس آبروی خالصه جو بر قرار ماند و این امر بدون  
شمار حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شده اند اکنون دستگیری شاپر ضرر درست نامد بر جنگ نیز  
کرده شود شاید آب فوج باز آید و در آن آبروی که در پیشگاه است بار و اسبجاعت سنگه  
شته کرد و با بعضی امتیاز حکم و فرمان شایسته سر مو از ان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از انجا  
و خود سری اکنون نوبت بجای کار با ستوان رسیده و شامشیده باشند که از سوتی میری خالصه  
برنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج بر باد گشته یعنی سردار بخور سنگه و راجه لاد و اورا چهل  
و سردار مرار با سردار حسن سنگه و غیره افسران از اکمریزی جنگ کرده و در آنجا پناه یافته

این طرف تلج بجل تپا بهر شسته آمد و با وجود کیه فوج خالصه این طرف دریا و در عمل خود آمده بود و دیگر  
 هر یک سردار سابق الذکر خوف بخون انگریزان متوجه شده جایجا متفرق شد فقط مردم معتمد  
 در فوج خالصه باقی مانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه بوده بودند بجا توپ  
 خود را خربست کرده و در ضرب را همراه خود و اسیر آوردند و بعد جدا و جدا بسیار و توپ هزار  
 مردم در لشکر رنجور شدند و فراموش کردند که کوله و بار و تدارک ندارند و اینها همه اکنون همان  
 جنگ منیدهند و میگویند آلات که سابق بوده بود دیدن چه کار کردید که اکنون خالی است  
 الغرض باقی ماندگان از فوج خالصه این طرف در بایستی تلج در عمل بوده و دوازده ضرب توپ افتاد  
 انتظار آمدن شرکت شدن شادمانه هنوز این کشتیها تمام نشده بود که همه کارها خراب آوردند  
 که ناخواب کرد و ساد و هوس که در جنگ بزم کاری مجروح شده بود و بر دو کرده و گور از مردنش پیدا  
 و منظر کشته شد و طرف کرنا پور کوچ کرده برقت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج گریز  
 بر میسر تلوان مجتمع گشته است برای راهی عبور کردن فوج بسته اند و باشند کان مندی تلوان  
 از نسیب خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را که شسته رفتند انگریزان کوله و بار و تدارک  
 او را تلوان را در دریا انداخته باقی اسباب را با تاج کردند و کلاب سنگه بعد از استماع اینها بهر اسباب  
 کلام سابق را عاده کردند که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه  
 قرآن جمعی من که بود و آنچه من تجربه کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سنگه ازین کلام آن بود  
 که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سکبان افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید  
 تا باز جنگ واقع شود و دانست که کار فوج مذکور در همین جگها تمام شده است بهر کیف صلح و حسب  
 پس در صلح مشوره با دیگر سرداران بهم نمود و عهده بالاتفاق راضی صلح شده و بخیر کردند که در فوج  
 انگریزی بذر عیبه کلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال حرکات خود بسیار نادانم و در شان  
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین سر و سر کلاب صلح واقع شود هنوز این امر از قوه لفعیل نمانده بود  
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوم با

و  
 جنگ چهارم  
 سوان ناخ دهم  
 ۱۸۸۱ میلادی

در دهم خبروری <sup>۱۸۴۵</sup> عیسوی فیما بین سکنان افواج انگریزی  
 گویند فوج اخلاص ساز و سامان حرب را بهم کرده مورچاها کشته و آموه جنگ شد و در  
 نواب کور زخزل پیاد و کندر تحفیت چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف  
 دریای تلج غور کرده بورش بر ملک لاہور نماید و جمعیت سکنان که مورچال کشته پیش از افواج  
 گریز نموده شود زیرا که لارڈ صاحب و کندر تحفیت را تحقیق معلوم شده بود که سوانی این فوج  
 سکنان که بالفعل آنروی دریا بنظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز  
 مقابل کرده و اولی آنست که این فوج را حمله و بورش متفرق ساخته یکبارگی جوهر را با  
 نماید پس سه سال را مذکور بگنج دهم خبروری سال کیزار ششصد و چهل و شش عی و یکپایان  
 روز را در حکم بفرج خود کرده که جنگ توپ شروع شود چنانچه در دت نیم ساعت لشکری  
 متواتر که کلوه توپهای ایشان بسیار در دور تر میرفت مورچاها را که آن طرف تلج غور  
 ساخته و مجبور شدند مورچال بفرج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف بورش کند چنانچه  
 پیشین کور که و غیره از راه پلی که همان ساعت از تختناکی شین در و سه جا نصب کرده بودند  
 برق و در آن خانه در فوج سکنان در آمدند و داد و اندکی داد و خوب جنگیدند فوج سکنان  
 اقاقت در خود ندیده رو به فریت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شخصیت ضریقی که بمیر  
 در لشکر غنیم بود دست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب پیاده خود و شریف  
 و افواج انگریزی بعد که برانیدن جمعیت مخالفت را مع توپخانه خود و گلان هر قسم جوهر را  
 نموده داخل در عمل لاہور کردند و لارڈ صاحب پیاد در مقام قصور این شهر را دادند  
 خلاصه شهر نواب کور زخزل پیاد و مر قومه چهار دهم خبروری  
<sup>۱۸۴۵</sup> عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار آغشی در یک مقابل و جنگ فوج سکنان  
 را به فریت پی در پی داده اند عمل خود را نظرف دریای تلج بر کرده داد و زیاده از دود  
 ضرب سکنان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریز در چلی ملک پنجاب گردیده

فوج سکنان  
 در مقابل  
 فوج انگریز  
 در جنگ  
 در روز  
 چهارم  
 دهم خبروری  
 ۱۸۴۵ عیسوی

در شهر تبار که بنا بر سیزدهم و سیم سال کینزار میشتند و چهل پنج عیسوی قبل از جنگها از این  
 بود و در شرح است که نواب کور زجران بنا بر خشیار یک جهت حفاظت ملک انگلیس در دهم بر  
 انگلیس شکست و افتاد سرکار مصدق و نیز برای منادوی سبکان عهد شکن که موجب مایه کشی کانام  
 است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورد و نمود اکنون تا انتقام کامل از شکستش عهد نامه که  
 قیام بین سرکار مصدق و سرکار لاہور در شصت و شش عیسوی اتفاق یافته بود بسبب تاخت و یورش  
 آوردن افواج لاہور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب یکی توپین سپهر کار منظم الیه عائد کرده  
 از سرکار لاہور نیکمزد فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز نادان کل از خراب  
 این مهم از سرکار لاہور خواهد گرفت و نیز آستان بند و بست در سرکار لاہور خواهد فرمود که با  
 قاضی غدر و فریب در فوج لاہور نماید و ازین بند و بست در سرکار لاہور مقصود افزایش ملک  
 اگر کسی نیست چنانکه در شهر سابقین الذکر مفصل و شرح است که فقط مقصود و خواستش از این  
 مصدق قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاہور باز آستان نظام و بند و بست بطور رسد  
 که افواج آستان زیر حکم رئیس و رعایای آستان در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاه این فعل است  
 که ازین طرف هیچکس تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاہور ازین پیشتر بعمل نیامده بود لیکن  
 هرگاه از سرکار لاہور یکایک و دفعه ملاطفت و تحکم و یورش بر ملک انگریزی که در  
 صورت سرکار مصدق بعمل آوردی تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاہور میجویند اکنون  
 آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاہور خواهد افتاد محض سبب حرکات نامعوم و اطوار ناخوار  
 سرکار لاہور و فوجش مقصور خواهد بود و کوفت و کوفت ایشان نیست که زیادت و افزایش ملک  
 سرکار انگریزی کرد و خلاصیت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم  
 کرد که فعلا عید در میان تلج و بیاس و اقتضای کوهستان واقع آن شامل مضاف  
 مملکت انگریزی کرده و با این همه عهد شکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاہور  
 آمده تا به منظور غلبه کور زجران بر ریاست که کل ملک پنجاب را در قبضه تصرف خود در آید

بشرطیکه رئیس آجا در سرکار گلشنه رجوع آورد و نیز مکرر با اهل میان سرکار انگریز بست که در صورت رجوع  
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاہور ریاست آجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ نجی پتہ  
بیکشتہ باشی کہ باقی مہابی این ریاست و متحد و معتبر سرکار گلشنه بود بحال برقرار دارند و کلام  
دیل خان تر بر محل بر داری لارڈ صاحب اغراض نمودن شان از جہتم و کسانخواری و  
توانند شد کہ با وجود فتح کامل غلبہ نام باطلہا پسین مکررات باطنی خود بردارند و بیغیر  
خاندان مہاراجہ بحسب سکہ سرکاشی علی الخصوص کسانی کہ شریک جنگ جہان سرکار گلشنه و  
خبر داده میشوند کہ اکنون با تقاضا نواب کور ز خیرالہا و آجپان بند و بست بطور آزادی از روی آن  
ریاست اولاد مہاراجہ بحسب سکہ نجی قائم و برقرار باشند کہ فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را طاعت  
و امن و امان دہشتن توانند و اگر احیاناً باز آجپن عہد شکنی از طرف سرکار لاہور بست  
انگلشی بوقوع خواهد آمد در خصوص اتقا کل حقوق بحسب طہسان سرکار موصوف و  
فقط و بعد اجرائی این شہتہا سرکار لاہور کل شرائط سدرجہ از ابدل قبول منظور کرد و متعاقب  
تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دہم فروری تا ہمدہم آن نامی عساکر  
انگریزی کہ در قرب و جوار فیروز پور قیام داشت مع توپخانہ کلان نیز داخل پنجاب شد و چون  
کلاب سکہ در مقام قصور آمدہ تاریخ شانزدہم ماہ مذکور شرف لازمت لارڈ صاحب بہ قافز  
شدند و سباب پیشکش کہ بسیار آوردہ بود و معاف کردید و بموجب حکم مہاراجہ  
خدمت سحر لاریں صاحب و سترکاری صاحب سکرتر لارڈ صاحب مدوح حاضر شدند  
از نیم شب در میان ہر دو صاحبان موصوف و راجہ کلاب سکہ و دیوانہا نامہ و فقیر علی  
کھنڈ شود و شرائط صلح میان قرار یافتند کہ در شہتہا مذکور سدرج بود یعنی نام ملک آجا  
کہ در میان سترج و بیاس نہست در قبضہ سرکار انگریزی باشد و علاوہ برین کہ نیم کروڑ  
نقد کہ درین چکھا صرف شدہ است سرکار لاہور در سرکار انگریزی بہرہ و منجملہ آن چاہ کہ  
روپہ نقد بالفعل و یک کروڑ روپہ بطریق قسط بندی در میان مدت سال و اساز و تہایج

سواران پنج سده نیم ماه خالی بوجوب شرائط مذکور و عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد  
 چهار ماهه و سیپ سنگه را دیوان دینا نامه بران ثبت کرد و در سیدیم ماه مذکور چهار ماه  
 و سیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کورنر جنرال بهادر از لاہور در سنگه انگریزی بمقام قصور  
 فوج نواب القبا صاحب مدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب  
 مدوح در مقام لایانہ کہ ما بین قصور و لاہور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید کہ کل  
 فوج سکھان باغی بعد شازده هزار کہ باقیانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و در  
 نهایت خائف و ہراسان در مقام برہانہ افتاد و بہت و از برہانہ راہ سطرف لہہ پانہ  
 و ادرت سر ہر دو دلار و صاحب از آنجا راہ پرانی صاحبہ برای تشفی گفتہ فرستادند کہ احتیاج  
 شدہ بہ سواران پنج سده نیم کہ در آن سکھان بغاوت کدیں و غیرہ سیچ اندیشہ و ہراس گشتہ و در میان  
 قلعه پور کلاں نامیہ سرکار لاہور و قریب بہ لہہ پانہ بود و قبضہ فوج انگریزی  
 از اہل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد لکہ نیم شب قطعہ را خالی کرد کہ بخیمہ رفتند و بیستم فروری در  
 یکشنبہ پنج بہادر حکم دادند کہ در حین سواران بی لای گورہ و در سالہ سواران ہند و سواران  
 و سواران ہادی کار و حضور و یک سالہ سواران بقیانہ و در ترب ز توچانہ سہی گشتہ  
 توچانہ گورہ و یک توچانہ سواران ہند و ستانی تیار کردہ برای رفتن بہرہ سواران  
 در وقت سہ ہفت روزہ بوقت سہ ہفت روزہ از احتیاط تمام بل برای آن ساند دلار و صاحب  
 در بیستم فروری دخل لاہور شد و در بیست و یکم آن بہاراجہ و سیپ سنگہ سر داران  
 خود باز برای ملاقات جناب لارڈ صاحب آمد و جنواز قصورات خواست جناب مدوح بطاعت  
 بہاراجہ و سیپ سنگہ بہر بہاراجہ رنجیت سنگہ کہ دوست و فادار سرکار انگریزی بود از ہمہ قصورات  
 فوج انگریز شدہ حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکہ بشرائط مندرجہ شہزادانہ عهدنامہ  
 قائم باشند و وقت آمد و رفت بہاراجہ موصوف لشک سلمی بر حسب تہ ایشان در لشکر  
 انگریزی لعل آمدہ اگر چہ ہی بہاراجہ و سیپ سنگہ این بود کہ تا قیام دائرہ دولت لارڈ صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لار و صاحب بنصورتیکه در لشکر مهاراج راجه  
 ایشان را باعث و احترام از لشکر در مجلسی رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی  
 شهر لاهور نرود و مردم رسد که در لشکر می آید حفاظت کنند نقل شهرتار و که  
 کور نیز جنرل بهادر مصدق بهینر دهم قبر وری سته الهیه مستقام  
 تشقی مردم شهر و غیره بر جیب بود اراک و سوداگران کوتهی الان در عایانی از انگریز  
 لاهور و امرت سروا ضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگ بر روز ملاقات با نواب کور نیز جنرل  
 شکایت نافرمانی و بغاوت و کجفاری فوج خود ظاهر ساخته و تمامی شروط و احکام نواب  
 مدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار و بطور دوستی اتحاد بطور  
 سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف ابدانجام و اتمام شرائط مقرر شده و بلا عجز  
 کردن سپاه خالصه بار و کربا فوج انگریزی و حفاظت و پاسبانی از عایانی و شهرتار و که  
 و خود مهاراجه صاحب موصوف دهم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بفرموده  
 پس باید که باشند کان ملک پنجاب بخوف و خطر در کار و بار خود مصروف نشوند که هیچ وجه  
 یا مال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت شهرتار و در نسبت دوم ماه مذکور لشکر انگریزی  
 برای حفاظت محاذی دروازه پادشاه باغ و حضوری باغ افاد و باقی حاشیه قلعه که در آن  
 سمت مجلسی مهاراجه دلیپ سنگ است اقرابای شان کونت سید و در آن محضره خانگی  
 و اراده نواب صاحب معظم الهیه است که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشند که بدان مرتبه  
 و بند و بست مرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین دشتن ضرورت نیست و لار و صاحب بهادر  
 از راه مزید قدر دانی بجلد دی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سبک از چهار بار  
 شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کرده و بطلای نخواه یکسال بطریق انعام حکم فرمود  
 و علانیه تعریف شجاعت و لادری و فرمانبرداری فوج مذکور در جمع عام از زبان مبارک خود بیان  
 ساخته و فهرست تذرو و پیشکش که راجه کلاب سنگ به پنجاب لار و صاحب

نقل  
 یکبار از مقام  
 لاهور و امرت  
 و انگریز  
 و شهرتار



در مورد بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بود

تفصیل تیر و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی کلاب سنگه	
رودی نقد	رودی نقد	فقیر نورالدین	فقیر نورالدین
نورالدین	نورالدین	نورالدین	نورالدین
جامه دار شال	جامه دار شال	لاله استرام	لاله استرام
نعلی طلایی خاص	نعلی طلایی خاص	مارش صاحب	مارش صاحب
سفر ولایتی	سفر ولایتی	مردار سلطان محمود	مردار سلطان محمود
کمان	کمان	سپاهی کوبی	سپاهی کوبی
معدن	معدن	دولت	دولت

در مورد بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بود

در همین ایام سر لاشن برادر میر لاشن که مجشرت و گلکتر دلی بود بهمد کشته  
 فیروز پور و ملک دو آبه باین شج و بیاس مامور شد کونید بعد از انعقاد صلح فایمین و در کلا  
 راجه کلاب سنگه حضور لار و صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی از اینجا کوچ کرده و به  
 هندوستان برود و زیرا که زیاده ازین و هشتن آن در اینجا ضرورت نیست و دیگر عله و فله  
 لاهور باین فوج لار و حکم حضور نمود و در صورت قیام فوج مذکور در اینجا موجب کراهی فوج  
 و سربازان عابای لاهور است لار و صاحب فرمود که تا چهار راجه و لیب سنگه یک نوشته بنویسند  
 و این شرط چهار گانه ذیل گاشته و بر آن مهر خود کرده بخواهند و او فوج انگریزی از اینجا برنگردانند

بیان شروط و طرابعه

شرط اول آنکه اگر مردم تنگ باز در کلا انگریزی فوج شرط دوم هر قدر فوج که در کلا فوج فایمین بود  
 و فساد کند جوابی آن مه چهار راجه صاحب اید و شرط کل بیست فوج انگریزی تا از کلا فوج فایمین  
 فوج انگریزی که در کلا فوج فایمین فوج انگریزی که در کلا فوج فایمین فوج انگریزی که در کلا  
 فوج انگریزی که در کلا فوج فایمین فوج انگریزی که در کلا فوج فایمین فوج انگریزی که در کلا

و چون در خزانۀ لاهور ز روغن و لہذا در دادن بخوار بر طرفی سکہاں باغی دہتی داد و داد و کلاں  
 بحساب و آردہ روپیہ در ماہیہ کہ ازانی صاحبہ بزور و جبر مقرر کنند بودندی طلبیدہ صاحبہ  
 بسویہ در ماہیہ سابقہ ایشان میداد لہذا کلاب سکہ حکم شدہ چنان تجویز کرد کہ ہر قدر بخوار  
 و وقت محاراجہ بخشیت سکہ میافت اکنون ہم ہا بقدر یاد و فوجیکہ در عہد مہاراجہ  
 شدہ بود سر اسم شش روپیہ باید داد و کسائی را کہ راجہ ہیر سکہ خلف راجہ دیہان سکہ  
 در عہد وزارت خود ملازم داشتہ بود بخوار مقرر کردہ آنوقت کہ چندان از اہل بیت دادہ یک قلم  
 موقوف نمایند کشتی طلای و سکہ ہا از سکہاں پس کیرند باید داشت کہ کشتی مثل اہل شیعہ کلاں  
 از طلا و در خیارہ در محو میباشند فوج را برای زمین دادہ بود و سکہ شش از بیت است آن  
 از قسم اشرفی طلای میباشند کہ طرف آن تصویر کہ ام بت خواہد بود مثل و پیہ چہہ شامی کی امر و  
 خال قوم ہندو آفریننا و ہم برای زمین در شتہ کشیدہ در کلومی اندازند کہ سکہ ہا راجہ ہیر  
 کہ بعد کشیدند بدو خود وزیر محاراجہ و لیسپ سکہ شدہ بود و نوکر داشتہ کشتی و سکہ ہا دادہ  
 مردم ہمین فوج از کشتہ داد و کلامی و آقا کشتی دادند انقضای راجہ کلاب سکہ برای صاحبہ صلح  
 داد کہ چون اکنون از سہ روز مقدم او ای چاہ لکہ روپیہ نقد در سرکار اگر نیست و اینقدر بخوار  
 لاهور موجود نیست باید کہ بعد او ای بخوار بر طرفی فوج خالصہ بزودی تدبیر چنان نمایند زیرا کہ  
 بجا آوری شرائط راجہ بر واجب و لازم است گویند کلاب سکہ برای او ای در لکھنؤ و کلاں  
 کرد کہ بیت دو لکہ روپیہ از خزانہ سندرو مہندہ لکہ روپیہ تحصیل صوبہ ملتان و بہشت لکہ روپیہ از  
 آمدنی لکھنؤ و برای سہ لکہ روپیہ باقی جواہرات و ظروف طلای و نقری دادہ شود و بعد فوج  
 کل فوج سابقہ لاهور چنان قرار یافت کہ چہار پیش توچانہ و مسیت و چہار ہزار سپاہ و دشمن جمیش  
 سواران جدید ملازم داشتہ این مجمع فوج را نام خالصہ باید ہند و چون در او ای چاہ لکہ  
 روپیہ مذکور فوقی رود و لہذا غشی حبیب علی از طرف لار و صاحب ز کلاب سکہ رفتہ نقاشی  
 ز مذکور و طلب توپہای لاهور نمود کلاب سکہ در جوبش گفت کہ بخوار روپیہ مذکور و توپہا

خدمت لار و صاحب سنگم و نیز مسی پیام داد که نخواه بر طریقی کل قوچ را به بند تا نوشت بلای می  
 فکام در قوچ فرستد و قوچ که در زمانه افتاده است نخواه آراها بنجا فرستاد و قوچ سازند  
 کلاب سنگم گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دوسه روز بعل می آورم و در تمام مسکن  
 بپوشانم و لب سنگم این برای ملاقات لار و صاحب و لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب  
 به بونورال بیک ویدیه راجه صاحب دشمن بیج شتر لیت بردند و دو انجم غنیمت رفتن بر کوته  
 فرمودند و چون راجه صاحب با برصط برای چند روز راجه کلاب سنگم را و نیز خود کرد و بود  
 و لب و اندازی سرداران معتمد خود را با خواج راجه لعل سنگم از پنجمین مین تا مدبر خیر خواه  
 سرکار را بهور که وسطه غنوصورات و باعث صلح و تقارب است مذکور شده از دل اضنی بود  
 و این طبعی شدن جمیع امور اتم و حصول جمعی تمام او را از منصب زارت موقوف کرده باز  
 و این طبعی شدن جمیع امور اتم و حصول جمعی تمام او را از منصب زارت موقوف کرده باز  
 اگر چه این چنین تومن مزاجی را بی ناگوار خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد مگر موجب  
 دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی برادر امور خاکی لا بهور مداخلت نخواهد بود  
 و معتمد اعماص فرموده طرح داد و نمود چون کلاب سنگم با وجود بجا آوری حسن خدمات در  
 بهر و سرکار بلا هیچک قصور سبب موزول شدن از عهد جلیل وزارت ایوس و افسر و طبع  
 و علاقه سرکار لا بهور خارج ساخته راجه ملک جمو و شمیر و غیره ملک کو بهستان ساخت و نیز قرار یافت  
 که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سبکان باغی برای حفاظت محاراجه صاحب و  
 خاص شهر لا بهور بقدره هزار قوچ انگریزی بجهت آن دو ملیش گورده و باقی تر کسواران و ملیش  
 فبند و ستان در لا بهور ماند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آتم  
 در دو جا چوئی کسب انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالند بر دوم در فرید پور و کوشتا  
 فع بعض کوره گرد فواج آرا بهر شصت سرکار انگریزی در آمده و ششم ماه مذکور راجه لال سنگم در

از رزیت بهادری حال جاگیرهای سرداران ملک و آیه و دیگر علقات که در عمل انگریزی آمده بود  
 پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی چهارچوب رنجیت سنگه نزد خود مسافرو  
 خاکیرهای ایشان به سوزماعت خواهند شد و گسائیکه سند چهارچوب مذکور نمیدارند جایگاه آنها بنحیطه کار  
 انگریزی خواهند درآمد و نیز رزیت گفت که مال الاک جمیع سرداران کجاست که در وقت کار  
 ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون باطل مسقود کرده شده ملک مال جمدار خوشحال  
 رسیدن پسر نابالغش در سر کار انگریزی امانت خواهد اند و در بین طبعه سزار رنجور سنگه سند جاگیر خود  
 ملاحظه صاحب رزیت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کینز هست این  
 در جاگیر لاسا که مجتبی حین شما نیست علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریزی نسبت  
 چپا و فی لاسا به غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چپا و فی آنجا را شن  
 داده باشم و نه سباب صاحبان غارت کردم راجه لاؤ و ابوقت که رنجور چپا و فی آنجا را شن  
 صاحب جواب داد راجه لاؤ و اد حقیقت بی ایمان بود البته او مرکب این استیج شده باشد و شما هم  
 شریک در کار بودید و قیل قومی بر شریک بودن شما با او نیست که بر گاه من در میان ایام  
 خطی شما بین مضمون نوشته بودم که بر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید که دنا آخر کار  
 موجب ذامت شما گردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه با او باو  
 من بمقتضا بمقومی مدو راجه لاؤ و اخوانم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صانعان این که کویل  
 سردار بنال سنگه آلوده الهیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود چهارم رسانیدم رنجور سنگه  
 انکار کرده و کویل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیت گفت حاجت  
 بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم هست رنجور سنگه از حضور صاحب رزیت از غم نام  
 شده نزد رانصاحه فته عمن کرد که به سبب فتن من و جنگ صاحب رزیت از من جدا  
 ناخوش است بدون سنی سر کار قصور مرا معاف و جاگیر من بگذشت نخواهند کرد و روزی که  
 کند رنجیت مع میر لارنس رزیت در شهر رفته کلید یک خانه راجه همان سنگه در بر ساقی که در

که در کلبه ای سکبان کشته شده بود طلبیده تمامی سپاه راجه مذکور را بر اجه کلاب سنگه برادر حقیقی  
 مستوفی و اله فرمود بعد راجه اصل سنگه وزیر و دیگر مستدان سرکار لاہور برای عمل کھانیده دادن  
 فوج انگریز را بر اجه ملک قلعہ دو آبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند که نیتا سبایون که از قوم  
 انگریز بود قلعہ کوٹ کا نکر ابو عمل نموده علم بغاوت و ترو برافراشت فوج انگریزی نیز چهار  
 محله نورال محاصره کرده بکلوہهای توپهای کلان کار بر قلعه کیان تنگ کرو و سنگهای کلان  
 قلعہ را پراپانید و تا سه روز تپشباری و کلوله اندازی و قلعہ قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب  
 مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح بناده از قلعہ بدون رفت بعضی کونیدایشان را نیز برای  
 قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دو آبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریز بسبب در نیم مارچ لارڈ  
 لاہور در بارعام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل تجرایی حضور بود و اندر  
 دربار این دربار راجه کلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جوئیاری کرد و افواج انگریزی  
 در یازدهم و دوازدهم شنگ پنجاب کوچ کرده رفت و مہاراجہ دلیپ سنگه برای ملاقات حضرت  
 لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شنگ سلامی و استقبال  
 مساوت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیده راجه لال سنگه سرواڑان بار لاہور را پیش خاتم  
 خاخره از پیشگاه لارڈ صاحب مغز و سرفراز کرد و چند کومیند بوقت رخصت مہاراجہ دلیپ سنگه  
 لارڈ صاحب بنادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمود مذکور سرکاری صاحب جہ از آبا و اجداد  
 برین حسن بیان بود که چون فوج سکبان بدون مرضی اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله  
 کرد و جنگید که آنحضرت برای خود رسیده اکنون رئیس لاہور اباید که از جای آوری امور کیو بموجب  
 و سرنبری ملک و ریاست شان مضرت سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در دو سرکار  
 بر سرشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارڈ صاحب از لاہور رخصت فرموده  
 متوجہ شنگ شود اہلکاران سرکار لاہور از طرف مہاراجہ دلیپ سنگه بواسطہ صاحب زینت  
 آنجا بحضور لارڈ صاحب دای تینانی بعض فوج انگریزی در شہر لاہور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کرد که مهابراج صاحب همه مقامی اهل کاران  
از شروفا و دکنان باعی مطمئن نیستند بل احوال است که بعد کج کرده رفتن کل فوج اگر بیری  
جمعی از آن فتنه پردازان که هنوز از خارج کلی شان از ملک پنجاب سده است و اگر تمام است  
شروفا و بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند و از افسر شدن مثل سابق ضرر ندارد  
و فوج آتینی که در خیانت بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکبان کنند و چون که فوج خالص  
اگر بیری یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و همه شهر لاهور از فوج خالی است لغرض از این  
فوج اگر بیری در حیا آنجاغت با اعیان راجرات بچگونه شروفا و دکن درین بر کار غور شده  
بر کاره جناب لار و صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این در خواست  
هم پذیرا سازند خوب مزید عنایت و لطافت خواهد شد و بعد از آن که مهابراج صاحب بظهور  
سنگ سرکار خود بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج اگر بیری را ازین ملک عطا فرمایند  
سرکار لاهور برخاسته و مانند اگر چه لار و صاحب را بر گزینده منظور نبود که فوج اگر بیری در آنجا ماند  
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهابراج و لیب سکده باشد که بر پاس طر و اصرار ایشان این درخواست  
شروط اشراطی چند که در عهد نامه دومی سنج است قبول منظور ساختند اکنون نقل عهد نامه  
اصل دوم را که در اردو بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی  
ترجمه نموده و درج کردم تا ملاحظه این عهد نامه ها کل حال بند و بست را ببیند و اگر چه در اصل  
فیما بین هر دو سرکار از طرف االیان سرکار اگر بیری اجل آمده است بخوبی معلوم کرد و نقل عهد نامه  
اول که فیما بین سرکار اگر بیری فی سرکار لاهور و تبارج نهم مارچ را رقم شده  
مشتمل بر شانزده دفعه چون سبب عهد نگینی سکبان که با فوج سرکار اگر بیری چون عهد نگینی  
و بدین سرکار بر یک سرکاری نمود و عهد سابق که فیما بین سرکار مهابراج و تبارج سکده و سرکار کسی  
در سال کینزار و شصت و نه عیسوی منعقد شده بود ملغی شد و در اینکول ضرر و رشده که عهد جدید  
در میان هر دو سرکار موصوفین منعقد کرد و تا بعد ازین بنوعی فتنه و خصام نسبت بین عهد نامه در کاره

فصل عهد نامه اول  
معهده پنجاب  
در سال ۱۲۷۰ عیسوی  
۱۴

در سر کار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطه همکاریان معتبر نزد سرکار این عهدنامه برقرار  
 شد از طرف سرکار انگریزی ایف کار می صاحب سکرتر کو رنشت بندوستان و مجر لانس  
 صاحب بخت نواب کور زجران با دره از طرف سرکار لاهور بهانی رام سنگه و سر  
 حیدر علی خان و سردار پنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تاج سنگه و دیوان دینا نات  
 سنگه نورالدین برای انعقاد عهد جدید بنام سرکار تحصیل شروط شازده کانه  
 مندرجه عهدنامه اول شروط اول در میان مہاراجه دیک سنگه رئیس لاہور سرکار  
 انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و کابی جنگ خواهد شد شروط دوم مہاراجه بوصف ملک  
 دو آبه را که در میان تلج و بیاس قسمت سرکار انگریزی دادند آیند کسی از وارثان ایشان  
 در آن دعوی نخواهد کرد شروط سوم تمامی قلعات را که در میان این دو آبه و قهندر کار انگریزی  
 تقویض کنند شروط چهارم آنکه مہاراجه یک نیم کروڑ روپہ بعنوان اخراجات این مہم که نسبت  
 عهد شکنی فوج لاہور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کرد و چنانچه بجاہ لک و پیر نقد  
 سر دست خواهند داد و عوض دیگر و روپہ که بالفعل دادن نمیتواند تمامی ملک کوہستان  
 در میان رودند و بیاس و قهندر مع ملک کشمیر و هزاره برای وام سرکار کسی وادام شروط  
 پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه بجاہ لک روپہ بخله یک نیم کروڑ روپہ مذکور برود  
 نقد خواهند داد شروط ششم آنکه مہاراجه صاحب قرار میکند که تمام فوج سرکش لاہور  
 را بخواہ بر طر فی دادہ یکم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مہاراجه بخت سنگه  
 نخواہ خواهند یافت شروط هفتم سرکار لاہور فقط بیست و پنج پلٹن پیادہ فی پیش  
 باشند و دو آزدہ هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوا می ازین بدو  
 اجازت سرکار انگریزی نگه دارند و اگر عند ضرورت قدری زائد از مقدار مذکور  
 فوجی را با اجازت سرکار بکنند دارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند  
 شروط هشتم سی و شش توپ که در جنگ فتنه بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

در میان

شروط

اول

در میان

تلج و بیاس

قسمت

سرکار

انگریزی

دادند

آیند

کسی

از

وارثان

ایشان

دعوی

نخواهد

کرد



نماده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند شرط آنکه حجم بجات  
 محصول از دریای سیلج به بیاس تا سرحد مهن کوشت و از آنجا تا بلوچستان که قلع بنر کار  
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده بضمیمه نامه سرکار لاہور خواهد فرستاد  
 و برای آمد و رفت تجار و مسافریں مانفت نخواهد شد شرط دوم آنکه اگر کسی که از پیر  
 برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بی بردن خواهد در بار لاہور رسانید  
 سامان رسد کشتیبار بزمه خود خواهد گرفت مگر خرج آن فتنه سرکار انگریزی خواهد افتاد  
 از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس منسوب باشند کان آنجا ملحقا سرکار انگریزی  
 خواهد بود شرط یازدهم در بار لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیره باشند کان  
 ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهند داشت شرط دوازدهم  
 راجه کلاب سنگه را نسبت آن ملک که از وقت به راجه کبرک سنگه نزد است و هم نسبت  
 آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بی عوض خیر خواهی بزد و کاکا  
 و خصوص مصاحبه کنندگان خواهد داد سرکار لاہور حاکم متقل بداند و یک عهدنامه  
 در میان راجه کلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در  
 کدام امر فحش و االی لاہور و راجه کلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع  
 به سرکار انگریزی کنند و آنچه االیان سرکار فضال کنند رئیس لاہور را منظور  
 کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاہور بدون صلاح و اجازت  
 سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی خانی  
 در بار لاہور سرکار انگریزی را دخالت نخواهد بود ولیکن اگر در کدام امر چهارچ  
 صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب کورنر جسنرل پیرا و از راه  
 خیر خواهی و به خواسته شان دست انداز خواهند شد

و بنا بر این نسبت و چهارم بارچ سه حال لازم صاحب را در کتب باید تشریف فرما شده

تشریف فرماید و در بارعام کرده و بعد ملاحظه چنانچه در مقام جالند بر طرف گویند  
 نقل عهدنامه دوم مر قومه سبت و چهارم حاج ستمه السیه  
 فیما بین سرکار انگریزی رئیس لاهور و شهبانیه شت دفعه چون در بار لاهور  
 درخواست داشتند که در شهبانیه برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب  
 حر است امرای دربار و شهبانیه و تیار شدن فوج جدید از نواب کور زخیران بیاورند  
 نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در بناب این عهدنامه شت دفعه  
 و قه خبر برآمد نقل این عهدنامه که در او بود نیز در فارسی ترجمه نموده در بنیشت نمود  
 تفصیل دفعات پیشگانه که در عهدنامه و میند

دفعه اول لار و صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت در بار لاهور مناسب  
 خواهند داشت مانور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۵۹ عیسوی که درین زمان  
 فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد و قسم  
 دوم چون مهاراجه ولیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست نینانی فوج انگریزی  
 در شهبانیه کرده بود لهذا اخراجات چنانچه فوج و تیارهای کانات برای فرار آن  
 و شهبانیه صاحب موصوف خواهد شد و سواهی ازین هر خزینه که از نگهبان شدن فوج  
 مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزادام دادم خواهند داد و دفعه  
 سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود و نوکر دهمه اطلاع آن بویکل انگریزی  
 میکرد و باشد دفعه چهارم در بعد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر  
 و از نوبت دار نوبت که شش میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت  
 و دفعه پنجم حقوق جاگیر واران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهر سنگه و شیر سنگه  
 تعلیق میدارند در سرکار انگریزی لوظ خواهند زد و جاگیرهای کسانیکه در ملک آنها موقوفه  
 خواهد بود تا حدین حیات و معاف خواهد ماند و دفعه ششم سرکار انگریزی تفصیل ازین

در بار لاهور

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

که در ملک موقوفه خواهد نمود باید که کارکراران چهار اجبه صاحب در آن اعیان و مرد  
 کنند و قسقه ششم سرکار لاهور را هر قدر سه باب از قلعات موقوفه اسوامی می باشد  
 پوپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را به پیش از آن سه باب مطلوب  
 خواهد بود که غنیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور را داده فروخت  
 آن باب بجای دیگر هشته باشد بفروشد مالمعت آن خواهد شد ملک سرکار انگریزی  
 درین امر مردشان خواهد نمود و قسقه ششم از جانب برادر سرکار امین و کشته موقوفه  
 کرده شوند تا فریقین حدود ملک موقوفه را معین کرده و دهند نقل عهدنامه فیما بین  
 سرکار انگریزی و راجه کلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه و از آنجا  
 تاریخ ۱۸۶۱ عیسوی بتاریخ دوازدهم ماه سنه مذکور نوآب کور زرخیزان بهادر لاهور  
 بطرف امرت سر شریف فرستادند و در آنجا رسیده کلاب سنگه را خطاب مبارک  
 داده رئیس ملک جو و خیره بالا استقلال ساختند و بهما بجا این عهدنامه متضمن به  
 شرط فیما بین سرکار انگریزی و چهار اجبه کلاب سنگه ترتیب کردیم **شرط اول**  
 سرکار مدوح چهار اجبه کلاب سنگه و اولاد او را که ذکر به شد سلا بعد شش سال  
 ملک کو به ششگاه جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده و قسقه  
 تقویض کرد و این ملک یک حصه است از آن ملک که چهار اجبه دلپ سنگه  
 در سرکار انگریزی تقویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک  
 امین و کشته برای تعیین حدود آن از طرف چهار اجبه کلاب سنگه و  
 سرکار انگریزی معین شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک چهار اجبه  
 کلاب سنگه بیست و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کنند  
 سیمکه آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند شد  
 فقط **شرط چهارم** آنکه حدود ملک چهار اجبه کلاب سنگه بدین اطلاع کار انگریزی بنشیند

وقفه

وقفه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نخواهند شد و شرط پنجم آنکه اگر کدام تراج در میان دربار لا بورجه باز  
 کتابت شده باشد از قیام شود و چهار راجه مذکور آن مقدمه را در سر کار انگریز  
 مرجع نماید و در صورتی که صاحبان آن راجه ها پسند چهار راجه مذکور را قبول  
 ننموده و کردن خواهند شد شرط ششم چهار راجه کلاب سنگه و اولاد او قرار  
 می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقاصد کد ام دشمن در ملک او شده بکدام  
 شرط و در میان مع فوج خود معین و مدد کار فوج مذکور خواهد شد شرط  
 هفتم آنکه چهار راجه کلاب سنگه اقرار میکنند که کد ام انگریز و یا باشنده ملک  
 امریکه و غیره باشند کان فرستادن اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهد  
 شد شرط هشتم آنکه چهار راجه کلاب سنگه اقرار میکنند که شرط نهم و دهم و یازدهم  
 سده راجه عید نامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لا بورجه است  
 منظور و پنجم و شش شرط نهم آنکه هرگاه کد ام دشمن بر ملک چهار راجه صاحب  
 حمله و بورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد و شرط دهم آنکه چهار راجه کلاب  
 برای تقسیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسب و  
 ده از ده میش که از سوی آن شال می باشد و سه زوج دوشاله مذکور سرکار موصوف  
 خواهند کرد فقط و بیست و نهم قیام فوج انگریزی در لاهور شاهی عریض جهت آمد و رفت  
 کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شده و راجه لال سنگه وزیران پیش اطفال و سال  
 چهار راجه لیسنگه کیصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس در جمعه وطن مقام بود و  
 چهار راجه کلاب سنگه است مقرر نمودن احوال شبار و زری آنجا بحضور رانی صاحب نشسته  
 و پناک سنگه پیرای ششخند در ملک دو آب بینه و کالت مقرر گشت و بیست و چهارم پاج  
 ضلع مالیا بخله جاگیر خیر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر گشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید  
 و راجه لال سنگه در هر پیش یک مثنی را بجالا هشته دیگر فشیاراکه در لشکر سیاه بود و مذکور

ساخت و دیوان اجداد بسیار شاد و گوی سپاسی برای بند و بست سرحد آن حضرت  
 و جان لاریس را در میجر لاریس اجنت که در دو آب کشته شده اند چهار برادر را معرفت  
 به بسترش و ملی طلب داشت و در بستر چهارم ماه مذکور لاریس صاحب له بسیار تشریف داد  
 و بارعام نمودن سکهان ذی غرت و بیع را بجای آن لوح را بلامت خود مشرف شدند  
 و به نسبت راجه پیا لاریس شد که االیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری پور سردار حاج  
 شامسیر راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی  
 پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک بهم بجلد وی حسن خدمت  
 راجه مذکور عطا شد و حصار در بار عرض کرد و نه که راجه لا ذوه که با فوج سکهان شریک شد  
 با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بنزای اعمال خود رسید و راجه نایه  
 که در جنگ شریک سکهان بود و در بار آمدن نیافت در میس فرید کورث را بزرگ عسایت  
 خطاب را جلای عسایت شد و همچنین دیگر سرداران و در بیان بجلد وی حسن خدمتیکه از  
 ایشان درین مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود و یافتن خلعت خطاب مغز و مشایرت  
 در بیان رفتن و دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها  
 بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لاریس صاحب  
 بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بجله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج  
 انگریزی از سکهان در جنگ ارتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد و حمل شدن  
 فوج انگریزی در لاهور عند اطلب مهابه راجه دلیپ سنگه دادند باستقامت گفتن کونیرنگال  
 از راه خشکی روانه کلکته شدند در اشای راه بهر شهر شرقی از دلی اگره و آله آباد و کانپور  
 و غیره که میرسیدز آئینه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصفت سه تاده میکردند  
 و برگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضع و شریف برای تماشا می آمدن و  
 میشدند یکی از صاحبان انگریز با و از بلند می گفت که دو صد و بیست ضرب توپ ازین توپها

ازین تهرانی که نگریزی در چهار جنب مقام مدی و غیره پورا احوال و سواروان در  
 مدت شش ماه در آنجا سکونت کرده است و سی و شش ضرب از دربار لاهور بعد از صلح یافته  
 گوئی از دربار لاهور که در آنجا در وقت تابستان میگردند بلکه بخوبی ملاحظه  
 میکنند و اکثر مردم که بر توپ را میخوانند در آنجا میگردند و همین طریق وضع این  
 توپها را بنگارته بودند و از آنجا بار کرده در لندن و آنجا بدو و غرض از نمانش توپها  
 شش ماه در لاهور تا بنگارته ملک نالندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته  
 مردم باز تهرانی و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک چابقی آمدند و از حقیقت حال اینهم  
 آگاه و مطلع بودند غلبه بکمان را بر فوج انگریزی بنان زد کرده بودند مشاچه این توپها  
 و دریافت کردن مضامین کند با که بر هر یک نام چهار وجه رحمت سنگه و کبرک سنگه و سرکار خاصه  
 و غیره و سال نیاری در نظم و ترتیب است دریافت گفتند که بر سر غلبه و نصرت فوج انگریزی و  
 بهریت و مغلوبی بکمان درین کججا شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سران سر فوج  
 بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن با خیال و الوت زکاوان کاری است  
 و خلاصیان و غیره عله و قله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و صاحبان  
 هزار بار و پیه سرکار کمپنی بصرف در آمده کوشید اگر چه در ابتدا از معین شدن فوج انگریز  
 در لاهور بسیار امن و امان ملاحظه و اطراف حاصل شد مگر زبیداران و مالکداران بدین  
 حال صنعت سرکار لاهور در ضلوع و اطراف آن سر بشورن بر داشته بودند باری باطل  
 بحسن تدبیر و فیرتادون افشاران مع فوج انگریزی و اطراف ملک چابقی و رو خدا و ضلوع  
 و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک چهار وجه رحمت سنگه و مبارک سنگه  
 در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آینه ترو و سرکشی خواهد کرد و دوست  
 فوج انگریزی بفرستی اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محمد الدین  
 متوفی عامل سابق مغزول کشمیر نایب چهار وجه کلاب سنگه بعد از صلح و نوشته شدن عبد نامها

بسیار از این لال سنگ وزیر که خطوط محضی با نوشته بود و عمل می نمود با وی چنانچه چنانچه  
بنگاه قتال و جدال با مردم راجه مذکور کردم و هشت و از طرفین صاحب مردم شش و نیمی  
کرد و پند سبیلارنس صاحب اجنت در یافت حال این شر و فساد و کشمیر رفت بعد طفا  
باز به جنگ و خونریزی شیخ امام الدین همراه خود در لاہور آورد و شش مذکور بوقت رو بکار  
ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر در بار لاہور ناچاران معراج کلاب سنگ را عمل می نمود  
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بلاحظه صاحب اجنت در آورد چنانچه بعد اثبات چنانچه  
و فتنه پردازی لال سنگ وزیر که باعث قتل صد بالنفس کشمیر شد از منصب وزارت معزول  
و از شهر لاہور خارج کرد و بدو بافضل او در اگره است کابی در ریاست لاہور دخل نخواهد یافت  
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگ از وزارت این منصب طویل ابرای چهار راجه کلاب سنگ  
تجزیه کرده بود و مکر او که از بس دشمنند و مال اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون  
بر بنایت سرکار انگریزی ملک جو و کاشمیر و غیره ممالک کوستانی حاکم بالاستقلال و نکته مقابل  
لاہور ستم را اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و موس نامرم در آنچه  
ست که در منصب و فرمانرواری رئیس لاہور بوده مورد الزامهای بدو سرکار محسوس و کار  
ریاست لاہور با شتم و چون ایا لیاں سرکار انگریزی سوامی چهار راجه کلاب سنگ در ریاست  
سرداری دیگر که دشمنند و صاحب تدبیر و باوایت باشد و بی نسیانیت و بدون عداوت  
دیگری انجام امور ریاست لاہور را انتظام دهد خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا صغیر  
مالغ است نیافتد جناب لارڈ صاحب و سبیلارنس اجنت لاہور را رسیدن چهار راجه سنگ  
بعد بویغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و امور فرمودند اگر این نامرد قبی است یعنی که انگلیس  
جنج امور ریاست لاہور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و قلب و تصرف و بی انتظامی  
هم در آن سرکار نشود و واحدی از سرداران و فسادان فوج لاہور سر بشورش و فساد  
نخواهند برداشت تفصیل کتب می و هشت ضرب توپ منجمه توپهای سکه

توپ را به پادشاهان که از لاهور بکلیه رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ بود  
 و شش تا از آن شد و بسیار خلعت و درختهای بر یک اقسام کلکاری طلای  
 و رنگ بر یک توپ که کاری عجیب متوجه شد و از آن جمله یک توپ با کل از نقره  
 خالص خاص معارفه بود که بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع  
 شاه نجیب سنگ همه ملک را بر کرده چرخ که کنگر شکر شده عالی مکان که دانای  
 که آن بود ابدان فتح جنگ شد در زمانی تیار که بجهه صد و بود شهادت و چار  
 جعدار این توپ شد رای سنگ که در جانشانیت او بید رنگ موجب صلاح لاله  
 جیسکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستخط گرفتار گیر تاریخ پنجم ماه که سبت ۱۸۸۴  
 و ستوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چار در باج  
 و دل بسی داغ کهن دارم خذر کن ای قیب از س که کشت در دهن دارم قطعه ای را  
 توپ ز توپ نامدار در سستی و پدلی خود گانه اثر در دمی و شیر نژادی جنگ  
 ماری محره دار و صاحب خزانه سرکار توپ محمد خلیف خان بیا در صفه جنگ ششم بحری  
 النبوی شش کو شکن بوزن یکصد و دهن کو که مقدار دهن باروت نصف کوادر  
 کتبه توپ سوم توپ می بان برون بابت شامبولی طول بی و ال للمع دعه  
 ۱۲۰ دی و بعض عبارت اور شاستر بود کتبه توپ چهارم سری کال سهای  
 نظم هست این توپ مصری بی رام با نقش کفنه نسخ و نصرت نام ضرب آتش فشا  
 و برق نزار صبح اعداد و او چون شام سبت کتبه توپ پنجم بفضل اکال  
 سیاهی از حکم پادشاه نجیب سنگ بیا در بلند اقبال توپ جنگ بجلی با تمام جواهر بل کارخانه  
 صوبه سنگ ساخت دار لطنه لا بور سبت درخت سردار سنگ کتبه توپ  
 ششم بفضل سربلی کلل پور که جی از حکم نجیب سنگ پادشاه بیا در بلند اقبال سنگی  
 کارخانه دار لطنه لا بور با تمام جواهر بل سبت عمل پیران سدا سنگ کتبه توپ هفتم

شبه

شبه

شبه

شبه

شبه

شبه

شبه



بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه  
 ادراج هذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۴ سال راجه کبراجیت باهتام  
 صاحب رسطو فطرت فلاطون فطنت موشو ثوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر رنجیت سنگه  
 کتبه توپ ششم برین توپ چیری در شاستری نوشته است کتبه توپ ششم  
 فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتام جوبل  
 کارخانه صوبه سنگه و اساطنته لاہور شش در تحت سردایتج سنگه کتبه توپ ششم  
 فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتام جوبل  
 صوبه سنگه ساخت اساطنته لاہور شش در تحت سردایتج سنگه کتبه توپ ششم  
 بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه  
 هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۴ سال راجه کبراجیت باهتام صاحب  
 رسطو فطرت فلاطون فطنت موشو ثوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر رنجیت سنگه  
 و واز دهم موجب حکم حضور فیض کجور سنگه صاحب مرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جوب  
 دام اقبال باهتام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاہور توپ دیوان لاله سونی رام در دام بایل  
 تیار شد شش اسم توپ پنج جنگ عمل محمدیات کتبه توپ سیر دهم بفضل سری اکال  
 پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب بهادر  
 از راجه سری کبراجیت هذا الضرب موسوم ببلان حسب الامر شش اقدس اعلی حضور انور  
 در ۱۸۹۴ باهتام صاحب رسطو فطرت فلاطون زمان موشو ثوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر  
 در عید کاچین خدمت فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدوح بهادر رنجیت سنگه  
 توپ چهار دهم بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته  
 سری مهاراجه صاحب ادراج در ۱۸۸۴ شش از راجه کبراجیت هذا الضرب موسوم مجنون  
 حسب الامر شش اقدس اعلی حضور انور در ۱۸۹۴ باهتام صاحب رسطو فطرت فلاطون زمان

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

سری

فلما طردوا من شوشو الیه جنرل کورث صاحب بیادر در عید کاه بجز خدمت فضل علی کیدان  
 شاکر و دیگران که در خدمت کتبه توپ یا نزد هم ارب بهای و پست سنگ  
 کتبه توپ سنگ کل ناز شاکر کتبه توپ شازده هم نظم است این توپ اثر دهنی  
 و این از دم خود شراری نشان یک آوا بخود کند کاه کاه بخت دشمن چو دود بخون  
 ساه پی قشع قلعه سخت چونک زمین سبب نام کشت نصرت جنگ در عهد پادشاه نجیب سنگ  
 بیادر در کاه دارجوالا سنگ شانه با تمام مشی و لیا و استیلا علی ای سنگ توپ ساز در سال ۱۸۹۲  
 و بشده در شاد و بهشت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم فضل سری کال پور که بی از هم نجیب سنگ  
 پادشاه بهار بلند اقبال توپ شوکلی کارخانه دار سلطنته لاہور با تمام جابر الی سنگ ۱۸۹۲  
 سد با سنگ کتبه توپ محیب دهم ضرب رام بان فضل سری کال جی عید پادشاه حجاب  
 جدی شتر زمان کرن دوران بهار جاد ابراج رنجیت سنگ بیادر خلد اندک مقرب بار کاه سلطان  
 مصاحب کاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگ در سبب کیزار و شمشیر نو دود و کز چینه  
 مطابق کیزار و دود و پنجاه و چهار جبری با تمام باکی خان توپ نیرتار کنایه کتبه توپ  
 نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم فضل کتبه  
 او لطف کو بند سنگ و ز حکم شازده کور نو بنیال سنگ شد توپ نو تیار ظفر جنگ و سبب  
 منصوب تو بخانه جرنیل تیج سنگ ضرب سورج بکی ساخت لاہور سبب ۱۸۹۴ کتبه  
 توپ میسم فضل کال نظم از فضل کروناک لطف کو بند سنگ و ز حکم پادشاه بیادر  
 رنجیت سنگ شد توپ نو تیار عدد و کوب و دود بان منصوب تو بختانه جرنیل  
 تیج سنگ ساخت دار سلطنته لاہور کارخانه صوبه سنگ سبب ۱۸۹۵ کتبه توپ  
 بمینت و کیم فضل سری کال پور که جی بهار جاد رنجیت سنگ بیادر دام ملک و سلطنته سر  
 بهار جاد ابراج پد ضرب بولوم اندر بان حسب الامر شاد و سبب ۱۸۹۲ از راجه بکر حیات  
 با تمام صاحب اسطو فطرت فلاطون طنت مو شو شو الیه جنرل کورث صاحب بیادر رنجیت شد

کتابه توپ بست و دوم برین توپ که از آئین است اندک عبارت بنویشته است  
کتابه توپ بست و سوم برین توپ آئینی چیزی از حروف انگریزی نوشته است  
کتابه توپ بست و چهارم کتب ۱۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ را در  
یشال برق رعدنای آئین الملک ام الدین بهادری خطاب شد شاهی ستمگری  
کتابه توپ بست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری  
سهای سکر راجه سوچیت سنگه کتب ۱۸۸۸ کتبه توپ بست و ششم فضل اکال  
پادشاه محبت که بهادر اقبال توپ راه بان با بهنام جابر مل کارخانه صوبه  
لامبور بنت ۱۸۸۴ کتبه توپ بست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بنیت ۱۸۴۴ کتبه توپ  
بست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبه توپ  
بست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان بنبر کنده است  
کتبه توپ سی ام فضل سکر اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر اقبال  
توپ جوالا کبی کارخانه دار السلطنه لامبور با بهنام جابر مل بنت ۱۸۹۴ عمل سپران سد سنگه  
کتبه توپ سی و یکم فضل سری اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر اقبال  
توپ خالصه پند کارخانه دار السلطنه لامبور با بهنام جابر مل بنت ۱۸۹۴ عمل سپران سد سنگه  
کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر اقبال توپ بنو  
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لامبور بنت ۱۸۸۸ درخت چ سنگه کتبه توپ سی و سوم  
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر اقبال توپ شورش بان کارخانه دار السلطنه لامبور با بهنام  
جابر مل بنت ۱۸۸۴ عمل سپران سد سنگه درخت چ سنگه کتبه توپ سی و پنجم  
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبه توپ سی و ششم

۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰

از ملک و لطف گویند سکه از حکم پادشاه بهادر شیت سکه شد توپ توتار  
 بعد و خیرت بان منسوب و بخانه سره ارج سکه شیت ۱۸۹۰ کشته توپ سی  
 به قتل سرجی کال پور که جی ضرب رام بان به پادشاه جمجبه جدیدتر زمان کران  
 دوران چهار جبهه او بهراج بحیت سکه بهادر دام اقباله حساب بکم مقرب بارگاه سلطان حصار  
 درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سکه در سنت کبزار و شصت و نود و پنج کراچینی  
 کراچی و دو صد و پنجاه و چهار عجمیه با تمام با کتی خان توپ ریز تیار کنند کشته توپ  
 سنی و ششم برین توپ چیزی بخت بندی کنند بود که چندان شکوک بود که خواندند  
 بهند سال در اگر زری این بود ۱۴۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در اگر زری بسیار  
 کیده بود درین عبارت نام پادشاه بحیت سکه و سه اگر زری ۳۳۳۳۳۳۳۳ و در  
 باقی احوال یاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سید  
 گویند راجه سویت سکه وقت فضا کردن زر صده بطریق امانت در سرکار اگر زری  
 به افضل محاراجه کلاب سکه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن ذکر کرده چنانچه دعوی و حقیقت  
 آن نیز باین ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در حقا و پنج لک و پیکه که بهر  
 کوستانی از چهار جبهه مذکور طلب میباشند حرا کرده گرفته و مشهورست که هرگاه چهار جبهه  
 فی سکه در ملوای سکبان کشته شد چهار جبهه دلیپ سکه را بر سندر یاست لاهور نشانید  
 والده صاحبه او شان را حاضر کردند زیرا که چهار جبهه مذکور صغیر حسن است و در خیابان  
 لال سکه برادر حقیقی خود را نائب و وزیر چهار جبهه دلیپ سکه ساخت راجه لال سکه را که این  
 خاطر بود در پی دفع بیانی لال سکه کشته آخو او را از خدر و فریب قل کشاند و بجای او خود  
 کرد و چنانچه در وقت جنگ سکبان با فوج خلکشی بین لال سکه برضبت زارت لاهور منسوب بود  
 و مدد مانیکه در کپ له بیان و غیره پور موجود بودند جنگ بین سکبان با سرکار اگر زری  
 بیان میکنند که سبب عبور کردن کجبان از شهر لاهور این طرف تلج در بعضی اضلاع و علفات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدیهیانه و فیروز پور واقع محل علاقه میرزا درم کوٹ  
 و کوٹ عیسی خان و قلعه کبکو که در سری پشن است فیما بین سکنان مردم سپاه بر و کلا چاونی  
 همنوع فساد و جنگا جبار پاکشته نوبت کشت خون بر سر سید بنابران ستر بران کشت  
 که حاکم کل علاقه لدیهیانه و حیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب کورنر جنرل جبار در کوٹ  
 رپورت نمود و رامی خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدیهیانه  
 طرف تلج واقع و جمع آنها را از این پنج ملک و پیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر  
 بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل کار  
 بیاید تا آمد و رفت سکنان علاقه لاهور در عمل سرکاری الملک موقوفه سد و کرد و باز بهیچگونه  
 قضیه و فساد نشود گویند جناب لارڈ صاحب اسحقان ای کشن مذکور نموده بر بار لاهورین  
 حال را نوشته است نزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بطریق  
 علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بکیرد و باز خروج آن سال سال از سرکار مذکور کرد و باز  
 را انصاحبه والدہ رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که نظر بکلیه متاع  
 قدیمه که فیما بین بر و سرکار از عهد مہاراجہ تخت سنگه بکشته باشتی ثابت محقق است بدون  
 بنابر مصلحتی که بدان ایبارفته است بجان دل امنی اجم بر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشند  
 و در عمل خود دارد بشتر ملکیه فوج خالصه هم درین امر راضی کرد و زیرا که من بالفضل  
 و انضای فوج مذکور شتیار و زامور ملی ندارم حال غلبه و خود سری آن بران صاحب  
 ظاہرست و در همان ایام فوج خالصه بد ریافت این حال که را انصاحبه ابدن آن علاقجات  
 در سرکار انگریزی نیست و کمال غیظ و غضب و حسب اتفاق در میان قریب و بار مذکور  
 و مکنه تخفیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کتب لدیهیانه و فیروز پور و ستر بهت انتظام  
 در برای ستیج تمسکینا بین مردم کشت جریده تشریفه و نزد سکنان ایقین اثن شد که در  
 حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بحسب اجازت و بترضای انصاحبه ای عمل و عمل کرد

در این املای مذکور که اندر راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال را در میان  
 یکبارگی زیاده است هزار سوار پیدا و مع تو بخانه سلیمان و دیگر آلات حرب و عمل و کار اگر یاری  
 آمد جنگ کردن شروع نمودند و بیشتر فاسد شاست عهد شکنی با وجود شکنی و لیرانه و حرات  
 در جنگ نبرد یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلیشی در لاهور رفته  
 و با آنکه با آنگریزان ساز و دار و قتل کنند و سپهرش را بر داشته و دیگر را بر ریاست لاهور نشانند  
 مگر بجزیرا که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب خاطر گردیدند و نیزه کردند  
 سبکبان از فوج خالصه بعد جنگ هم با سوم که مغلوب منبزم شده بودند خیال کردند که سبب جنگ  
 و تباهی ما مردم در واقع ستر بر اثر فتنه کثرتست بهر صورت که ممکن باشد رفته بقضای  
 بایگشت پس پنج سوار سبکبان برین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشتی در میان  
 بسیار صاحبان انگریز بود اول با و باز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کار می داریم  
 و آخر آن صاحب را شناخته و سوار برق و ابر روی پوشش کرده بصر بهای شمشیر صاحب  
 کشتی را کشند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر ایحال و اقصیت از جهات  
 کینه کشی این فرقه بعد نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سرکه جای تیره و  
 و شنگاه سبکبان است سکونت میدهند و لاهور مقام فرودگاه لشکر خرب سکه بود آخر رفته رفته  
 رئیس مذکور از دارالریاسته خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تمبور بیکونت  
 میکرد و در میان امرت سر و لاهور فاصله سیست و پنج گز و ده است مردم شب نمده از امرت سر لاهور  
 میروند و چادونی لدر هیانه و غیره و ز پور بهر دو بر کناره شرقی سلج و قهند و دریای مذکور سر حد  
 سر کار انگریزی سبکبان است و فاصله در میان لدر هیانه و غیره و ز پور چهل و پنج گز و ده است که در میان  
 در میان پنج دریا و اقصیت است اندک آنرا پنجاب گویند و دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب است  
 سلج است و دوم دریای میانکی و سوم دریای چهارم پنجاب و چهارم پنجم و در میان این پنج دریا  
 چهار و آنکه اندر میان و در این پنج دریا که در میان سلج و میان و فست چادونی جالندهر

قرار یافته و زود آب و دو نیمه در میان درباری بیایس راوی است شهر لا مود و طایفه ای از کزایی  
 واقع و از آن پانزده نفری که فرج با کزایی در ملک رفته است مردم آنجا از اهل بیوت و دو نفر از کزایی  
 بودند که تکیه بسیار در میان و کیم باج ششصد عیسوی پیرهای کوره و لایحی که در وانیهای  
 قلعه لا مود برای حفاظت شهر ستاده پیر می دانند که در آخر روز گاو و از چراگاه برگشته و  
 قصد رفتن در شهر کردند یک کس کوره که بر پیره خوش پنهان بود گاو و از رفتن در شهر  
 اجتماعی مانع شده تا مردم آیند و روز در میان در وانه در آن جانوران ضرر رسد چنانچه یک گاو  
 ملا قصد و اراده از دست او گشته شد مردم شهر که همه بنود بودند و گاو را بند کرده آمد و ملا  
 شد و بجز لایس اجنت و دوسه صاحبان دیگر پیاوه با قصد رفتن در مقام بنوا نمودند تا مردم  
 بازاری را از شر و فساد باز دارند آن اهلان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ و از چنانچه صاحب  
 اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان رنجی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر یکا بنهای خود  
 و پس آمدند و فرار اجنت سواران انگریزی برای سزاوی و گرفتار کردن بنوا بنیان در رسید  
 صاحب اجنت بمقتضای انشعاری تحمل فرمود برای کار فرموده سواران انگشته فرستاد که با لاریان  
 دورتر مانده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زود و فرار و شان ننمایند زیرا که سزاوی ایستادن  
 موقوف بر توجیه راجع لعل سنگ و زیرت روز و کار انکاران در بار لا مود کسانی را که سبب بنوا  
 شده بودند بعضی و شکان و هم بنود و اخذ جبهه قرار و اقمی تنبیه و گوشال ساختند و  
 بنوا ای دوم این شد که بعضی پاسبانان کپ جانند بر برای مقرر کردن یکد و دکان  
 بقرنصاب و فروخته شدن گوشت گاو و در بازار چپا و فی آنجا از صاحب کشته را جازت خوانند  
 صاحب موصوف اجازت آن داد سکبان باشند و جالند بر این امر بسیار ناراض شدند و  
 از ایشان ترم و صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقرنصاب از آنجا در خواست نمودند  
 صاحب فرمود این درخواست شما بجا است زیرا که در بازار لا مود انگریزی شمار چه مرد و کاسب  
 و بودن چنین و دکان در فرج انگریزی برای کوران و نظایر آن ضرر و دست کسان که سبب

در میان کزایی

در میان کزایی

چنانچه در شهرهای و حاکمیت افروخته و حشمت شده و سبک زدنی بر مردم  
 حتی که بکتابان اگر نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقامشان فرا رسید  
 بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سبک و چوبانها مخرج کشند سواران سبک  
 سیده بموجب ایامی صاحب کشتراجا رسید و و صد کس را گرفتار کرده قلع کردند  
 و ایامی که کرخیه رفته بودند بدست بنامند و اکنون چند و کان بقصر عباس  
 هر مقرر شدند و گوشت کاوی تحف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند برگاه  
 لار صاحب بهادر امرت سر شریف بر دکلاب سبک بشا دره گوشت کاو در میان  
 بازار حشمت سواران کوره و ولایتی هم کاب لار صاحب مدح بموجب نصب شریف  
 بسیار خجیده و ملول خاطر گردید و از فرط بیخ و ملال بهانه بیماری سوار شد و به خصوص لار  
 حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذبح ماسکمان کاو کشتی بسیار  
 ممنوع است مقتدایان ما در میاب نوشته اند که هر سکه کاو را کشته و یا گوشت آنرا به دنیا  
 و چنانچه که بشرط آشتن قدرت کشنده کاو را مثل کاو فرج کند و یا خود را بکشد و امرت بر  
 قدیم پس شگاه سکا است ما مردم این مقام بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امر را که خلاف  
 مذبح ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لار صاحب فرمود آنچه شما عقیده است و ما را حفظ  
 درین خصوصاً پاسداری مذبح وین بر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ میباشد که این امر که  
 شایستگی آن گردید و اینجا بجوری عمل آید زیرا که غذای مردم و استراحت است و از سرکاری  
 بسیار و ولایتی بر روز داده میشود کلاس سکه را از سر کرد اگر بجای کشت کاو گوشت بز و میش نه کار  
 بفرج ولایتی غایت شود قبله حتم ندارد و ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و جهیم که با هم می  
 و علاوه و چند سده صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و سرور مذکور عرض کرد که سبک  
 قیمت ارزان فرستاده هر قدر که در فرج ولایت مقینه امرت سر میش صرف خواهد  
 مردمان بنده بر روز خوابانید لار صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه باس خاطر



راجه کلاب سنگه بچم لار و صاحب منادی و باب افتخار کاوشی در شهرت سرنگه بنده بر  
 یاد و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری سلمان گاو در مکان خودی که چون اینجور ملاقات  
 شد حکم بنزد و شهرت کشمیری شد و چون او بعد منادی حضور تکرار این امر شده خلاف حکم  
 حضور نمود و بی سپارش بعضی از تاجران عمده کشمیر قصه شمعان حکم گرفتند و جریا بن  
 از آن کس صادر شد چنانچه کشمیریان ای حفظ آبروی بمقوم خود در جریانه را داخل کار  
 ساخته از آن روز راجه کلاب سنگه کله بز و میش را بعد حاجت و در حینت سواران پیش  
 ولایتی میرسانید و دست آن از سر کار انگریزی میافتد در بیان کشت سپاه  
 از سنگی فوج لاہور در عهد مہاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاہور  
 زبانی محاسبانیکه سابق سال در لاہور بودند شنید شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار پیاده و  
 توپخانه را از رودی و سلاح و غیره آلات حرب ساز و سامان چنان آرسنه کرده بود که  
 قواعد کردن پیش نامی پیاده و رنجیت سواران او در میدان بسبب افتادن شجاع افتاد  
 سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشاگران خیرگی میکرد و گویند هرگاه کنانش صاحب لاد  
 نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل قدمار متوجه فغانستان شد و اشنای که گذر  
 ایشان مع افواج انگریزی توپخانه در لاہور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بکار  
 دوستی و اتحادیکه با سر کار انگریزی می داشت کنانش صاحب اسماعیلی فوج بمبارتی نامی و در  
 لاہور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان افسران فوج حبس جبهه رنجیت  
 و بهم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده لی نمود و درین وقت یکروز ملاحظه سپاه انگریزی تماشا  
 قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رنجیت سواران پیش نامی پیاده و توپخانه  
 صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میبختند که در رقابتی فوجی سپاه پیاده  
 صفائی و صفائی ساز و سواران چالاک می نمود توپخانه لاہور وقت شکست و نشان بخت  
 و در دیگر طرف قواعد ابر فوج انگریزی بود بلکه در بعضی امور پیش و پیشی بر فوج انگریزی بود

افسران افواج اگر نیمی تعریف آرستی فوج کلبان نمودند و رئیس گوید  
 از بس آشنند و مال اندیش بود با عتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله بکار اگر نیز  
 بکرده زیر که او خوب میدانت که در اصل و نقل سایه فرق است درین مانند تیر جنگ پادری  
 نگاه بر اهل دلایت ختم است که بظاہر کسی از اهل بند تقلید مژم لایت فوج خود را از پوشانیدن  
 و ردی آموختن قواعد و لشکر فی تیار کنند و لیکن بوقت جنگ بر کار پادری مثل فوج  
 اگر نیمی بخوابد کرد زیر که افسران اگر نیز بوقت جنگ حسب سوره بعضی سپ سوار بعض  
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ستاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند سپاه  
 با تیر جنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ در رعیت  
 افسران خود میباشد و وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان میناید و بشا هره حال افسران  
 فوج خویش از جزلان و کر نلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف  
 می آیند شجاعت و دلیری در مردم سپاه تیر با ضرور پیدا میشود و سبب پادری و حرأت  
 صاحبان اگر نیز جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما با آن ملک غیر هستیم که بخانه کجا  
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم بموجب ادای حقوق سرکار که برگردن است  
 خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما تصور بلند آگشته شدن خود در زمر بزر مرتبه  
 قرار میگیرد و تیر هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار دانستندست بقین میدانند که در جنگ بی حال  
 نیست اگر نده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک دولت و تصرف بشده حکمرانی خواهیم  
 کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و بچشم خود  
 از بیجا تا بولایت ندهت و شتر ساری خواهیم برداشت و مغرول شده در مواخذ سرکاری  
 افتاد و خلاف سپاه کشند و فی این آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور کشته شدن  
 و جوهرش گم دیده و سرشته بدیر و جنگانیدن سپاه را از دست و بند در اندک  
 حمله و غلبه حریف موت خود را پیشتر از سپاه فرار بر قرار اختیار میکنند فوج بهم

به نسبت افسران خود را نگه میدارند اگر ریزی نمایند در مقام از حال آر میکی فوج نواب قاسم خان  
 به نسبت مقام مرقوم میگردد و معنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان نادر خود  
 بجای خود و بهار شد بود و با این خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام موکیر مقامت و رزم  
 و در آنجا که کتیس خان نامی رومی را جنرال فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آن  
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و فننگ رزمی و توپ اندازی و هم در  
 ساز ویران خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور با عوامی که کتیس خان مذکور چنان  
 تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاندرین زمین غور  
 و پندار با اهلایان سرکار انگریزی در امر بهل نزاع و پرخاش کرد و حال آنکه سرکار موصوف حسن  
 بود و رعایت اهلایان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود با جلی چون مقدمه طول کشید  
 و از او جنگ صمیم نمودن شد و در لار و دشت کور و جنرال آن زمان که دوست قاسم علی خان بود  
 بحسب اتفاق از گلخانه برای ملاحظه کوئی تجارت کشی در شهر مینه زفته و بعد حوادث از آنجا  
 در موکیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد و خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذشت  
 مخالفت قواعد فوج خود را مقرر موصوف نمود و کور و بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و  
 مشاهده قواعد و جا بگذاستی مردم توپخانه در شک رزمی و هدف افکنی بسیار تعریف کرد و  
 مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه  
 مذکور نصیحت کرد و گفت لواء صاحب فوج شما همه وجوه خوب آرسنه و تیار است این  
 سپاه بر دیگر ریسان مهندستان که با فضل مستند غالب میتوان شد که با اعتماد این فوج زنها  
 مغایره با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن جنده بر آخواهید شد و اکنون شوکت اعتبار  
 ریاست شما نسبت دیگر سرداران مهندستان اندکست و باید که از جنگ کردن با انگریزان  
 آزار ببوسید با مردم هر قدر که خوبستند باشید در سبانه و جفت بچیکید نه با فوج مغایره نایب  
 قاسم علی خان که در آنجا غور و پندار با عوامی ریزی مذکور میشود و بیخوش و بیصحت کور را

صلح  
 ریان  
 فوج  
 بجای  
 فوج  
 بجای  
 فوج  
 بجای  
 فوج  
 بجای

در حین راه دو سوار که در راه بودند و یکی از آنها را فرج انگری  
 در حین راه با شمشیر خود در کمر بران در صوبه و در وقت بازگشت به شجاع الدین  
 نمود و در آنجا بهم پناه نیافته و بدو عای خود رسید و در حالت اضطراب و محنت  
 کرده رفت و به حاجی نام و نشان مرو و کرکین خان پیدالار فرج داد و در عین جنگ از دست  
 سپاه خود در راج محل مقتول گردید و باز جمال ملک پنجاب رجوع نموده میشود و بانی اکثر  
 دریافت شد که کل فرج مهاراجه بخت سکه سوای افواجی که در لمان و پشاور و کاشمیر و غیره  
 متعین بود و قریب به شصت و پنج هزار سوار و پیاده چهار در لاور موجود میماند و آمدن ملک و  
 قریب به نیم کرد و در روبرو بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس از آمدن  
 به خل خزان میساخت و درین جنگها که سکمان با فرج انگری نموده بودند فقط پادشاهی فرج  
 خالصه بودند و سواران آنها و جنگ جنگ مقابل نگرفتند و مردم تا شامین که بعد از جنگ  
 اول با دوم برای ویدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه  
 انگری برادر مغاکها دفن کرده بودند لاشها سکمان را در یک جا قریب شصت کس را شکار کرده  
 بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردند و نماندند و همچنین در جنگ  
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد و در بیان شرح راجه بخت سکه و بزرگوار  
 ارتقاات سکه دلی شهنده شد که در عهد میرمنو که از طرف محمد شاه پادشاه دلی به دلی  
 مامور بودند برادر حقیقی از سکمان بودند یکی چرسا سکه و دیگری ابنا سکه و سوای  
 بر سه پادشاه رسیدار آن خود سینی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک  
 بوده و اکثراری آن بشمول یک بر شکار در سرکار صوبه لاهور و یک در چرسا سکه که پادشاهان  
 بر سه برادر و مرد و لاک و مویشا بود و جزات کرده از سرکار بخت آن موضع شکر را با تمام  
 خراج آنرا و خل سکه را می ساخت و نامت سه چار سال سبب شد و درین زمان  
 این فخری متعین شد و در جنگ تارخی و راه و رسم با متصدیان و فخری بهر سانسید و از راه

و سوره دیگر کجایشی را اجبار گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فایده مستند  
 و بعد از آن تسلیم قبولیت یک علقه را که جمعیت یک لک و پیه بود نوشت و زود کیفیت  
 و که متعلقه داری تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار  
 بقدر پنج شش لک و پیه را مالکزار سرکار شده پرویزه خود را درست کرده و صد و صد پاد  
 و چهل تاجه سوار را نوکر خود داشته مثل نمیداران کلان بسیر میکرد تا اینکه میر منصوبه دار  
 لاہور قضا کرد و چند می زوجه بیوه او انتظام صوبه لاہور کرد آمدنی ملک اشل شو خود  
 به سال در سرکار پادشاهی ارسال می ساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باجده شاه  
 و سلطنت دہلی سبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابرو ضعیف ترکشت و علی کوبر  
 پسر پادشاه از پیر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیہ مطرب بہار رفت در اینجا چند  
 در جنگ بیرن پیر جعفر علی خان صوبه دار بنگالہ و بہار مشغول ماند لغرض سبب فتور بی انتظام  
 سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک در سرکار پادشاهی نفر شده بلا خوف و خطر  
 بتصرف خود می در آور و ند چنانچه چرسا سنگہ و ہر دو برادرش کہ با خود متفق شرکیک  
 در تعلقه داری بودند تا چند سال بغاوت و رزیدہ یک جبہ بن بزجہ میر منو کہ بنام صوبہ دار  
 لاہور بود دادند و نہ در سرکار پادشاهی فرستادند برین سبب صاحب زر و فوج گردیدند  
 و ہر گاہ وزیر مذکور بقدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنند و علی کوبر پسر پادشاه  
 شدہ در دہلی آمد و سرداران مغلیہ در اہلبام سلطنت اوستند مزاج خف خان کہ بخشی  
 و مدار اہلبام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن  
 خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی استغنیہ و استیصال کرد و برخی را در سلطنت دہلی  
 طلب نمود چنانچه در ہمان ایام چرسا سنگہ و ہر دو برادر استیصال و کچیر زمینداران مالکزاران  
 لاہور در دہلی حاضر شدند مزاج خف خان بزرگتر از آمدنی ملک کہ در تصرف ایشان بود  
 بابت زمین مغلیہ از ایشان طلب ساخت با وجود دخل و خرج بسیار در سرکار پادشاه

از آنجا که از محاسبه نجات نشد این بر سره برادر از خدمت سپاست مغلیه باریست  
 نرسان برزانی میماند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران توراتی و دوست  
 بخشی المملک مرزا نجف خان بود لغاری پیدا نمود و چند ماه در خدمت خود در مکرور  
 آبرو رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود  
 بر حال تباه این بر سره برادر که غریب الوطن با انواع صعوبت مبتلا بود و در محرم نموده در  
 خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله  
 بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد پس خاطر نشان از محاسبه این بر سره برادر  
 در گذشت بلکه خلعت بجالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعث حیرت  
 رخصت با همور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علم و تجارت  
 خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردید و بساعت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک  
 چنان تملک بهم رسانید که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردید و تاحیات مرزا نجف خان  
 با رسال خراج و دیگر سبب شکیش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه  
 بعد فوت مرزا نجف خان که مرده اشمنده صاحب تدبیر و شجاع بود و قوت عظیم در دلی و دوا  
 و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال جدال از دست  
 یقه گیر گشته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیست شان مجال قهر و کسری  
 نداشت میدان خالی شد و لولو الغرمی و صاحب شوکتی در سر کار پادشاهی ماند  
 غلام قادر خان سپه ضابطه خان خلعت نجیب خان افغان که از مدت در کین شسته جو یا  
 قابو و وقت بود در چنین چنین بکت قرین کمر بنکرامی بسته ناگاه از کین گاه بجهت  
 قهر و روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر قلعه بند و بست خود کرد و قلعه اباجارو  
 گرفت و با پادشاه و شهرزادگان کستانخی و بی ادبی آچنان کرد که رعب سلطنت  
 از او بهر بخاری و دیگر چهره افغانه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیا که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی آنکه از سعی و کوشش مرزا محبت خان لیاورد و دیگر سرداران و  
 او آغاز شده بود باز در نیمه ویرم کشت کسی را توجه و لطافت بحال غلامان و رسیدن از آن و در  
 نامه لیاذ که از آن سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تخت دور بود و باز ناچار در غایت  
 و بر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و در میان ایام چرباسکند و در  
 خود را خطاب را یکی مشهور گردانیده سپاه را پیش از پیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سککن  
 لا بهر صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرباسکند و لیا اسکند که لا اول بود در ریاست  
 کل مهاباسکند برادر سومی رسید و مهاباسکند سه پسر داشت یکی رحمت اسکند و دو دیگر و چون رحمت  
 اگر اول و مهاباسکند و صاحب قبال بود و بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و برادر و عموئی خود  
 چرباسکند و لیا اسکند رقیس بالا استقلال شد و چون نیز اقبال طالع او در ترقی و اوج بود از  
 ریاست نور و فی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتد به اسوار و پیاده  
 سککنان بهقوم خود ملازم داشت و بدو و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان فتنه زده  
 نامی ملک پنجاب و ملائع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و در آن  
 نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جزا و استسکی توپخانه و شمار طاق و زور ملک گیری  
 بهم میساخت و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان ببرد  
 شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از هر یکی بهیار یکی شمشیر گردید و یکدیگر را  
 می گویند و در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا  
 که شمه چون ذکر این سردار باوقار بالا گذر شده بود ذکر بعض از حال ایشان در مقام سناست  
 بآید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان باجم موقوف است و مشروط خاص بخوار و فیکه علی کبر  
 در عهد شهادتی و وایعبدی از احمد شاه پادشاه پدر عالمگیر و از خواستش شده لطیف با  
 شرفیه توجه نمود و بقصد تخریب به بهار و شهر مشرقی کوشش نمود و درین هنگام او را  
 حاکم پور نیواسه عیادت جنگ بهم با فوج خود برای آمدن به ملک شهر داده و معترف بود و

که در آن وقت که پسران علی خان عرف میرن میر میر جعفر علی خان که از آن سواران فوج انگریزی در  
 مقابل لشکر شهباده با سیاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده و خواست که شهباده را از لشکر صدویه بیا  
 که در محل بود بجایست فوج انگریزی خود باز دارد و در آن جنگ هم میایست که از آن فوج کرد و تا آن  
 غالب از غلبه نیز نمیشد در میان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
 بمقام خود بمقدور غایت شهباده از راه دور آمده و در آن جنگ شهباده رسید و در آن وقت که  
 شهباده در آن وقت که مقابل فوج حریف افتاده بود و کوندا احمد شاه پادشاه دلی به لارده کلید  
 کور کلانته نوشته بود که شهباده علی کوهر فرزند ابد که ناخوش شده در آن طرف رفته است بطریق  
 متصور باشد و از این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهباده بود قاتل فوج انگریز  
 محضین قاتل طراطم نکالا همراه میرن مذکور بود و خواست که شهباده را خواسته باشی خواه جنگ  
 بی آنکه او را صدقه و آسبی برسد و قاتل او در ده سج و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان  
 بحضور پادشاه محمود و نایب نوزاین به از قوه بغل نیامده بود که فلک شهباده باز از می گیر  
 بروی کار آورد که شرح حقیر می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد  
 که فردا بلازست شهباده فائز گردد و در خواست همگانی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت شب  
 با همریان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهباده باید که زنند و سپین فکرت  
 بود که زبانی باشند که آنجا شنید که آنجا وضع کار مخالف صلح بخش کرده است رسیده غایب  
 جانوران لشکر میرن سیده است مردم تپاری رسیده در آنجا منزل کرده صبح روانه لشکر  
 خود خواهند شد مرزا قاسم جان مجروح و شهیدان آنجا دو صد سوار همراه عالم جان برادر خود  
 خود کرده برای انترالع کرده آوردن رسد فرستاد سواران نورانی برق واریده و بر مردم  
 معز که غافل در خواب بود و شب بخون ده نامی اسباب رسد رابع و در آن فوج همگانی  
 پس از کلاوان و چهار فوج همراه مقتولان مخالف رسیده و لشکر خود آورد  
 صبح قاسم جان بلازست شهباده رسیده اقبال غیره بهاب رسد حریف رابع سر



بنده رکند ز پند شهزاده الین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار شده باشد  
 بسیار خوش کردید مخصوصاً از یافتن شتران بار برداری غیره زیرا که سبب پیوندی بار بردار  
 نیمه خاص انصوری بر جاموشان و بزگاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بیکدیگر می نشست  
 نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از  
 قصه و قدر در شب دوم با سوز و دراز و دراز کرد و در دوی شهزاده در عین ترشح برقی  
 جانستان بر میرن افتاد و گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت برینک دراز  
 شده بر حسب معمول فسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم بای و رامیا لیدند که یکگاه  
 آتش برق در غریبستی او افتاده را بی ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فسانه  
 بعیت آقای خود نیز راه فم پیوند و دراز بریزان حال کسی را از خدمت و چشم او طالع نشد و معمول  
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در حیمه و رفتند آقا  
 خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعه شورو او ایلا و وحشت  
 بروشته افسران لشکر را خبر کردند و هر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن اغرضی داشتند  
 و علی الصباح لاش بجان او را لباس معمولی پوشانیده و برهوج فیل نشانیده را با جابطن  
 راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر را برسان نشود و با وجود  
 این همه تکلف که کردند بهما ساعت در لشکر و این خبر شائع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید  
 علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از نیکه شهزاده از این خبر آگاه  
 کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است عرض کرد  
 بر میرن شمع جوتو برق افتاد و او تصدق هر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف روانه  
 راج محل ساخته اند گویند بعد سنج این اقامه افسران فوج انگلیزی پیغام صلح و آتش بخت  
 شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تراضع نسبت شهزاده بعمل آوردند و چون  
 را موقوف نمودند و از آنوقت پاسداری شهزاده یک و شصت و پنج نفر را از شترانی لار و گاو

از نزد خود و بحضور شاهزاده فرستاد و عرض از اینجه مرا عاقلید که گویید که نسبت بشهرزاده در وقت  
 کسری خراسان دور از پدر خان مان خود بود که دخی بود که عقیق بر سر نهاده باز در فصل  
 این احوال طولانی است که خلاصه آن نیست که متعارن اخیال خیر شد که احمد شاه پادشاه از  
 مکر و فریبکاری لدیخان فریز گشته شد و صاحبان انگریز حبس شده عامی شهرزاده در میان  
 در موضع کشتولی جانب ایشان از تحت سلطنت هندوستان نشانیده و فرما که از اینده کلاکت  
 پیکش و دوزار عالیجاه میر قاسم علی خان که او را بعد مغول ساختن میر جعفر علی خان ناظم  
 بنگاله و غیره ساخته بودند و مانیدند و نیز شاهزاده لکت و پیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار  
 پادشاه جدید مقرر نمود و علی کوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نصبت  
 فرموده در آله آباد رونق افزودند و قریب دو سال در اینجا اقامت فرمود و بنگام قیام دشا  
 در آله آباد دکلوز کلکته آمده نقد و هدایای قیمی ولایت از طرف کمپنی انگریز به پادشاه  
 که زانید و درخواست دیوانی بر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوڑیسه نمود پادشاه بموجب عهد  
 که سابق بوقت تشریف و هشتن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند <sup>دیوانه</sup> بود  
 صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد و گویند اگر شاه عالم در آله باد تشریف میشت بعد  
 غلام قادر خان و سبیله مبتلانی شد مگر پادشاه بموجب تحسین ارکان دولت بمقتضای  
 وطن بنجاب همان آباد که پای تخت سلاطین تموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف و در آن  
 ایام تمامی علاقجات اطراف دلی ملک در خاص شهر بم سوامی قلعه مبارک و تصرف عمل جانبان  
 بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حسین بلارست بمکاب پادشاه بوده بگرز نمی شد  
 مامور میشد بجای آورد و عمل جانشان و حکومت این قوم ناکوار طبع اقدس پادشاه بود و بری دفعه از  
 شان شرف الدوله را فرمود و چنانچه برادر مذکور مع سواران بهرامی خود که اکثر از برادران و اقربا  
 عزیزان او بودند و بنحسبکده عالمان جاوید را از اکثر علاقجات اطراف دلی که زیانده اخراج کرد و  
 راجه بهرامی پور بر یافت این حال در ختم شده بقصد بتفصیل تورانیان با پنجاه هزار سوار جاوید

سوار شد و این نایب درین مهم قلم خورده بود که التورانیان را استیصال کنیم و نیزت نزد علم  
 خورون برین حرام است و سواران شرف الدوله ازین فوج جانان بهم که فوج خورون را  
 بمقتضای کرمین و قلیکه حکایت غنای گشتن غالب آمده جانان را شکست  
 دادند و کونینا ب راجه زکوره که مرد جوی و جسم و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشتر  
 را و اندید و خطاب بشکر تورانیان کرده و خبر و خبر و گفت بر کسی که از شماست و را باشد بمقابل  
 من بیامیز تا قوت و زور را و بر اینا می شرف الدوله بجز و شریف این کلام اسپ را مانند  
 برت در صاف جولان داده بمقابلت حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی  
 و او را که تو را از و حاجت ظاهری و آشکنی ساز و یاق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت  
 همین کس سر و لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده و شیری  
 بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فوج سپاهگری و شسوار می ابر و کمال بود از خا  
 زین جدا شده حریف را خالی داد و فقط بر بخت دست چپ او که بر فاس نرسید شمشیر  
 رسیده و مجروح ساخت و بعد خالی داد و حریف را فوراً در خانه زین آمده و بی از احوالات  
 کشیده چنان بر نفس نه که ناکر و پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان ابر و اولاد و  
 سر پر خور و سردار جانش را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جانان با وجود کثرت سردار  
 خود را برسان نیزه دیده بر اسان گشت و بکریخت جمع نقد و سپاه که در لشکر غنیم بود و  
 تورانیان در آمد و بر افسری از ایشان صاحب لوف و مالک اسپان و خیمه و خراگاه شد و  
 که مرد و انا بود و فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم بنما خنجره آورد  
 و برین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهزادگان او را بشکارت  
 تا از حکم او حد را بحال مر تبانی نباشد پس برین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد که از پادشاه  
 ترخیص حوض کرد که در فوج بودن که نام شهزاده مناسب است پادشاه گفت که نام از شهزادگان  
 مالیات این امر و شرف الدوله حوض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از بیعتان درگاه را

این  
 سخن  
 است

بموده بخشیکری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشش  
 نزد من از شما معذری نزد و نیست شما خلعت بخشید  
 خلعت بخشگرمی میوه ششم افسران فوج خواهند گفت برای همین کار چه پادشاه فرمود و چرا  
 بنود خلعت بخشگرمی پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی فکر را برین خدمت مقرر کنند  
 بپایه خود باید بر دوشرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انفعده می انجامد  
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را  
 که لک خاندان طویل القدر و از چندین باسید پرورش پر دخت پرورد دولت حاضر است  
 خلعت این خدمت مرحمت شود و لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور پرور  
 پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بپایند شرف الدوله نزد نجف خان  
 رفته گفت که من تا ایندست از خدمتگذاری جناب قاصرو نامم بودم اکنون قابو یافته ام  
 بپایه خدمت بخشگرمی را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بر بخیر و بهرام  
 شود انقضای پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت  
 شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود و از بس شهرت دارد  
 مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهین سبب بسیار محبت و اخلاص من نسبت بشرف الدوله  
 همیشه است و بر قرآن شریف مقرر کرده بود که اگر مالیکان بهم میسر خواهند شد نصف از اموالهم  
 شرف الدوله و حسن زبان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر  
 که یکی از غیر کان شرف الدوله لغز جان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان  
 بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آغا شد و در مزاج حاکم خندان  
 داخلت بهم رسانید که مدار الهام کل ریاست او کرده مدتی دراز در آغا بخت  
 گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکار کبابی که برای صید رفته بود بیک ناکاه بیک  
 بمغلاجات بخارا حبل گردید شرف الدوله بسبب ناموفقیت پسر حاکم که همیشه در شکار

اخراج و استیصال آدمی از بلادین در هر وقت مناسب بقوت مدینه از میدان شکارگاه  
 روانه بطرف هندوستان شد در آنوقت نزد او قریب سیزده هزار نفر از سواران و پیاده  
 و سامان دیکر بود و چون لاهور رسید میرمنو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدر دان اشراف  
 به وقت ملاقات با کمال شفقت عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیع خرچ و ساختن کلیه  
 واسطه اتخاذ فی شان با صبیحه نظر بیک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود  
 و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله و او چنانچه محمد بخش خان دلچ اندیک خان  
 که تا تحریک این تاریخ در دلی زنده اند در سنده پیدا شد پس دومی شان قدده اندیک خان  
 مخاطب با شرف الدوله و الدین معین الدین جمین خان دگر گویستند و شرف الدوله را  
 دو برادر بود و دیکر عالم جان و دیکر عارف جان و الدنواب احمد بخش خان حرم با کلمه  
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون منو صوبه دار  
 لاهور فوت شد بسبب بمبئی و در بمبئی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با اقصا  
 سوار بقصد طاقت شهنشاده علی کوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازم جلیل  
 ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در  
 ملیده لکهنو آمده بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی  
 شتافت و اندک عسل بال صواب  
 تمام شد حمله اول لاهور

## حمله و حرم از تلایخ

بسم الله الرحمن الرحیم

تلایخ لاهور که در شصت و سه سال پیش  
 در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر زخامه و قانع نیکار  
 بود که رانی چنده والده مہاراجہ ولیپ سنگہ والی لاهور را از قلعه خاصہ تلایخ  
 فساد و جنگا پردازی شیخ امام الدین صوبہ دار مغول کشمیر کہ از یافتن خطوط در لال سنگہ  
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلاح و مشورہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم اجہ کلاب سنگہ را  
 در کشمیر دخل فداہ باحث خونریزی و فساد عظیم در انجا شدہ بود در قلعه شیخ پور کہ  
 بقاصلہ ست متر لال لاهور واقع است بردند و در لال سنگہ را بعد از مغول شکن  
 از عہدہ وزارت در مقام اگر ہستیم ساختند و اکنون کہ رانی صاحبہ از قلعه شیخ پور  
 پرتابہ اچ کردہ در شہر بنارس بر دہ اندیشی دیگر کہ محقر می آید بیان بکنند مخفی مباد  
 کہ سابق ازین تادیب دراز بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق در بار  
 انجا از سر بیجا لاسن تعلیم دہشت زیرا کہ صاحب صوف ورامی دہشتن عہدہ طلبہ  
 رزم نشی در بارند کہ از طرف سرکار انگریزی بعد مغولی در لال سنگہ خدمت نارت  
 کار مہاراجہ صاحب بن الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب را امور ریت  
 انجا کما فیہی اطلاع و آگاہی دہشت بنا بران دستی بکی امور از کل و جزو آن در بار  
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنراست را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ  
 خاک بار ہونہ ماخذ متفقہ و موافقہ ساختہ چنان قسم دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست  
 خود را در انجا بجا نیاوردند و خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان درامی حسد  
 موافقت دست می افتاد حکم باجرامی آن میفرمود پس آن سرداران بہتر لہ ارباب  
 بودند و خود رزمیت قائم مقام کورنل جنرل رضیوت بکی موآن ریاست

در محضه اختیار خود میداشت و با هر یکی از زمینداران آنجا بر حق ولایت پیش  
می آمد بدین سبب بچکان از او رعایای آنجا از بهر اخلت سرکار آنکری بهر صاحب  
ناراض نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از عهده زبیدی آنجا متصرفی شده بواسطه  
تشریف بدهجای او جناب مسترکاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب  
در وقت وقوع محاربات فیما بین بچکان و سرکار آنگری بزرگ تر خاص نواب کمربند  
لارو مارو کمک بهادر بود و نیز از جمع امورات سرکار لاهور بخوبی و قوت دست داشت  
انقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریج عید ناها و شروط آن صاحب موصوف  
سرلارنس مذکور واسطه شده بود و در لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل گلگه کاشی  
موصوف را که اخل کلش آنجا شده بود بر عهده زبیدی و وزارت دربار لاهور مقرر و امور  
فرمودند و این صاحب نیز مثل زبیدی سابق همه امور آنجا را با کمال جوش و شریعت  
حسن انجام و انصراف می نمود و لیکن چون بعد از فوت بهادر اخلت بچکان شکست  
اعمال نگویند و سکها که دایره و انگیر ایشان است و بقول آنکه سبب جویره شود و در وقت  
همان آن کند کش نیاید کار به امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب  
بیرون باینصاحبه را از قلعه شیخوپور در شهر بارس کرد و در وکیل انجمن سوال است که  
بعضی سرداران بدفنس و خیم القافیه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان آنکری از حکام  
افسران فوج که در لاهور بودند خاندان و شاگرد و همیشه و غیره حمله مسکوئ که را که تمام  
و تباری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان متعلق میداد و بطبع وادون زر نقد و جاکیر با با خود  
متعلق ساخته چنان قرار دادند که شامه مردم علمه این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران  
فوج و حکام آنگری که در لاهور مذ برای خوردن طعام در آنخانه تصد گشت که روز شنبه  
مردم را اطلاع دهند تا شمار زبیر ملائیل بیهم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان اخل  
کنید و بعد ازین که از تاثیر زهر آنهمه حاجت آنکریان یکبارگی برکهای کثیر مردم و فواید

هر یکی را از شامگاه تا صبح فاخته را تا شامگاه و جاگیر می دانی تسلط  
 دوام ندارد استغنی خواهیم ساخت و شامگاه یعنی قبل از بخت  
 در روزی نیز داده باشند تا این گروه بول بگردانند درین کار شود  
 جان فوج انگریزی بکثرت میباشد برای تخفیف اخراجات و هم برای  
 بدون طعام عید یکجا شده بلافاصله یکدگر و هم به شامی رقص و مساج  
 خط و سروری بردارند در میان کتب یک خانه وسیع ساخته بکلی است  
 و سامان طعام و غیره اثره از صرف زر بهین صاحبان که درین خانه شریک میباشند  
 خانه هم با وجود میدارند و برای بختن هر گونه طعام انگریزی در آن خانه با و چنانچه  
 و غیره عله و فله لازم میباشد و یک کس را برین عله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین  
 مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسند و باقی چنانچه بهین شخص سردار  
 را بخواهند و این خانه را اسکوت که گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
 در آنجا رفته بعد از طعام شغل مینویسند و در بعضی اوقات که محفل رقص و سرود  
 قرار میابد در آن روز تمامی فوج بلب حکام نیز شریک طعام این خانه میگردد و باجمعه اسکوت  
 که اکثر ذیل قوم و کسینه میباشد با سرداران طبع زر و موافق کشته از راه کورنگی و سفالت  
 مستعد و آماده شدند و زرا از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود با تقسیم کرده  
 گرفته گویند در بختی این امر بکثرت قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران و فرزندان  
 و جاگیر با بعضی این خدمت یکد و هفته یکدشت و بعد از  
 ازین اطمینان خاطر فریقین عزم با بجزم و اراده مصمم آن همه  
 بخت بر یکی در کسین و جایای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق  
 فاسانان آتخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفل  
 و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لا مورد آن مجمع خواهند



باید که برای بقا و شست و شوی صاحبان فلان طعام و اقسام طویات و انواع  
 شراب بر حسب معمول بکار برده اند خاندان بجز و فتن این حکم با دیگران  
 نداشتند و چون این امر در میان این مرده بجان بعضی از سرداران که شکر  
 درین روز و شور بود و مدتی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای حمل کردن  
 و طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زهری که خاص بی امانت خودش بعل آوری این  
 و عدم کرده بود و بدینا که ناگهان شخصی از شاکر دیشه یکی از صاحبان نج با و دیگر  
 بودن در آن مسلح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آگاهی خود  
 همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان کس از خاندان  
 و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دبی از روز ضیافت صاحبان که حکم عطایا  
 طعام آن روز یافته اند در یوقت رفته اند و فروای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کبر  
 خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد و بنده دریافت این حال بپاس نک  
 حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم کار را  
 فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه رابع علیه سکوت که در خانه آن سردار جمع نگذاشته  
 کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتن ایشان با خیال خوبی شکست کرد و آن صاحب  
 مع ملازم مذکور خود بیکان سرکاری صاحب زینت در بار لا بهر رفته ازین حال اطلاع  
 نمود صاحب موصوف بفرستند این بجزای شکر و زبانی در وسط حیرت و درشت  
 و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی بسیار  
 خانه سردار مذکور فرمان داد کینه دوسه چهره سپاهیان گوره ولای بیبر کردی یک کینه  
 در آنجا رفته اول آنکرا از آنجا صره نمودند پس بعد بیکان بیکان را گفت بستم که احدی  
 که در آنجا نه یافتند بحضور زینت حاضر آوردند و میگویند از روی بعضی کاغذات  
 که همانم نوشته بود در حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور با سرداران سک

روان سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران  
در این نامه های نوشته ایشان در دست  
رکعت خود در آن کار نمودند و حال شول که در آن  
نامه پیشه سکوت که بعضی بر داران سکه نزد صاحب  
از آن سکه بدو در آن روز عیسوی مذکور سیچک کار از امور دنیوی نمی کنند  
و عبادت مشغول می باشد که صاحب زینت سبب اینست  
که آنکه مهربان را بر پا کرده از خلق بکشند و قتل نمایند هر چند بعضی صاحبان  
از زینت را بکشند و قتل کردن این گروه را که روز عبادت امر دست موقوف  
بر فرموده از صاحب زینت جواب داد مهربان را خصوصاً بجنین که بکین که بکین  
حکام و دیگر بمقوم بیان بوجه از را بکرو و فرب شد با شد بفراسیاست ساندین  
عین عبادت و حکم خدمت و هم موافق قول حکما ایت سنگ در دست مار بک  
است رانی به پیش و درنگ الفرض بان سوزن کشیده آن هم رارس در کلام  
است از خلق که در نماز موجب عبرت و خوف دیگران شوند که بنده بخواهد آن اصل سیدگان  
نمی باشد که بگوید چون نوبت قتل او رسید عین کرد اگر چه بدمین میاف کرد  
و نام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان و هم صاحب زینت را  
او را معاف فرموده از قتل شدن برانید و نام دیگر کسانی را که سر داران را از آن  
نام رانی چند نفر گرفت بکشت را بخواهید قریب و دلگوشه را بخواهید سکوت که  
است و تقدیم این خدمت داد و قبول کرده بود و چنانچه چند نفر از رویه هم از سر کار  
در این نامه که در دست است که بکین خط و نوشته را بخواهید و تقدیم افروشد  
صاحب زینت خوب است که رانی صاحب از از طعمه شیخ پور بار لا طلب  
صاحب زینت نام را بخواهید فرستاد و چون بخواهید طلب

روان لاهور گردید و در آنجا ایام بقای  
را به دیگر بانیان لاهور خندگی سپاری  
رسیده را ایضا حمله را بطرف قلعه میر و زبیر

له بیانه آوردند من بعد حکم رسید که  
سرکار اگر نری بمقام بنارس که جای تیره کلان بنودست برده و قیام سازند و چون  
طوعا و کرها شهر مذکور رفته تا آخر حال که او اعلی ماه اکتوبر ۱۸۶۸ عیسوی مطابق  
ذیقعد ۱۲۹۲ هجری بود و در آنجا زنده و صبح و سالم شریف سید از نو در همان ایام  
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه را ایضا صاحب را در فرود  
ویا در له بیانه مشفق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده و عمل سرکار اگر  
بهندوستان خواهند بود در خواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب  
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخ پورست اینهمه را طلبیده حواله ام گایند و این  
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی را ایضا صاحب را از قلعه مذکور طلبیده تقویض این نمودند و چون  
باین همه احوال و ائصال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس  
رسیدند االیان سرکار اگر نری بودند اینهمه نقد و جنس بسیار نزد ایضا صاحب مصلحت  
نداشتند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهر بان بنارس مع زر نقد را بطریق  
در خانه سرکاری بجهت اشتد بدین خیال و اندیشه که مبادا سبب و دشمن قدرت بر سر

نزد جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و مش  
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن  
ولیپ شک بسیار کرد و در از می و قلع و بقیع  
خود را چنان بزرگ و کر بر زمین زدند که دست  
لال شک و زیر مغول و اگر به با جمیعت ص



نماز و بین سبب اهل بیان کار بر حال و مهر با پنج دزد و بعد فوت او همه ملتان را  
بپوشش که خیل در امور ریاست پر خود بود و عهده دیوانی آنجا را برادرش مقدر  
یافته و او هم مثل پدر خود در سال خراج توقیف ننمود و مردم در نظام ملک  
بوده مجرم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاہور محفوظ میماند و معلوم  
نمکنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مہاراجہ تخت نشین  
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و سبا خانہ ہا را تباہ و برباد کردہ اند و  
باقیمانہ کان بیشان کو بافضل قدرت و طاقت آن نڈازند کہ خود کسی را قتل و غلبہ  
کنند مگر تا ہم بغرب و حیلہ خوانان بربادی یکدیگر میباشند چنانچہ سرداران بہار لاہور  
در امور ریاست و ہم در مزاج رنڈیت آنجا فی الجملہ مداخلت داشتند در پی تخریب  
مولراج افتادہ خوشستند کہ اورا بہ بہانہ گرفتار محاسبہ بہار لاہور طلبیدہ قید و سبیل  
و خوار سازند لہذا اورا با جازت رنڈیت از ملتان در لاہور طلبیدہ مذکور است حال  
مانی الضمیر بیشان دریافتہ در رفتن لاہور تامل نمود و چون امکان را آن در طلب و ہزار  
و مبالغہ نمودند و کفہ فرستاد کہ سن بدون دہدہ داری صاحب رنڈیت در لاہور حاضر  
شدن نمیتوانم اگر صاحب مدوح مرا بعد از طہیان طلب فرماید بالراس العید جانفشانی  
و حساب را بہانیدہ زردنہ خود را کہ خواہد برآمد او را ہم ساخت چنانچہ رنڈیت  
بمختور رنڈیت منظور کرد و دیر و دو صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاد  
مولراج را در لاہور طلب فرمود و دیوان مذکور ہمراہ افسران بہار لاہور حاضر شدہ  
محاسبہ را از ابتدای صوبہ اری خود لٹایت حال باطل فرمائیدہ اند و چنانچہ  
کثیر دہدہ او برآمدہ بود ہما نجا او ساختمہ فیصلنامہ و فارغ علی مصری امکان را نہ حاصل  
و بعد از رخصت شدن از رنڈیت بہار و مہاراجہ دلپ سنگہ وغیرہ کار بردار  
انجا بلتان معاودت کرد و چون سرداران لاہور را نیامدند و دیر

از طلب خودشان بدون دوسه داری صاحب زینت ناگوار کردید و اینها را خوانند و از  
ناگوار کردن خود را طلب بدشته و مخصوصه از آنجا که در صلاح و شوره او را نیا طلب  
داشتند تا آمد حساب ایام صوبه داری پدر خود ساقول ملکه را از عید چهارم بخت سکه رفت  
به روز و خاتش اینها را در جواب نوشت پدرم ساقول ملکه حساب بر سالنم نور مالک زاری  
مهر کار میستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا ارسال  
میدارم و اگر با اینهمه شمار در حساب پدرم شکلی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری درشت  
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از این بنیاید حساب وقت صوبه داری اش تعلق  
نخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و اینکاران  
در باره امور بخین تحریر او را حل بر فرد و سرگشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت غل  
او از صوبه داری ملتان و تقریر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب صوب  
فکر محض معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کمان بنکه را به حکومت  
اتجا مقرب کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند  
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم  
منسوب دهنده و بند عمل و دخل و در صوبه مذکور بجا بماند و چون سردار کمان بن سکند  
در این بر دو سر ملتان رسیده در خیابهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند  
دیوان مولراج از سر اخلاص تمییز نمیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت چرب شایان  
رتبه نعل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که  
نه جانی قرار دهند تا فردا و اما و شاجر دیده در اینجا رفته بعد از ملاقات  
با صاحبان موصوف در ملتان فرستادند که بگویند مولراج گفته فرستاد که بموجب ایامی آن صاحبان  
موصوف را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دوم فردا فلان وقت در آنجا  
ملاقات نمایند که شا صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت تعیین

دیوان مولراج باد و مهر داد خود از سکهان در رفته  
 و انجا رفته بود و ملاقات نموده نخست صاحبان  
 و دوزخ شوقی سیمین بود فرمودند که ما بر دو صاحبان  
 صوبه در حال نشان آمده ایم تا فرمان مغزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرگاه را بداریم  
 بر سر او مذکور دمانیده و هم پس شمار لازم است که بزودی تعجب این حکم نماید و بر سر او  
 کلیدها موجود و حاضرند و مراد دادن آن بر سر دار کهان سنگت هیچ عذر و تامل نیست  
 مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه جهان دستور است که هرگاه که از پیش  
 جدید از طرف بر کار مقرر شده می آید صوبه از مغزول و مضروب بر دو سرگاه شش بهای  
 نشانانی رفته کلید را بصوبه در جدید تقویض مینمایند درین صورت سر دار کهان سنگت باید که  
 همراه من بر سرگاه مذکور و در من کلید را بملاتامل تقویض او بنمایم که ظهور یعنی موجب است  
 طرفین تصور است صاحبان اگر نیز که معتقد در کار ما و انجین رسوم نیستند ششم بعد از  
 گفتند که این چه سخن بیوفونی و حماقت را پیش صاحبان میکنی بر سرگاه فلان در ویش  
 رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه حلقه است معلوم  
 میشود که در دادن کلید عذر و حلیه میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت بگیری  
 ما بر دو صاحبان کیهان سنگت خواله نمائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی شد  
 مولراج که مرد متحل و مال اندیش بود کلام افسران را شنیده فروخته نشد و بلاست  
 جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظالم کردم  
 برای دادن کلیدها حلیه نمودم بهر کیفیت هر چه  
 نمودم سر داران سنگت که همراه او بودند گفت  
 بر هم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که  
 و درشت اگر زبان را شنیدی هیچ نمیکونی بلکه

اندواری مردیت بهترست ما را زیاده ازین تحمل کلام بیشتر است که ترا بیوقوف و حق  
 دانند و این که بیانی کلام سرداران را تفصیلا در آنرا از مولراج پرسیدند که هر اسبیل  
 شریک باشد چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را با صاحبان شما بنید که در سلامت و سرزین  
 کردند که توجرا با صاحبان که ترا بی و قوفی و حقاقت منسوب کردند جواب تحت نمیدی  
 و بیانی چه خوشامدشان می گویی صاحبان توجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما گو  
 و تاج هستند این رتبه نذارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان ملامت گذار  
 کشاید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکبان محوش مزاج و  
 مغلوب غضب بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایاد و شاکر  
 شده باشد جواب صاحبان را بشیر و او را یعنی بجز و شنیدن سخن آنها در حق خود و بشیر مار  
 از نیا کم کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر از زمین بود بضر بهای متواتر از جان  
 کشتن و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمود و بعد بچسپین سفاکی و جرأت تحمل از  
 آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بمشاهده حال کشته شدن  
 صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بجز زد و دشتوش کردیده و بخود فهمید که این امر بدون  
 رضا و ایامی واقع شده ولیکن ایامیان سرکار اگر بزی این خونریزی را در نامه اعمال  
 نموده نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت  
 بهتر این است که در لا محضر حضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بکلفت و شهود و محققین حال  
 را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داد و بجز  
 خواه مرا محض مقتل بکشند! و انتم بحسب سازند و یا مرا معذور و بی قصور بکشند بگذارد  
 نه یا بفرستند از سر کار اگر بزی باغی و منحرف کشته در میان بنشینم حفظ جان و مال و صیانت  
 بل و عیال محال نظری آید و مرا چه یار و کدام زور و طاق که مقابله افواج انگریزی نم  
 خود می بینم که و اندیشه بود که آن بر دوسر دار که باعث آن خونریزی شده بود و تو هم دیگر



سرداران و افسران افواج او که اکثر سکبان و افتالان بودند فراموش شده و خرابانی از  
 مولراج اطلاع یافته اند و گفته اند که تو چو مثل نهان نامزدان از جنگ می کنی و این  
 چرا پس پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله اگر زبان می زنی بود و در کوشه نشین  
 و انیم جنگ و اندک که مازده ایم و جان درین داریم بتو آسیبی نخواهد رسید و در  
 آخر مردن پس ازین که خود را در دست اگر زبان بسیاری و بذلت و خواری از دست  
 ایشان گشته شوی بهتر است که مردانه و از تامل و در خود بجنگی اگر در صف جنگ  
 گشته شوی در میان مردان هرگز و گردی و آنچه در تقدیر بوده شد اکنون در حق تو صلح  
 است که خزانه را بکشای تا مردم سپاه جبار از افغان مسکه ملازم داشته و آلات حرب  
 بیگاریم رسانیده با فوج اعدا یکدیگر بر یورش کنند بچشم و داد شجاعت و مردانگی بیم و چون  
 مولراج اندرون مجلسی رفته و ایحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره  
 از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند از او پنهانید که اگر اکنون در لابنه و حساب  
 رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد ائم الحسین خواهند  
 پس ازین مرد و مادر در حق تو اولی است که در قلمه نشسته هر که بر تو یورش کند با بجنگ  
 و از طرف زر فکر کن برای این مهم نزد من نراند و خسته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح  
 امری دیگر نیست جان مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست پانجهان  
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب اگر چه خوب  
 کرده باشی این سکبان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان و بر تافته وادار انگیزه ایشان  
 گشته است در هر جا و هر مقام بچنین مقصد می رسد و آخر بوال آن خود هم راه فنا  
 می پیمایند علاوه برین ای کاران لا مورد که با تو موافق نیستند با یک تیشه خون  
 بصدد و از پیغم کوازدات تو سر بر نهاده است تو منسوب کرده چه عداوت و بدبیا که در  
 حق تو روا خواهند داشت ان فرض مادر سپر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار کجاست



درمانده شد از ملتان برخاسته و راه را می گزید و برای مدتی در خود سر و داری چنانکه مذکور بود  
 را به هم رسانیده قصد مقابله افواج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کربلا و بارشش بود در آن  
 سرکار انگریزی نقطه تمام ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدان طرف نمی نمودند و لیکن  
 احوال که چنانکه در پیشاورد و بطرف دیگر شیر سنگه سپهرش علم بغاوت برافراشته میا و آوازه سر  
 مقابله سرکار انگریزی شنیده و موسم سرانجام قریب رسید بنواب کور زجنرل لارڈول میفرستاد  
 برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع بیگانه و فساد و اقامه ملک پنجاب از دایر الاماره مذکور بسیاری  
 قصد بند و ستان سرمد و چنانچه در ماه نومبر ۱۸۵۸ عیسوی از دایر الاماره مذکور بسیاری  
 سفینه دخیلی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سیل داک برآه کتب خانه پوننضت فی  
 پیشتر گردیده و بنا بر پنج هفتادم نومبر مذکور و در جمعه دهم شهر اگره تول اجمل فرمود و گفتند  
 یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بحال گشت صاحب بیاد مع جنرل کلبرت و برکت  
 پنجم برای خبر گیری این مهم بنا بر دهم ماه مذکور و جنرل قصبه قصور که قریب بلاهورت گردید  
 و لشکر گویش صاحب بنفتم و سمر از مقام چران و آله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب  
 مذکور قصد حمله بر خول سپاه سکمان که بر سرستان دریائی جناب افتاده بودند و کربسین  
 حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن سن در آنجا نابل باید که در توقف نمود و سر و داری چنانکه  
 یورش بر فوج سترایت و رانک نمود و لیکن سر و داری مذکور با وجود دشمنی هفت ضرب  
 توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و نزدیکس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح  
 کرده و در راجه کلاب سنگه برای امیث صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض  
 ملتانیان که در لشکر سرگورث لند لازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پوپ نیز که ملتان  
 و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ  
 و سمر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هر ی سنگه کیدان  
 کوله اندازان لازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شد و در دایر الاماره

در در شمای انگریزی آوردند و آنچه بدان زخمها بردگونی و هر بی سنگه مذکور بسیار فوجی  
دوازده جیم بود و پیش وین لاش و بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم  
همراهی فوج او برده بودند و را عریان در میان آوردند و همین کس خود را غلاما بکنند  
باخته توپهای شکر او را برده بود و الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریز انداختن آنها  
را مولراج فوج جدید را آرسنه برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان  
انبوه کجور برای گرفتن پناه ستاده کرد و هرگاه بارش کوهلما می توپ و تفنگ برآید  
شد از انجا بم فیس باشند و آن ماسن ایشان بم بدست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور  
مورچال و ماسن گاه حریف را آتش داده در خمیه گاه خود بر گشته آمد و همین جنگ مولراج  
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فسرار کرد و بر توپهای همله توپها  
کلان حریف که در جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود و ذاین عبارت کشته بود احمد بار  
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در ششده سحری تیار کرد و بر کشتی  
از فوج کورث لند صاحب کریمه در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنها خنده میزد و از راه  
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد آمد و اید مولراج هم منوجه حال ایشان نشد  
زاین سنگه ددیکر چند مردار که درین جنگ فسرار کردند در مقام نبود و پشاور رفته و در جنگ  
و قصد استیلا از لشکرا و رتبه صاحب گشته و خسته کردند ملازم جدید بودند از طریق  
جنگ خبر نداشتند و از ملطش و ثیم ملکه غلط و گوره بوقت گرفتن مورچال گشته شدند و  
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابل گردید و ده گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی ملطش بودند  
سرور و زخمهای خفیف شدند و یوان مولراج از سپاه که تخیه بسیار ناراض است آزاد  
آید آمن ننید و بسیار کس از ترس او بر خاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ  
بکار این از فوج اکنون صاحب گرفته برده بود و در جنگ باز بدست سپاه انگریزی درآمد  
و هرگز که در کراج در عین گرمی این جنگ رخ اسفند را برای حمله کردن گردانیده بود

بادرش که در آن مقام موجود بود تکلم سپاه او را گرفته مانع آمد و در بازو از آن سینه و آویز  
 هر روزه تنگ آمد و صبحان پیام فرستاد که قلعه حاضرست بر کار آید بکیر و دو چون که چند  
 شرط کرده بود صاحبان منظور نفر نمودند و پانزدهم نوبت سینه حال شیر سنگه تمام سگهان لا بود  
 و غیره نوشته بود که شامه سگهان با خود با متفق شده و از سر کار اگر نریخته سینه در آن  
 خود را اگر نباشد قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جزا کمال  
 صاحب که افضل بجای جزا کوشش سگهان فرج شده اند بتاریخ هفتادم نوبت از قلعه  
 دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام کبریا قاصد شست میل واقع است کوچ نمود  
 و بتاریخ شانزدهم ماه ذی قعدة سبب و آلات حرب از فیروز پور و لاهور که انتظار آن بود  
 رسید بمهره سبب مذکور رساله سوم و نهم هندی و سنگا و پانزدهم و شصت و نهم پلشن  
 پیاده هندی و ستانی باد و توپ بیت و چهار پی و شست توپ سینه پی و دو توپ آسمانی  
 و دیگر چند توپ شش پی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا شصت صد غنایه محموله کلوله و بارو  
 بسیار از آن حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل هفت در یکصد و شستاد و پیم  
 ماهانه بود و خرج خوراک یک شتر بیت روپیه و صرف کاغذ و ری کم از آن و صرف  
 یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نوبت کندی رنجیت گفت صاحب از لاهور پیشتر رفتند  
 و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوٹ کو بند اس رسیدند و از روی  
 اخبار صحیح معلوم شد که بمهره چتر سنگه در پشاور نوزده پلشن و فی پلشن ششصد سپاهی که  
 برین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و هفتاد توپ است و بمهره جزا کوشش  
 که برای مقابله او مامور شده است کل پنجاه هزار فوج از سوار و پیاده است و منی و  
 بمهره و دو صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در آمین آباد مع فوج خود سینه  
 است و حکم نواب کورنر جزا کوشش را در چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور  
 و هزاره و انگل بلخ فوج و آلات حربه از پشاور و لاهور و فیروز پور و لاهور رسیده اند

کلاب سنگ شیر شمار که در لاهور بدست است قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی حساب  
و خانه های سکبان را لاجب که لازم هر کار بوده بغاوت کرده اند از سر کار انگریزی صادر کرده  
و در دم ملتان خبر شکست شیر سنگ و جنگ ام نکر که بتایخ سوم و سیم حال شده بود و در آن  
عنقریب می آید شنیده بسیار نگسته خاطر کرده اند و نیز توپهای کلان قلعه شگل که انتظار آن  
و لشکر دور و صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرال  
تکیول صاحب و لشکر انگریزی سکبان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگ که بهشت مغرب  
چو پ و افواج تو از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکبان از خوف  
و هراس بوقت شب از لشکرش کریمه رفتند اکنون به راه دریای چاب برای آمدن  
افواج انگریزی شده است کیفیت جنگ ام نکر که بتایخ سوم و سیم  
واقع شد موجب رپورت گشتد و نجف بهادر و جنو رنواب کور  
جنرال لارڈ و کپوڑی بهادر خلاصه رپورت یعنی خبر گشتد نجف است که بقتله  
نمی و گوشش افواج انگلیسی راه دریای عبور کردند شکر باد است آمد و بتایخ  
سوم و سیم حال بر سکبان همراهی شیر سنگ و دیگر سرداران که از سر کار بغاوت کرده  
بمقابله نادر آمده بودند شکست افتاد در فوج سکبان سی چل هزار سپاهی و سبب و شت  
توپ بود و در گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده و پشته بود و آن مقام از  
بام نکر فاصله دو کرده داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را  
بطرف خود در انجا و مدتها بسته حکم سر کردن توپها و آدم چون فوج دشمن بدین طرف  
سحر و تیر شد بتایخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار سپاده چهار هزار توپ  
سرب توپ را سر کردی سیم تکیول آن طرف دریا روانه کردم و در آن مقام با تمام  
تکیول صاحب شانزده گشتی تانک و قیاب شدند و بهرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی  
بموردی که بود و فوج حریف هم بقدر وسیله بهتر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

چون جنگ  
در این جنگ  
در این جنگ  
در این جنگ

و فوج پادشاه شش سبیل مسافت طی کرده و بر دیار بلخ رسید با بسته عبور از دریا بنوین  
 تعینا را بدینور برای آن کرم آورد و هشتم تا حریف از عبور از خلیج انگریزی مانع و در آن  
 شده بطرف مامصروف مانند آنیکه با رنج سوئم و هم بر یوفت نوبخت و وساعت مدتی  
 حصه کلان حریف بر فوج بجزل بنگیول حمله کرده نوپیارا سرکنانید و چون تا یک ساعت  
 نوپیارا زدند و از فوج انگریزی یک نوپ هم سرشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند  
 و چون بر زد و گلوله نوپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر نوپیارا زدند که بسیار مردم ایشان  
 کشته شدند و انظام فوج آنها بکجخت بنگیول صاحب بظفر ماند که مردم و نوپ حمله آنرا  
 موقوف کرده بر فروگاه است مردم فوج عظیم سلاح خانه و سباب خود را آتش زدند و فقط  
 باد و نوپ از اینجا بگریختند انگاه دو ساله سواران با برای تعاقب شان شتافت و شنیدند  
 شد مردمانیکه سواهی فوج خالصه شرکب ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی  
 چهل مردم مقتول و سه فسر مجروح کردند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و  
 فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ملاقات و بیتی عبارت رپورت کماند بخیف صاحب  
 و مشهورست که سکبان در جنگ سگست یافته آنطرف دریای چلم کرخیه رفتند اکنون در آن  
 جناب و چلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دو آب سبب یا غرض این  
 اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در سرکار انگریزی می آید و فوج بجزل و بلخ هم برای آن  
 مفیدین سکه و خیره را منهدم ساخته بطرف دواته جلند بر معاودت کرده آمد و هفتم و سیم  
 کماند بخیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نکر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار  
 اسباب و رسد برای لشکر بنگیول صاحب که در شاف لشکر شیر سنگه است بر شنبه با یکدیگر  
 از دریای جناب فرستاد و در آتران سه فوج سرکار انگریزی در سه جا کرم نرم و بیجا بود  
 یکی در شاپا و روبراه و دیگر بمقابله مردار چتر سنگه که با جمعی کثیر از سکبان از افغانان  
 جناب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در نمان با دو هزار و سیصد و شصت

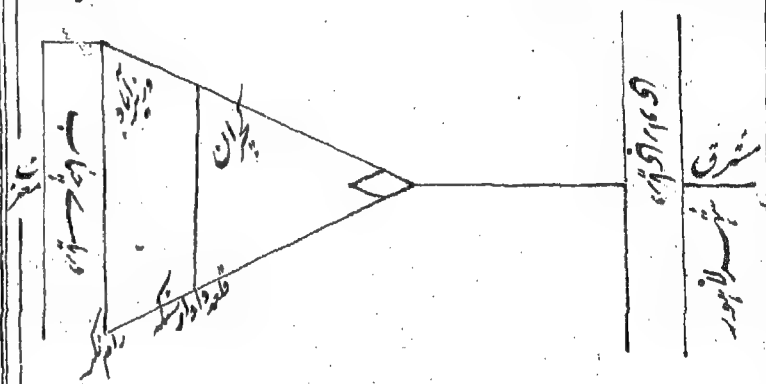
بادشاهان سواران سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه گیلان و دمنج کرد و در بارگاه  
 فرج نبی تیر پدید شیر سنگه که گنگ قلعه میگردد تیر سنگست یافت اکنون پایدار می از سواران  
 غیر منصور و در شوق راجه میال پوری که قریب جالند بهرست و سرپرستی از سرکار  
 برداشته بود از فرج لغزش کارژن که فقط سه کسبی داشت بهرست یافت و از قلعه  
 دست بردار شده خود را حواله بارسن صاحب نمود و راجه امیر سنگه که بعد از حمله  
 کرخه رفته بود نیز گرفتار شد این مرد و راجه و یک راجه دیگر و قید اند و در دست سیزده  
 روز حمله باغیان پنهان کوش نیز روده شده و فساد کوشانی نیز موقوف کرد و یک نفر  
 و شش سپاهی و رین معمر که از فرج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند کوه پند راجه  
 شیر سنگه خطی که در لاجور فرستاده بود در آن پانزده و جوه بغاوت نوشته است و سوم  
 و سیم سردار سلطان محمد خلجی بجزلارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چهار سنگه کرده  
 سردار مذکور برین امر تلک ننهت در لشکر خود سرکنانید و پانصد و پیه خودش و نیز از  
 اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول  
 نکرد و علایم پشاور ازین بر عهدی و سیوفانی که از سردار سلطان محمد خان بعل آمده  
 بر قوم بار که زنی سلاست میکنند و اجمیت صاحب که در مقام باز است شش هزار مرد  
 همراه خود میدارد و اهلک تا حال از دست بردگهان محفوظ است و اجمیت سنگه گیلان  
 کهیدان اکال بلین سکبان بجنور لار د صاحب رفته رجوع کرد و جنرل بشایانکه تیر و  
 صاحب فاشه موافق شد و چهار سنگه بار دیگر محاصره قلعه انگ کرد و نیز میگویند که چهار سنگه  
 بجنور لار د صاحب نوشته است که اگر از جان لالمان شود بجنور حاضر شده غایب  
 افتاد بر دوش کشم معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت الفرض بظاهر حال سکبان  
 از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مغایله نکرده سرداران این  
 در سر کار که تیری رجوع گشته و آنحضرت تصور خود نمایند افسوس که این مردم تا عاقبت اندیش

[illegible]



بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر او دادند و کاری نکردند و گویند روزی دیوان  
 مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لافند و نیا می کنند  
 و بوقت جنگ سیکریند و سه سوار را که در جنگ ششم دهمبر کربحه بودند شمشیر کرد و باز دهم  
 و سیم یک حصه فوج بنی در ملتان در حسل لشکر دهن صاحب کرد و بدین قفصل و ولایت داده  
 و یک توپخانه و پانصد سوار استند رساله جنگ صاحب یک توپخانه قلعه کشا و یک سال  
 ملازم خاص لکه و چون که سامان جنگ متواتر تر در ایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه  
 انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر دهمبر مذکور نزد مولراج نیست بجز فوج و قلعه  
 ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بنهر از تطبیق این بر دو خبر میتوان شد که از رسیدن  
 افواج بنی و توپخانهها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد  
 و اکنون فوج اگر نری حاصل است در میان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بعد مولراج  
 در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر بی بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در  
 اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال درایم جن سبب قتل بارش بسیار  
 خشک گردیده مردم در بر کدو مقام پایا مدورفت میکنند و آمدن سفارش کلان تجارت  
 و غیره مدد و دست کشتهای غله و آلات حرب که از اگره مطرف دیار مغربی میرفتند بقت  
 و دشواری این دریا تا بدلی رسیدند و از انجا آذربایجان و عثمان و عا بها بار کرده  
 براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دهمبر مذکور بجز جنگ تا پنج سوم ماه فروردین که با شیر سنگه  
 شده بود و ذکرش بالا گذشت جنگی دیگر نه باومی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه  
 قلعه انگ محاصره کرده که توپها میزدند بران ضرر باطل قلعه نمیرسد ستر بر رت با چتر  
 بهوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنگنان کلوله باری بر لشکر حریف  
 از اندرون قلعه میکنند که بمردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب کوپل از جزل لارڈ و دل بوزی  
 از لند بیان در سواد ملتان رونق فرما کردیدند و فوج بنی مع توپخانه با کل با چتر سنگه دوم

نایب دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهورست که تا قلعه ملتان بدست فوج  
انگریزی نخواهد آمد که مندرجین بهادر تاقب شیرینکه خواهند کرد و با فضل شیرینکه در محو جا  
حلبست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور  
تا دریای چاب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چاب



و سر کر نیل لاریس از ولایت بمقام بنی سربیل ذاک و از انجا در بهاول پور داخل شده  
معسکر نواب کورنر جنرل بهادر حاضر خواهند کرد و اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان  
خوب خواهد شد و پنج بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت کوز برآمده چند پلشن  
انگیزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمه آن در غول است پلشن بیست و دوم پلشن  
و پنج کپنی کوره از پلشن ملکه ببر کردگی کر نیل فرنگیس در غول چ پلشن هفتاد و دوم پلشن  
و پنج کپنی از پلشن سی و دوم ملکه زیر حکم بر کردگی را که هم صاحب و هفتم پلشن کوره ملکه و پلشن  
سوم بنی هندوستانی و او در صاحب بر پلنی که قریب بیش محل است حمله نمودن  
آن فوجی که متوجه سپاه صاحب موصوف کردید و فوج بنی بر دیگر مقامها و غول  
پ بمقام رام تیر تیره و شیوا حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر  
موز چال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از شرع نمود و از انجا در کرسی حکم  
را انجا در قبول ملکه پدر مولراج است بلانراحتت در رسیدن و چون فوج خلیل کاکا

قریب مسجدیکه که در قریب آن قبر شمس تریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است  
 شتافت و اینجا بسیار فقر او و مردم بیرون نازاکه برای گرفتن چاه حفر شده بودند دیده  
 بانیشان ترس نمودند و در پس این مسجد گروهی از سگهان که مسلح شده بودند از دور  
 شج انگریزی بکریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه کیش فوج  
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر دستان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه  
 خود قصد گرفتن مقام مغیره شمس تریز نمودند و اینجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که سبب  
 حمله کردن گورهای ولایتی بانگینهها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم با سبب فتنه باز  
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک و دهم بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه  
 سرگرد و چنانچه در سلاح خانه غنیمت از افتادن کلوکها توپ و دوا برایش در گرفت و بوقت  
 صبح از طرف قلعه کلههای توپ که می آمدند از گل بخته بودند معلوم شد که اکنون نزد دیوار  
 کلههایم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین از افواج انگریزی میجر کاردن از ششم پلشن  
 ملکه و اشن کلن صاحب از پلشن هفتاد و دوم بودند و ستی و لفتش یک سید صاحب  
 از پلشن نهم پلشن هشتاد و دو صاحب از پلشن هفتاد و دوم ملکه و لفتش  
 از پلشن پنجاه و دوم بودند و میجر کلیس صاحب از پلشن هفتاد و دوم ملکه و لفتش  
 کرنیل بنسن صاحب از پلشن سی و دوم بودند و ستانی و اشنین مکد و کل صاحب از پلشن  
 هفتاد و دوم بودند و ستی و لفتش مل صاحب انجیز و سه گوره از پلشن دهم ملکه مقتول  
 پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرنه که در آنجا دهم سبته بران لفتش  
 تاسن صاحب با دوازده سپاه رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و  
 صباح میت و نهم و سبیز کور از بر دو طرف شلک بند و قمار یکدگر خالی میکردند و سگهان  
 شمشیر استند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نکرد و از مقام محاصره افواج انگریزی فوج  
 را بر فاصله شش تا دوازده روز از ضرب کلههای دیوار قلعه را رخنههایی نمودند و از طرف

و از این طرف توپها را زود زد و دیر میکردند و از طرف حریف هم بر زیراکه در قلعه  
 کلوله اندازان کم بود و هیچ کس کار و دوازده کس میکرد و از کلوله های این طرف اندرون  
 قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرینکه بود و پنج حصه منقسم است یک لشکر  
 زیر حکم سیم نیکوکل صاحب در مقام کاسبله و دوم سیر کردگی جنرال کمال صاحب از کاسبله  
 برانکه فاصله سوم لشکر که در پنجین بیاد در موضع چتولیه چهارم تابع برکدیر بی بی صاحب  
 که فوج رام گرت پنجم لشکر برکدیر پوپ صاحب در وزیر آباد و پهلای مستحکم بر دای چای  
 جهت عبور منفک اگر نری بدین ستواری بسته شدند که اراپای هباب از بالای  
 آن رقص بوازند گویند دست محمد خان رئیس کابل سیردار چترنگه نوشت که سیم  
 لارنس را که برادر سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تقویض بوی بنانی را که  
 در خاندان ما ازین حرکت بسیار بنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در رضا  
 شسته سیم محمد شاه پادشاه ایران فوت کرده و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه  
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط  
 محض است گویند در سلخ خانه کلان قلعه ملتان از کلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرت  
 مکان آوازی حبیب مثل رعد شد و گرد و غبار تابیار کرده رفته جزل و شن است  
 بکلوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در آن سلخ خانه زده بود و انعام دادند و سه  
 اشرفی افسر او بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب به دست  
 پریدند و سوارانی سیصد مردم که به سخت آن بودند ملاک گردیدند درین سلخ خانه نه هزار  
 سن بار و دود کیر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و غنائم شد و سوار  
 آن روز دیگر و کشته غله تیر از کلوله بم آتش افتاد و دشمنی آن در لشکر اگر نری هم تمام  
 زده و چون و چون کاوه و غن جراح بر آن کد ام بسیار بود لهذا دشمنی تا بدو رفت و تمام  
 معلوم میشد تا محله دوم جنوری ششده عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج اگر نری بود

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هندو سنگ سردار که اکنون صاحب از دست خود کشته بود قتل کرد  
 و او ای او شام سنگ و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و وقت  
 شام چون اجباب عازت شهر جمع شد از انجمله بیست پنج فیل و بسیار سپه گاو و اقیام  
 اجناس بود و قریب پنج لک و پیرا غله که در شهر بود سوخت و مهاجران شهر پانزده  
 لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت  
 منظور شده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعہ فرار  
 کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پس از غریزان خود  
 را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگ مجیر لاریس احوالها شناسند و از نظر بنده  
 تا در قلعه انگ کشته پناه بگیرد چتر سنگ در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن  
 صاحب موصوف نزد من و شمار ابرست کونیند غرض طلب کردن خان مجیر لاریس  
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که او را حبس کرده و کربان افروخته مانده است بخواهد  
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگ افغانان در این راه در پیشا در مسلط ساخته بود  
 ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پیشا درنی تکلف گاو کشی کردند و در مقام باب  
 دوست محمد خان و ایات مختلف نزد بعضی است که سکبان صوبه پشاور و قلعہ انگ بدو  
 دادند بدین شرط که او مردشان کند و سر بهری لاریس و دم جنوری از مبدی در سنده  
 و از سنده در بهار و پور رسیده و دو مقام کرده تا پنج ششم در فروردین پور رسیده و از دست  
 نواب کور زجرل بیاد رود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور کرد و در بنا پنج نهم  
 آن داخل آنجا شد و هرگاه دیبا بخش کویل که از وقت ساؤل سنگ رفیق مولراج بود  
 عرض کردن عقد قصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف کتبه  
 که نزد تو و کالت نامه مولراج است گفت نزارم صاحب فرمود جواب با صوبه جنرال  
 شماست که دیوانچه خود را تفویض بر کار انگریزی کرده و سنده و پشاور و پشاور

نشان سفید بود تا معلوم کنند که داورنده او ایچی است و دوست محمد خان سبب ساز افغانان  
 قلعه انگ بران تصرف کردید و تاریخ دهم جنوری که نل لارنس در لاجه سپید دایما  
 طاعت سنگ ملاقات کردند و بوجب اشتباه رنواب کورنجران بهادر که مورخه هفتم جنوری سنه  
 مذکور بود معلوم شد که تاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرسنگه را که قریب در ایچیم  
 بود شکست فاحش داد و فوج اورا کزیناید باید که در چپا وینها برای تهنیت این فتح شکست  
 شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر سباب ایشان بدست فوج انگریزی افتاد  
 و مجله غنیمت شهر لمان هشت هزار روپیه قیمت و اب بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره  
 قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و فوجی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیکتر بود  
 بود که مردم قلعه عقب زن آید و بر روی تفنگ سرگرد مذکور محفوظ ماند و افغانان هم سرگرد  
 دوست محمد خان بر قلعه انگ سبب سازش افغانان متعینه قلعه تصرف شد و بزرگ نامور سکانه  
 قلعه دست اندازی کردند و بر چند چتر سنگه مانع آمدن کشیدند از اینجا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیرسنگه  
 شده بود فوج انگریزی بروی قنایاب کردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزده نفر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سرگرد نل لارنس یازدهم جنوری در لشکر  
 کندر چیت بهادر حمل شد و از شروع فوج وری سال مذکور بجای سترکیر چی صاحب  
 باز بزرگ بیژنی لاهور بدستور سابق بحال و ماور کردید و در جنگ سیزدهم که مشهور جنگ  
 جلیان است سبب کثرت بارش تپه که عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب  
 سیزدهم جنوری جان بخت یکم کردند و کپزار و ششصد سپاهی مجروح و  
 سیزدهم و شصت مقتول کردند و لیکن سپاهیان انگریزی بر تو چانه حوصلت یافته سی و چهل توپ  
 تاریخ زده یکبار کردند و چند هزار از سکهان کشته و هفت کس سکه زخمی را در دار لشکر  
 ماری باور دهند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه لمان شد که سکه را در دست

از نصیل قتلعه می ریزند بر پای سپاسیان می افتد و پناه کس سپاسی مولیج بخوان  
 خود را حواله بجهاد و در صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاسی  
 نزد مولیج باقی مانده اند و سبب قتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ جان  
 این شد که سبب تقصیرین کلام فسر خود در آن سر که مردم یک رساله انگریزی  
 بطرف توپخانه خود کرده با ستاد لندانتوب شان بند شد و فرج حریف اوست و دیگر آن  
 کوله اندازان را قتل کرد و ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زادهای شیر که  
 نیز کشته شدند و بتاریخ محبت و دوم جنوری سنه حال دیوان مولیج بلا قتل  
 شوالط جان بخشی خود را حواله و سن صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند  
 آمده سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب کورنیل  
 بهادریان شتهار مرقوم به بیت و پنجم ماه مذکور از مقام مکهو جاری فرمود که برای  
 آگاهی کونسل تمامی خواص و عوام این شتهار داده میشود که هرگاه اهل کلههای  
 چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریز  
 عزم با مجرم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود و دیوان مولیج بمشاوره  
 این حال مع مردم همراهی خود خوشین را به کار انگریزی کرد و لنداحکم شد که هر  
 در کپنهاگی کلان بهیت و یک صدای توپ بطریق شکستین سرشوند و صورت  
 سپرد کردن دیوان چو خود را در سرکار بدین طریق شد که بهیت و یکم جنوری یک  
 مردی که چند بار در سکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولیج و بزرگی  
 پنج سال بود حاضر شده بحضور و ش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولیج  
 ز بهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بهیت و دوم جنوری و دوم  
 چهار چهار کس استیقا از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کس سرکار بنهاده پناه  
 جان هستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار استیقا بودند و قریب هزار

باز سرگردان بود  
 مولیج خود را  
 سکا انگریزی

و قریب دو هزار مردم بهر و بنگاه من بعد مولراج بسواری سپ بر فاق چند ساله  
 سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلش گوره با دو پلش بند و سنگا  
 رفته تسلط نمود و نیز چهار طرف پیره سپاهیان مقرر و مامور کرد و در میان مردم قوت و غیره  
 اسباب قلعه را تاراج گفتند تا بهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و در میان  
 شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصلهای آن بلند و خندقش قاشی  
 عمیق است مگر از صدمات گلولهها جا جانشکسته شد و مثل خرابه و ویرانه می نمود و درین  
 لشک نیست که اهل قلعه تا بقدر راز و نوپا با افواج انگریزی غوب جنجیدند و هرگاه فصلها  
 قلعه بغیر گلولهها شکسته مثل غرابال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنه داخل  
 شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را  
 اسیر کرده در کتپ او در دست صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دس صاحب درخیز  
 فرود کردند و عیال و اطفال او در قلعه بجنایت سپاهیان سرکاری می نمودند  
 نگیدست که کسی سیمپا پیره و اله در زمانه او رفتن نیابد و در مقام خزان پیره گورهای  
 بولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر سیکرین و سلاح خانه پیره سپاهیان  
 بند و سنگا مقرر شد و باشد کان انگل خصوصاً قوم کهنتری سبب تعدی غارتگری  
 افغانان جلای وطن خستیار نمودند و قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است  
 که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاشه گوی  
 صاحب و اندرسین صاحب که در ملتان مقتول شده بودند پیش کرده بجای دیگر قلعه  
 با عتبه و احترام مدفون ساختند و توابع قلعه ملتان از ستر طاسن و لیم بل صاحب مولف  
 کس متعلق الی نواح اینست تاریخ تعمیریه بال عیسوی نظم لراج چو شد هنرم ولی ز روی پر شد  
 منصوری و اقبال با کمر میزدند تاریخ زلف پی این فتح چو پر شدیم + اربابان  
 این گفت که ملتان خورشید تاریخ عشره به مال جبری ایضا از صاحب مذکور نظم





که از قلعه لمان برست سر گذارده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بود در حبس  
 دراج قنحت نموده شود و مال و حساب اهل شهر که در هر کار مضطربست بدوین دادن  
 سیزده لک روپیه و این بخوار شد و بالحقین معلوم شد که لاس مستر اکنون چنانست  
 که بی ترتیب رفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان را بیکدیگر  
 بودند و آنچه مردم می گفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است  
 و نیز سمیع میشود که خطوط نوشته این بر دو صاحبان که بعد مخرج شدن قوسل از  
 قضا کردن بر بختیون نوشته بودند که در قتل بایان قصور مولراج صلا نیست و است  
 نامبرده اند اگر این امر درست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل خواهد شد و نیز  
 مردم بگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهربی در بار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون  
 موجود است که شما با سر کاراگری بکنید و مستعد حرب و پیکار بشید دیوان چون بگویند  
 که بوقت رو بکاری بخنور کوریز صاحب پیش خواهیم کرد و هرگاه میجو در صاحب قلعه  
 لمان بفته تلافی خزان و حساب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشی ایافته و در بعض مقام  
 غله و روغن کا و از وقت سانول سنگه فراهم بود و در جانی نیل افیون بسیار بدست آمد  
 و قریب سه چهار لک و پیه مال سبب پرین سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شد و سومی  
 اسباب مذکور در دار الضرب اثر فی در روپیه بسیار بود و شیرهای لایمی قیمتی دیگر سوار آلات  
 حرب را حسابی نبود و سخن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام حساب معمر و منور  
 سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم  
 نیست و مولراج اکنون صاحب و اندر سین صاحب را کفن از دو تالهای نفیس داده  
 بود اگالیان آن کفن را از قبور بردیدند و چون او را حال نشان معلوم شد باز کفن از  
 پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک و پیه نیز آورده و دش صاحب و ن  
 اجازه نواب کوریز ملاکات با مولراج کردند و حکم شد که نا اخراج کل کار از قلعه فرارند

و عیال مولراج را از قلعه بیرون برند و بسیار مردم و جوانان و سبب قبیله را حاکم برون  
 قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از یک کس که از قلعه بیرون می رفت  
 گفت که در این راه بسیار مال را بر دزدان و فوج تصرف  
 نمودند و در این راه صاحب از دیوان مولراج انتصار گرفته و از آنجا سبب است  
 که تصرف شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید و دش صاحب آنرا بشمار  
 خواهند داد و مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته در کار دارم  
 یکی پوتی مذنب خود دوم چند تصویر از نیسی توهم کتاب طب که در آن شیخ جغت دفع قیوم  
 نبی است و طبع مولراج صاحبان در بنصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدری از  
 قدر از نقد پنج قش و هفت انج دست و پاکوتاه رنگ سبک یعنی پیکاکا چهره متوسط بلند  
 پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکرر زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیاد و وقت برآورد  
 از قلعه در شکر اگر نیز می برآید و خوب صورت سوار و بر زمین با بوبار چرخ ابریشمی میرو  
 بود و لباده ریشی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک نفر  
 او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سبک بود و بهر چهار صاحب پر دست رست  
 او بود و در بظا هر سیج نمودی داشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود  
 بهر دو طرف افواج اگر نیز بر این نظر چشم میدید و لیکن سنگی بر جبین می آورد و آنرا ضمیم  
 خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیر تبا و مقیم  
 است ظاهراً قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور و دهها بستند و آلات حرب را  
 بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان کوره مع اطفال از جهات  
 اتارگی در قلعه لاهور فرستند در چا و فی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماند و این هم میخواستند  
 که شیر سنگه اول بر امت سرو جلد بر تاخت خواهد کرد و کند و خف در تعاقب و برآوردند  
 و جنرل و سن برای کمک کنند و خف مامور شدند و بتاچ پا نزد کیم غوری فوج کردند

قیج کند خجیف اولیان داله روانه شده قریب به سوری رسید و برای حفاظت شهر لاهور  
 نصف پلش گوره و چهار پلش بند و سنگا و یک رساله سواران و یک ترب کوله بند  
 ایسی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی انشده است و این  
 محافظت را می بیند که از مجب کنگر ناشادریه که از وزیر آباد تا امرت سرفه است و این  
 موراج را بعد از دین در لاهور در کوبند کڑه فرود کنند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید  
 که در لشکر او قریب یک ک مردم از سبک و بازاری فرام است روزی شیر سنگه از راه  
 لاف و کزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کنگد خجیف را سنگت دادیم و عاب  
 آمیم لهذا قیج ملتان محاصره آن کده شسته برای کمک کنگد خجیف آمده است و چون  
 سست هفت و مردم ملتان می که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال متع شدن  
 قلعه ملتان در سرکار انگریزی نمودند و او ملا در لشکرش افتاد و دود پلش تقاضای تخوا  
 همان ساعت کردند و چون یافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتایج شانزدهم  
 فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظر بند بودند با جانش لاول در لاهور آمدند و  
 بحضور نواب کور ز جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده  
 و نزد بعضی ایشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بفرموده فروری کوچ افواج کنگد  
 اوسعد اند پور تاشش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کنگد خجیف بهادر در آنجا حکم  
 داد که مردم قیج احوال و اقبال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیش  
 بند ضرورت بهر اه گرفته و نیز فرمود که در یک خیمه دود و صاحب بوده سباب و مردم  
 خجیف را راکم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر کرد و بدو نیز حکم شد که هر سبک  
 از روز کوچ آذوقه پنجاه هزار بهر اه گیرد و بتایج هفدهم فروری لشکر ماروی صاحب را  
 سبک کند و تخفیف بهادر شد و نیز دین تاج مار کم صاحب چل کشی را بقبض خود در آورند  
 و بتایج بیستم ماه مذکور لشکر کنگد خجیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان

و فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از کجرات بقاصه یک و نیم میل افتاده بود  
 ما که صاحب نیز عجب از جناب کرده قریب کین کند و نجیب شد الغرض تباری پنجیم  
 در کجرات در لشکر کند نجیب پانزده هزار سپاه و بعد توپ بود و جبر لارنس را در  
 حوضت و کشته کرد و کشته شد کین کند نجیب آمد و شیر سنگه در خط طواک که مردم و غارت کرده بود  
 نیز همراه لارنس صاحب فرستاده و دو و نیم میل سباب که از کینه کلان مولراج بر آمده بود  
 اینست طلا ۱۲ مار کلکن مرصع یکمزدج شمشیر بیش قیمت یک قبضه آلا می و اریه سنگ  
 کما رقیق کعبه و در شهر کلان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و بر  
 واکه است شیر زری مقر کرده است و جبل کورث لپند صاحب ناظم کلان مقر  
 شدند و بیستم فروری قبال مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از تره و تن  
 بسیار مال و اسباب بر آمد و حکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه هرن نیز در قبضه  
 سرکار درآمد و جان جنگ کجرات را که جنگ اخیر کجرات و در آن کستی فاحش شیر سنگه  
 و دیگر سرداران سکه افتاده بنصوت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده  
 جنگ خمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپبار افواج یکدیگر  
 زدند درین دو خورد و قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی میک افسر ساله  
 چهار دهم و یک افسر پلشن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب  
 برانگیختل اجنت زخم برداشتند و قریب و نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردید  
 و دست و پست توپ مخافت دست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی  
 سوار و پیاده همچنان درین رزم و پیکار جان فانی نمودند که قابل تحسیر و است  
 و در بعض جهل توپ عظیم است آمدند و شیر سنگه سپاه خود تمامی اسباب خوردند  
 را که داشته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافته که بخت شد  
 کند نجیب بار سالهای واران بغایت ایشان نمودند و شیر سنگه را از کجرات تاخته که از این

گریزانید و انعام نبرای او چهار بار بر درهای کندر نجف حمله کردند و در بار  
 شکست یافته منبرم گردیدند مضمون شهبازی که نواب کور ز خیرالیه  
 مورخه ۲۴ خرداد ۱۲۸۵ عازر گنبد خیر و زیور داده است  
 از روی چندی کندر نجف بهادر معلوم شد که بنا بر اینست که فوج منبرم  
 فتح نمایان سکبان آچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر سیدی در سر کار  
 منبرم بقوا گذشت که کندر نجف می نویسند که دیروز لشکر ما که صاحب و مداح صاحب  
 که از اقلان آمده بود و طی معسکر آچنان شد تا همه اسبها گرفته از یکور بر طرف شاه دوال  
 کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد  
 دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سباب و جمله آلات حرب  
 و توپهای ایشان تصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم مانده زیرا که  
 ما دوازده گره سباب ایشان بوقت گریز میماند یعنی در جای توپها را گذاشته و در  
 صفهای کولی و بار و در از حالات خطر ارانند خستند و نقصان فوج ما بسیار گشت فقط  
 کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان بشت  
 توپ بود مقابل کردن و از مقام سوار ایشان محل ساختن و گریزانیدن دلیل است  
 بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد  
 تفصیل سبب تعاقب خواهیم نوشت تمام شد مضمون چندی کندر نجف و از خطوط انگریزی  
 معلوم شد که جنرال کلبرت برای تعاقب مخالفین باور گردیدند و قریب شش هزار از سکبان  
 متبوع و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بخرد و صد و شصت مردم مقتول و مجروح  
 شده باشند و فرمان نبره آنقدر که بالا مرقوم گردید زیاد بکار نیامد و بکار کندر  
 صاحب را عداوت مظهر و منظور شده در گنبد خود تشریف آوردند و حسن نظام نمودند  
 ایشان هم لشکر از صفیر و کسبه و ثناء و صفت جناب سه سالار محمد و طبیبان استند

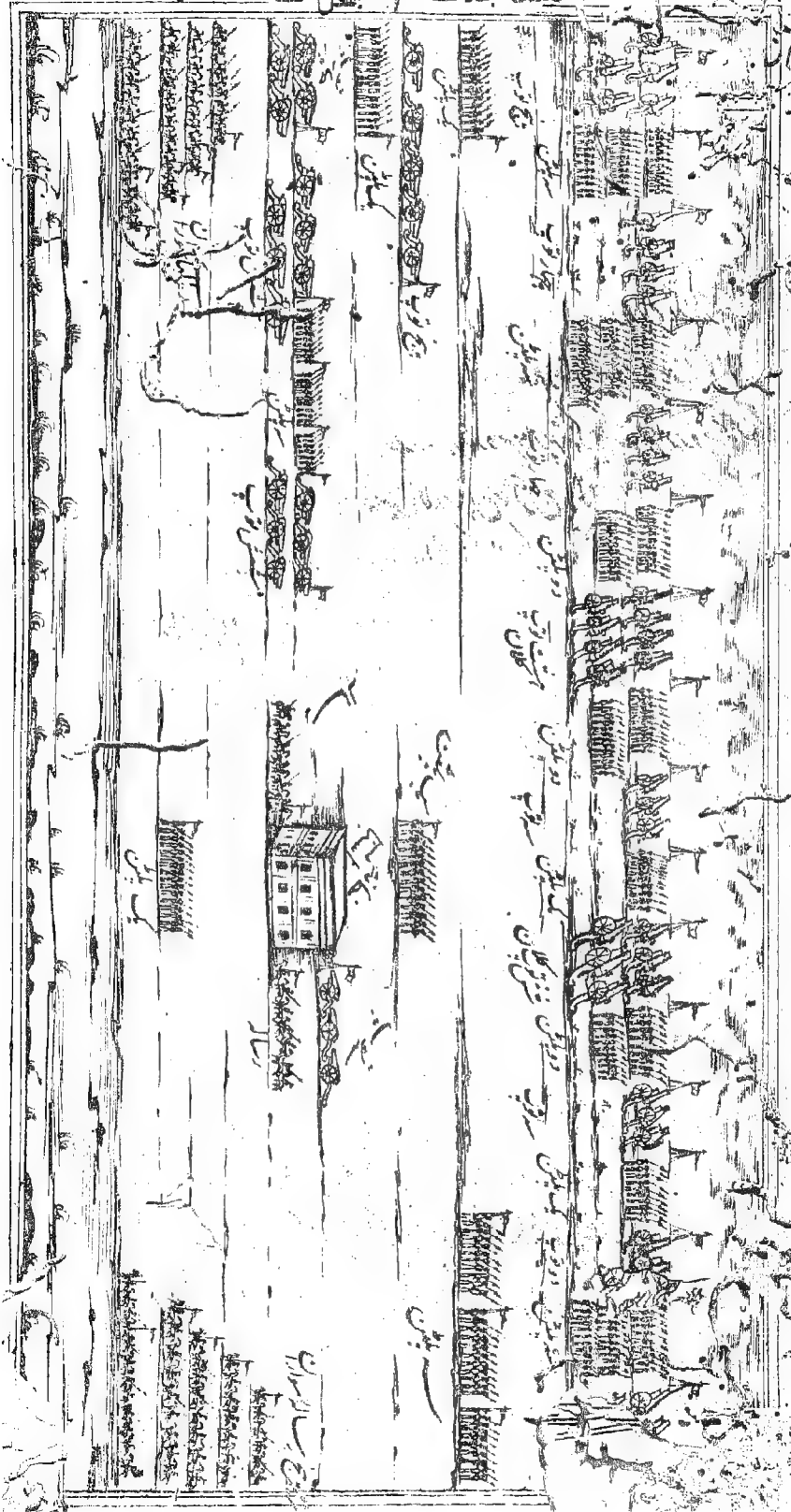
مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فرج غلیم و دوستی  
 و دیگر آلات حرب بوزن در مقام حکم و استوار این چنین فتح سرکها و انگریزی که بروی شد  
 شد آمد که ای هم سید وستان بنده باشد و درین جنگ که شهر جنگ کجرات شد اکرم خان  
 ببرد و سید وستان که سیر کردگی در اینان شرکای شریک بود کشته شد و بسیاری توپهای هم  
 از صدها کلواهای توپخانه انگریزی از غرابها افتاده بر زمین ریخته بود و میدان غنای  
 از لاشهای کشتگان در میان معمر و کلگون نظری آمد و بعد چهل و سه توپ اعدا  
 و اسید بست آمدن دیگر توپها نیز هست و بخله این توپها و توپ پلش دو بند که سابق  
 غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند  
 و فرج غنیم منتر کشته به جانب کرخت یک کرده بطرف ببر و دیگر جانب جهلم رفت و  
 لشکر جزال کبریت بطرف دیگی و کنگوکیل صاحب بطرف میر نصرت نمود و سردار چرسنگ  
 که درین سمر که بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و سال

بمنظور

# نقشه جنگ ایران





و میر سکوت صاحب انجیر می قلعه نشان بازار است می کند که جنگی کرده و کائنات اندر از  
 آنجا برانند انبار خاک را بشوید شهر قلعه را صاف و رخنه های یوز را نوا که بفرست کلوا که توپ کلان  
 که در آنجا بود چنانچه توپها بالای فیله های قلعه نصب میکنند و دلیش هندستانی مدد در آن قلعه  
 خواهد داشت و هم که برادران مولراج حفاظت عیال و بچهند کونید در پای کنند و بچند  
 نیز خفیف رسد اخبار نویسن چنان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف بنان  
 پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چنگ که شت نیز از رویه چنان  
 مذکور فرستاده است و از این سکه سه ساله را ساین مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار  
 کرده در لاهور دزد و باجولان کردند و اکنون که نزد سکه ها توپ باقی نمانده است  
 بر در بای جمله اجتماع کرده باز قصد جنگ میدارند و میگویند که نزد ما توپ نیست بشیر  
 خوهیم جنگی مضمون شهباز را پس از ریثت لا بوجرب حکم نواب کو ریز خزل که برای جمع  
 کشن در میان لشکر سکه ها نوشته اند نیست که همه مردم هر میان لشکر سکه ها سوای سلطان محمد خان  
 باید که رفاقت سکه ها را داشته بیایند و هر که در سر کار انگیزی در وقت رجوع خواهد که در هر کار  
 خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سر کار خوانند که در ایشان اجارت رخن خانه خود را در  
 عمل سر کار انگیزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد حاجت  
 ایشان خواهد کرد و بدین طریق بگردشند این شهباز خود را در افواج گری ساند  
 و بیستم فروری دیوان مولراج را بر سبیل ذاک در لاهور آورده و در شهر پیش کشید  
 در مکان بی بی چندر کور فرود گنا نیدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست بر کورهای لای  
 بود و باز روز کر نبل لارنس میر لارنس بدو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده  
 برای دیدن کلاب سکه میر چنگ که در لاهور مقید است فتنه شیخ امام الدین با خطا بیاد می  
 عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق هزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بنا  
 بایچ سردار چنگ و شیر سکه و دیگر مراران باغی بکمان خج و لاله میر می کشند و حاجت

که در آن زمان بهادر در مقام راول بندهی نموده اطاعت سرکار را قبول کرد و در دوستان  
 از پنا و در طرف جبر و در خجسته رفت و جنرال کلبرث صاحب که در نقاب سرداران سکمان  
 که چنگان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران نرگویشک مشغول  
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سنگه بسیمه است و  
 بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز از وزنه و با  
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران نرگویشک و دوپ را که در  
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میم لارنس و میم ایشازا و فشت پوی صاحب  
 و فشت هر برث و مستر طاسین بی بی ایشازا که در پیشتر با کرده در لشکر انگریزی  
 بجاخت تمام رسانید و او در پس اکنون جنگ با سکمان تمام شد و جنرال کلبرث نقاب دست محمد خان  
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود و نمود اگر افغانان دره خیره طامع و زرد و ستمند  
 بطبع یا قن نرا از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست  
 و آنست که مهم سکمان تمام شد و دلام افواج انگریزی خواهر شکست و صاحبان کشته  
 کپشان برای تجویزها و نیهای افواج انگریزی بجانب سیار دریای جلم زمین اسپایش  
 می کنند و نواب کور ز جنرال بعد نوشتن بهار کبا و این جنگ بکند تخفیف ایام فرمودند که هنوز  
 جنگ قائم است و فساد بر پاشی تمام بجانب نوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان  
 کابل که بری سکمان آمده بود و از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب حاصل کردند  
 و بجز در سیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب ملک پشاور برای خارج کردن افغانان  
 روانه شد که بید دوست محمد خان با مردم بهر ای خود و سلطان محمد خان و در بجز در خل  
 لشکر جنرال کلبرث از پشاور برگشت و بسیار زنجیر بایان او هیچ و سالم بدر رفت  
 سبب حکم نواب کور ز جنرال با در بقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکمان  
 بجهاد و نیهای کابل شکلهای تنبیت سر شدند و اکنون منظور با ایسان سرکار انگریزی است



که در قریب بر نواب سرانج اندو له غالب آمدند و حاجت فوج شد ایفدا گوره و سوارستان  
 ملازم سرکار گسی بود گوره سوار ۴۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره گوله انداز ۳۳  
 ترک سوار ۱۲۴۰ هندوستان سپاهی ۳۰۳۸ جمع کل ۲۵۰۰۰  
 بوقت جنگ بامیه گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بود و در جنگ بر ملازم  
 پیش گوده و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول بمباره جنرال زار و لک  
 سه رساله در اکون و یک پلشن گوره زیاده از یازده هزار فوج نمود و در ۱۸  
 و ۱۹ عیسوی بوقت جنگ اول با بنگهان نه پلشن گوره و سجد پلشن هندوستان  
 بودند و با فضل در ۱۹ عیسوی تیر نه پلشن گوره و سجد پلشن هندوستان برای جنگ  
 بنگهان دفعه ثانی رفته بود و از الغرض با فضل کل فوج ملازم گسی و با دوشای در کل هندوستان  
 سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستان ملازم هندوستان گسی در هندوستان  
 که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سواهی سمارت  
 گوره و سوار صاحبان از پشت تار قل و جنرال سهند که با تدبیر و با داری می جنگند  
 بنگهان و گویند رعایای بناد و خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل بنگهان ظالم و افغانان  
 بی رحم و بد بخت سرکار اگر بی سوار مطن و خوشو در گردید و زنان شهر دگر از نام بنگهان  
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در اجاز فرط سرور و شادمانی بر صفت سوار  
 انگریزان گردید و حضور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور  
 بنام خود سیم اند و گفتن اذان آواز بلند و اظهار دیگر شمار سلام مارا میروا خواهند  
 در حین صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در خیر و زور  
 میزدی جناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و با فضل که در کل جناب عمل انگریزان  
 گسی سهند یک کونسل از طرف نواب گور زنگال در لابور مقرر خواهد کرد و سردار  
 کونسل را چو میزدی لارنس بهر راه بهر وقت بفرستد و صاحب دیگر گسی

بر پایه چهار هزار و پیم معین خواهند شد و بافضل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و ملتان  
 و یک سکه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبوده و لا محوره عقد شده و شهاب  
 کور که در آن نقش عقیق نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد چهار خه مذکور و دیگر  
 برادران از سنانید بر آن چشم خط کرد و چهار لک و پیم سال برای چهار خه موصوف  
 از آنجا که نری مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در بند و ستان خاک که در آنجا  
 قرار خواهد یافت و جایگزین سکه و دیوان دینا نامه شیخ امام الدین و حکیم نور الدین  
 بحال خواهد ماند و جایگزین های دیگر سرداران سکه که با سرکار بیادت کرده و حکم نموده بودند  
 باطل ضبط خواهند شد و جایگزین نور برای نذر که مغلطه لندن بولایت خواهد رفت  
 و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص تراکین از طعن کشیده مقتول خواهند دید  
 زیرا که او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در نظام  
 ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرال کلرنت با  
 افواج قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در شاه و رسول شد چا و نی انگریزی را  
 بلکه و مکانات میر لارنس که افغانان مذکور شش در داده بودند مشغول و سوزان یافت  
 و چهار زرد و دست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده و او را  
 میجر مذکور مضروب و مجرم سرکار انگریزی بود و سطرف کابل را بی کردید و همچنین افغانان  
 بهر ای او بعد یکدی و مقابله با فوج انگریزی از شاه و بر رفتند نقل خلاصه شد

## نواب کورنر جنرال لار و دلهوی با در مرقومه لاج ۲۵

از کسب فیروز پور چون بعد فوت چهار خه رحمت سکه و الی لاهور متوفی که  
 سرکار انگریزی بود و عهد نامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیات  
 سکبان لازم در بار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که اینجای تلج بود و پورتن

که بود در مقابلۀ افواج سرکار که کنگرستانهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردیدند  
 و افواج سرکاری بعد از گردانیدن ایشان از جنگ اخیر از طرف تبلیغ عبور نمودند و قصد  
 لاهور کردند که بهاراجه دلیپ سنگ مع سرداران لاهور عهد و تقصیرات نموده اخراجت سرکار  
 را قبول کرد و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم در نزد شمس سرافراز  
 خانۀ راجه راجه فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامه های جدیدی میان  
 سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه االیان سرکار انگریزی بر آن همه قول  
 و قرار مندرجه عهدنامه تمیل نمودند که سکبان سرداران ایشان عهد شکنی کرده و شرائط  
 عهدنامه ها را بجا نیاوردند حتی که سالانه غلبندی که در آن مندرج بود ادانکر و نمون  
 فرضی که کورنشت هندوستان ایشان را داده بودند ادانکر و علاء سکبان و سرداران  
 ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بزم خود اختیار کرده بودند عمل نیاورده  
 برای قتال جدال برخاستند و بعضی صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مستقر شده  
 بودند قتل نمودند و بعضی را بفریب قید کردند و بعضی سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط  
 کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت  
 رهبری ایشان کرد و تمامی سکبان بدین راه که سلطنت انگریزان را تباہ و برباد  
 کنند بغاوت و سرکشی نمودند و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار  
 خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتار و تخریب نمودن ملک غیره و اسباب هرگز کموز  
 خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار از کور زجرل ملک  
 پنجاب ظاهر و هوید است ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرورت افتاد که تدبیری  
 اندر کرد تا بدین سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیستند مطیع و منقاد خود سازند  
 و تا بدین نواب کور زجرل لارڈ و لاهوری بپادارشان میکنند که اکنون حکومت سکبان  
 از ملک پنجاب ختم شد و در آنجا ملک بهاراجه دلیپ سنگ دهنل و حشال ملک

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بهما را خیر و صوف لغت و عظیم  
 پیش خواهند آمد و ملل را با یکدیگر بعد و دی از سرداران کجایان همه با سرکار جنگیدند  
 و در آخر خواهد آمد و شرح باد که سرکار انگریزی با مذیب رعایای ملک پنجاب خود  
 مسئله این باشد که خود را به خود و سرکار که هرگز خلافت و سرکاری نخواهد داشت و این  
 را اجازت نخواهد شد که یکی از مذیب دیگری و یا داری که در مذیب او فرض باشد  
 لغرض و قزاحت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و حساب  
 ایشان بالکل ضبط خواهد کرد و بتاسع قلع و قمع که در ملک پنجابند سوار شوند  
 کرده خواهند شد بلکه آن چنان تیزی بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت  
 بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گور زجرل مردم رعایای پنجاب اطلاع نمایند  
 که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه طمع و ستاد سرکار نکرد  
 شوند به جز ایشان با مهربانی و ولایت حکمرانی خواهد شد و اخیان اگر احدی از سرکار  
 این ملک باز نشد و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد در خصوصت باز توفیق خواهد  
 مهربانی این سرکار درباره خود ندارد و بل بسزای سنگین خواهد رسید و این شهادت  
 نواب گور زجرل لارڈ و لهوری از دستخط ایچ ایم الیث صاحب بیادریکرت  
 کوشت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه حاکم  
 هندوستان و غیره و شمار افواج هر یک مستقیم

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق و سرکار انگریزیت	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰
آمدنی کل پنجاب رعایا و غیره	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰
ملک بریا که از او اینگز کوید	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰

فردی که  
 در هندوستان  
 و از این  
 می بیند

ملک نیال	ملک	ملک	ملک
ملک بسنده	ملک	ملک	ملک
مهاضنتان	ملک	یک کور و شش هزار	ملک
ملک ایران	ملک	دو کور	ملک
جید آباد و دکن	ملک	سه کور	+
کوالیر ملک سندی	ملک	یک کور و چهار ملک	نصف از هر چهار پاره و باقی را کور
نایگور	ملک	ملک و یک کور و سه پاره	+
نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰۰
یعنی چارده کور و پنج ملک	یعنی سی کور و سی و شش ملک	یعنی سی کور و سی و شش ملک	دست و پنجاه و شصت و شش ملک

در بیان شمه از حال محاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق در قاتل و قتل  
او ملکه های اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در شمه بر ضلع اوجستان  
که برکنار جانب شرقی دریای سنده واقع شده سبب کم زوری اما غنه است  
مصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتجویف و تطیع ملج  
لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای پنج پور شش کرده بتدریج شامل  
ملک پنجاب نمود و در شمه سرچاپس سنگه بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانند  
عبدالنامہ از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهد نامہ  
و سخط نشکرده و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجزر وابط محبت و اتحاد میا بین دو  
غمضی از ملک اوست در شمه بر عهد نامہ و سخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود با  
افغانی میان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دایم بر جاده تقسیم دوستی و تحا  
شیت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود و بخلایست و پنجاه و پنج خود  
را بجهت دیگر سپاه را بدستخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه گلش تعلیم می کنند



می آنگاشته و بجمعه آن بهیت و پنجهزار سواره کول انداخته بودند و کار توپ می آویخته و چند  
 نفر انیس برای تعلیم سپاه خود در سر کار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ  
 خوب کار آخوند و دوازده و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر از شیخان کورکین بودند و  
 خواهان نقد زمین داده بودند در ششصد و شصت و هشتاد و پنج و در ششصد و شصت و هشتاد و پنج  
 خود در آورده و در ششصد و هشتاد و پنج و در ششصد و هشتاد و پنج و در ششصد و هشتاد و پنج  
 شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این برادر سرکار بسیار فرقه  
 بروقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن رتخت سلطنت افغانان  
 مرد افواج اگر نمی نمود و در ششصد و هشتاد و پنج و هفت سال شده بسبب کثرت عیال  
 قصاکر و بر روی او داغ چپک عین بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت  
 فطانت و شجاعتی و سلطنت ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد و بزرگواری  
 حاصل بود که لا محاله اقران خود کوی سبقت ر بوده و در حضایل و صاحبان  
 اگر بنوشته اند که او قصد در امور مملکت میکرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون انجام  
 و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن برمی داشت و هر کار را اول بحث  
 فهمیده و نیز آن خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبعی اهل غور  
 و کردن گشتن ملک خود را مطیع و مقاد خود میداشت احدی را یار نبود که در زندگی  
 بادی سرکشی میکرد و کوفه در بر نوشت و خواند نبود مگر آنچه آن صاحب تدبیر صائب بود  
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و شوره دیگری بخوبی می نمود اگر چه رحم و مهر  
 در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هیچ روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در  
 امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در جمعی از وی خطایم واقع میشد  
 آن خطا را خنّه در امور سلطنت و یا در سباب حکومت او را بمنیافت و دلیل بر دلش  
 او همین بس است که االیان سرکار آنکشی همیشه از وی راضی و خوشنود و مانند و نخب

بعضی خون کسی قصاصین را قاتل میکرد مگر مجرم را بقوس کشیدند از کمالی می طع  
 بعضی و شنگه کردن او را می گشت و یا او را بکوهستان جلای لری منمو و عمل اگر پیش  
 اگر یزی داشت مگر نسبت ریاستهای دیگر بند و ستانان بر اکثر بهتر و منصف  
 و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دوشیم کرد و رویه بود و با وجودیکه در سکا  
 و دوازده کرد و رویه را نقد و حساب بود تا هم خواه فوج او تا میجده ماه بزمه  
 می ماند و سبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او  
 و امکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب  
 خود می نمودند و خود ملک لاهور در وقت او بدین صورت بودند حد شالی ملک  
 او بعضی کوهستان هالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای  
 سبل و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول در چهار میل  
 بادامن کوه هالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن با اندازه ششصد میل بدین صورت



قاعده این مثلث از جانب شمال بکوهستان  
 هالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و آب و آبی ملک او در زمین برابر و بمواز نسبت کوهستان بسیارست زمین اطراف این پنج  
 دریا و آب و آبی در این پنج دریا و آب و آبی در این پنج دریا و آب و آبی در این پنج دریا  
 و آب و آبی در این پنج دریا و آب و آبی در این پنج دریا و آب و آبی در این پنج دریا



تر خاتمه شتر شتر کلک هر ملک شاه اقلیم خن وری آتور معنی سرور  
 طالع گنای کشور و سخن با صب اعلام بن امی فرقت بول ناک  
 لم زلی جناب فادت ماب مولوی محمد باوی علی مد ظله العالی

به ستعین نیرد بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحه ثوحید مالک الهی است که بیست  
 هشتاد و نه را دلی تا اعلی سر بر خط روان نهاده و علم انداز می نماید در بیدای ناپید کنان تجوید  
 جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش بر که و سه تن رضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و در  
 در مع که ادا کند دانش محو تیر تار یکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از عجز و محال  
 حصر صفاتش در خانه کان کوشه گردین تا علم صبح بر افراخته در سخن این  
 ساخته ماه نوست از پی بیکانه است تیغ هلالی ز سلح خانه است انصافی بر بیغ تضای  
 بدست مخاری نهاده که بهشت خاکی گردان نهاده اعدای من بر آورد و تلخ احکام  
 واجب لا و از زبان شاه کو بندگانی سپرده که بی زبان از احکم ناطقش گو یاکرد توقع رشتن  
 بطغرای و باز ننگان الا کافه لکناس میل و کشور نبوتش بجایم التغای و لکن رسول الله  
 و خاتم النبیین کمل چونگر تیغ او شد از جهالت سپرا کند بر آب مذمت سلیمان  
 بود موری که از ارش سکندر جاه هر آینه دارش جانشینان سند ملکش تیغ نظام  
 بخون دشمنان اسلام خوابنده و تانسان ساده خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین  
 ز تانده صد حیات باد بر جانش بر همه آل و صعب ذی شانش بعد ازین بر او بحر  
 بر چشم اعتبار برای نظارت بندگان فاعتر و اما ادلی الالبصار باد که تان جوشن کرا و جاده  
 اندک این همیشه بخون عزیزان خضاب است و شمشیر لنگر دار رخاک دوران ملوم دست و کربان  
 اندک این تان قاتل گاهی تخت کی مقام دیگر است و توبی دهم صاحب فرخی می

با این پنج سحر و تیغ بر زبان آورده چنانکه سخت حیرت آید باین سحر که قطع کرده  
یکی از شاهان سحر را باج داد همه ملک دیگر باراج داد و به وقت آمدن کلاه از سحر  
که نام آوران را کند کار زاتی تلون چنان میکند که کار که شد از دورگی پس به ناز یکی حیوه و  
و که دید دست یکی را ظفر دیگر است نظیر این حال و صدق این مقال تلقی دو فردان لشکر  
و مقابله و قتل و جند و مرعزه که همان لا بورد و ملتان با کارکنان سرکار گلستان است که کیه تا  
چو لایحه معانی قصب این ربای محضر گفته دانی فارس مضارعت شهباز صحرای  
مندیست این بر لشکر جاد و کاران دین بر خطای کلش عقد های علم و هنر و  
فنون تیغ گوشتیش را جوهر سحر و ارمنا صبیح می موشی مولوی عبد الکریم او آنه بقدر  
بازگشت و بگفته قصی انبایات تحقیق دانی و تیغ واقعی از میان انگیزان و اخبار اراد و بکار  
گذاشت دانی بود دلش از زانند و ناریست نصب ابدین است دشت بهلا خطه صدق بهر  
بر زبان است که جز از احتمال کذب میرست بر قهر و هوش فصاحت قرین و هر گاه بلاغت فرین از  
سطورش فوج معنی صفت آرا و نامر سطر نیست کامل را و در تیر اگر تفرص و تقدیر شاخ طوبی کلان  
بقابل تیزی این خریش خوار برید و در تیغ خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هفت کردیم  
و دود برافت و رفتش نواز رسید تسکینه قصص حکایات طبائع انسانی را قبول و شربت اسید  
و قانع و حمار باب مجبولست خصوصاً که شهاب را و از کوس این بیکار و هر سارمه شاق صدف  
طلبل این تازه کارزار بود بلند اطر فدا ر قلم و بهیت سپهسالار شمر فوت حاجی حرمین  
مولوی محمد حسین که گنید تیغ الباب بچینه بر کونه مقصودش کسبت و علی قالی استخوان  
بر نادر است بهود در دست باد برای حیرت ناظران از قلاب طبع بر کشید و مختصان آثار طلاق  
روز کار را کامیاب گردانید و تنگ انام با وی برای نام این چند سطر بر پیشانی  
و تاریخ لفظی و معنوی یاد کار گذشت قطعه تاریخی شد این نامه هر که زالیف و مستنصر  
پسندین طبع به کشید رقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دصده شنبه

## سبع از جانی شریف قالب سخن شیخ محمد عبد الرحمن متجلی

تذکره خانہ محمدیہ کا یہ بیان صفحہ قرطاس تحریر شد شاہناہید، کہ حکم حکمش بیخ آسمان  
 پس این قلمہ فیر ذہ گون بیستون مہیاست و عارض امرش از جود کو اگر رساحت فلک  
 صف لکستان آہست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصہ کاغذ بترقیمت کثرت  
 کہ منبتش ناسخ جلد دیانت و رواج سکہ کلمہ شش از زمین تا آسمان اما بعد بن  
 عا پرست عزت افزای ناظران محتوی برضبار صحیحہ لاہور و ملتان بیان واقعہ ترا جوا  
 لقب باج پنجاب تصنیف لطیف مقدمہ بحیث لطیف و زکار و تصنیف نظیف  
 سر دفتر ضیحاں ذی امتبار تبار عدیم النظر ناظم نظم و پذیر مجموعہ فضائل جزئیہ حاوی  
 فنون جلیہ جناب فیض مہتاب شعر بر سر طور معانی کلیم بلوئی منشی عبد الکریم  
 مظلہ کہ ترش را باثر نسبت دادن کردن عدل زدن و خون اضاہ و جیلست  
 و شہرت انشای و لکشیایش در بلای تیج و تیج برای دیر فلک آنچنین جانا کوس سخن  
 نام نامیش نواخته اند و علم این کرامی فن با سم سامیش برافراختہ سبحان و اعلیٰ اگر زندہ  
 یہود زانوی ادب پیش تہ می نمود و آمر القیس تبیین ارادت برستان فیض لیلان  
 میسود نقطہ کہ از قلمش چکہ برای اعداد کار تیر تفنگ کند و دمی کہ از خانہ شش کشد  
 شان سینہ مخالفان دباہنگ با و باجملہ این شاہرہ مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غارہ  
 بر و مالید و جمہ رمضان المبارک ۱۲۹۵ ہجری ہر صفت شدہ نظار کیاں راجو تاشای  
 خود کرد اندید عند کیب خانہ رافہ احراف محمد عبد الرحمن بدو قطعہ تاریخ فتح این ہمہ  
 کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 حرد با حسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری ۱۲۹۵ ہجری چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 حرد با حسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری ۱۲۹۵ ہجری چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 حرد با حسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری ۱۲۹۵ ہجری چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج

تذکرہ خانہ محمدیہ کا یہ بیان صفحہ قرطاس تحریر شد شاہناہید، کہ حکم حکمش بیخ آسمان  
 پس این قلمہ فیر ذہ گون بیستون مہیاست و عارض امرش از جود کو اگر رساحت فلک  
 صف لکستان آہست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصہ کاغذ بترقیمت کثرت  
 کہ منبتش ناسخ جلد دیانت و رواج سکہ کلمہ شش از زمین تا آسمان اما بعد بن  
 عا پرست عزت افزای ناظران محتوی برضبار صحیحہ لاہور و ملتان بیان واقعہ ترا جوا  
 لقب باج پنجاب تصنیف لطیف مقدمہ بحیث لطیف و زکار و تصنیف نظیف  
 سر دفتر ضیحاں ذی امتبار تبار عدیم النظر ناظم نظم و پذیر مجموعہ فضائل جزئیہ حاوی  
 فنون جلیہ جناب فیض مہتاب شعر بر سر طور معانی کلیم بلوئی منشی عبد الکریم  
 مظلہ کہ ترش را باثر نسبت دادن کردن عدل زدن و خون اضاہ و جیلست  
 و شہرت انشای و لکشیایش در بلای تیج و تیج برای دیر فلک آنچنین جانا کوس سخن  
 نام نامیش نواخته اند و علم این کرامی فن با سم سامیش برافراختہ سبحان و اعلیٰ اگر زندہ  
 یہود زانوی ادب پیش تہ می نمود و آمر القیس تبیین ارادت برستان فیض لیلان  
 میسود نقطہ کہ از قلمش چکہ برای اعداد کار تیر تفنگ کند و دمی کہ از خانہ شش کشد  
 شان سینہ مخالفان دباہنگ با و باجملہ این شاہرہ مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غارہ  
 بر و مالید و جمہ رمضان المبارک ۱۲۹۵ ہجری ہر صفت شدہ نظار کیاں راجو تاشای  
 خود کرد اندید عند کیب خانہ رافہ احراف محمد عبد الرحمن بدو قطعہ تاریخ فتح این ہمہ  
 کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 حرد با حسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری ۱۲۹۵ ہجری چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 کہم نہایت قطعہ چون درین وقت ز قلم چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج  
 حرد با حسن گفت کردیدہ شکست لاہور ۱۲۹۵ ہجری ۱۲۹۵ ہجری چنہ چنہا دیدہ شکست لاہور بہر تیج

۱۰	۵	۶۲	۲۰	۱۳	۵۷	۱۷	۶	۲	۱۰	۱۲	۱۵	۱۳	۱۷	۱۷	۱۵	۱	۴	۴	۵	۴	۱۸	۱۳	۹	۲۱	۱۱	۵۱		
کندزبان	کندزبان	یابامرد	بودر	راج مل	راج مل	یچیک	یچیک	بیدری	دوقول	افتا	افتا	تانه	شوند	بدون	صوبه دار	بعضی	هری سنگه	بانه	سوجال	سکاری	آواز	سوم	کر	کر	آواز	سوم	کر	کر
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱		
رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	رامنگ	
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود	خود		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹		
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸							

